

عرفان عارف نمایان

ترجمہ کتاب

کسر اصنام الجاہلیۃ

تالیف :

حکیم متالہ صدر الدین محمد شیرازی (ملا صدّاء)

قدس سرہ

ترجمہ

محسن بیدارفر



عرفان عارف نمایان

تألیف : حکیم شمس الدین محمد شیرازی «فاصل»

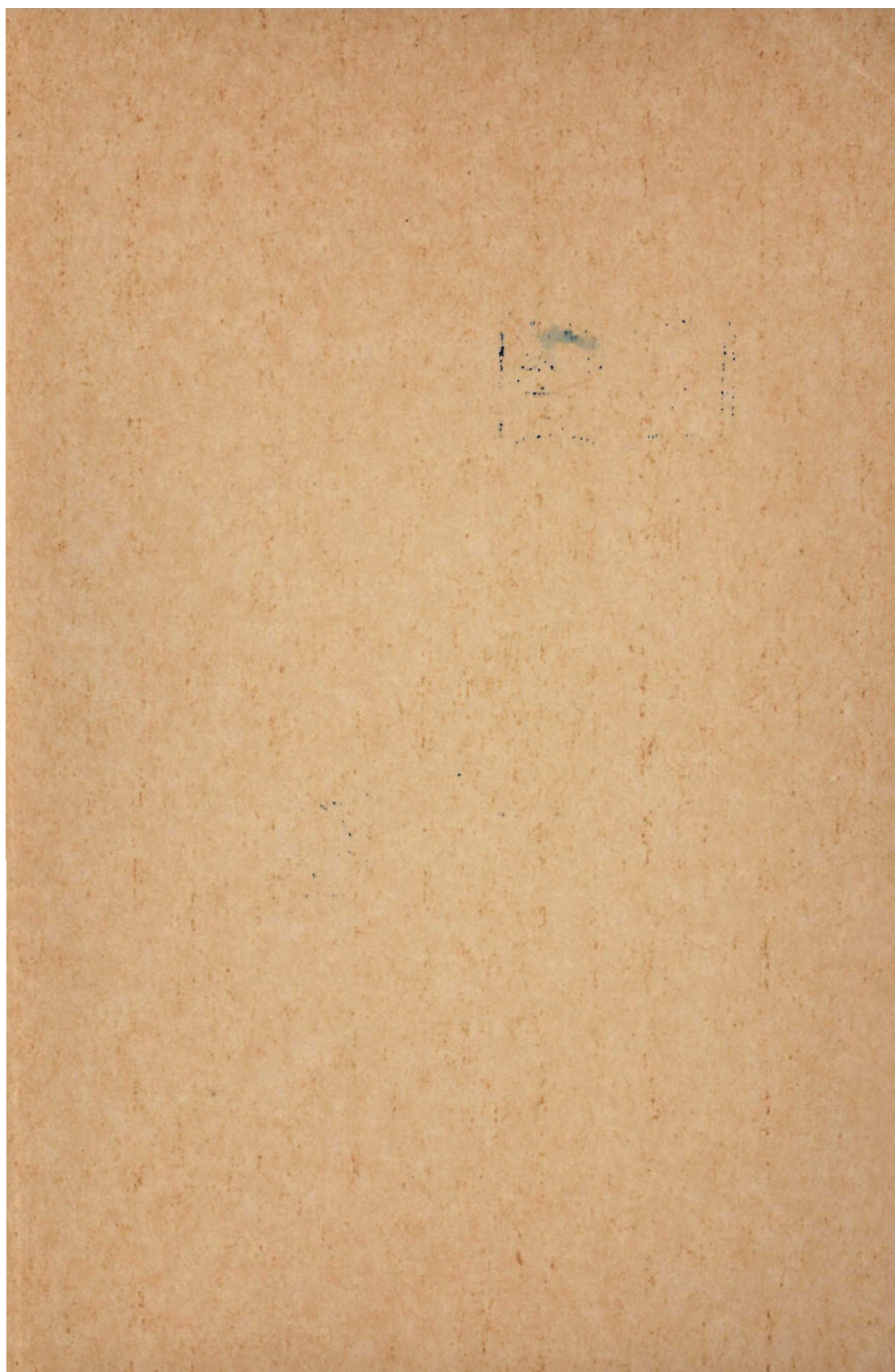
تاریخ
تصوف

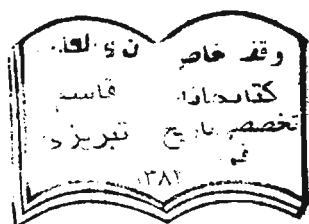
۴

۱

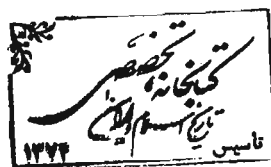
۶

ناصر خمروء روبروى وزارت دارائى
كوچه حاج نايب- ساختمان قدس



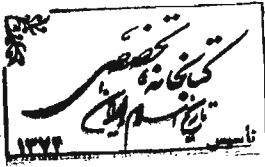


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





عرفان و عارف نمایان



ترجمه‌ی

کسراصنام الجاهلیه

تألیف

صدرالدین محمد شیرازی قدس سره
(ملا صدرا)

ترجمه

محسن بیدارفر

انتشارات الزهراء



عرفان و عارف نمایان (ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیة)

مؤلف: حکیم متاله صدرالدین محمد شیرازی (قدس سره)

مترجم: محسن بیدارفر

چاپ دوم: تابستان ۱۳۶۶

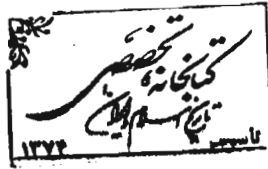
تعداد ۵۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: چاپ و نشر علامه طباطبائی

بها: ۳۰۰ ریال

ناشر: انتشارات الزهرا ناصر خسرو و کوچه حاج نایب پاساژ خاتمی طبقه سوم-۳۹۷۶۹۹

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است



فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
	مقدمه مترجم
	شرح حال مؤلف از آیه الله
۱۷	حاج سید ابوالحسن حسینی قزوینی (قدس سره)
۲۳	[چکیده بحث] از مؤلف
۳۳	مقدمه

گفتار نخستین

۵۰	فصل اول: آنکه پیش از اكمال معرفت
۵۷	فصل دوم: بطلان شطحیات متصوفه
۶۰	فصل سوم: چه کسی نظر در حقائق تواند کرد

گفتار دوم

۷۳	فصل اول: هدف حقیقی هستی
۷۴	فصل دوم: در اینکه فایده تمامی صفات

صفحه	عنوان
۷۶	فصل سوم: درس‌نخش میان علوم
۷۷	فصل چهارم: توضیح بیشتری در بیان
۸۳	فصل پنجم: سنجش احوال
۸۵	فصل ششم: توضیح بیشتری پیروفصل پیش
۸۸	فصل هفتم: [غرض از خلقت]
۹۳	فصل هشتم: سبب بدعاقبتی چیست
۹۶	فصل نهم: نشانه‌های دوستداران خداوند

گفتار سوم

۱۱۷	فصل اول: چگونه به این منازل توان رسید
۱۱۸	فصل دوم: عشق و شوق چگونه‌اند
۱۲۰	فصل سوم: مبدء اعمال صالحه
۱۲۲	فصل چهارم: تنها عارف است که
۱۲۴	فصل پنجم: عبادات جاذب سودهای
۱۲۶	فصل ششم: توضیح بیشتر در کیفیت تناسب
۱۳۲	فصل هفتم: هدف از اعمال انسانی
۱۳۷	فصل هشتم: چرا کردار زشت موجب
۱۴۰	فصل نهم: چرا نیکان از بدان

گفتار چهارم

۱۴۸	فصل اول:
۱۵۰	فصل دوم: سفارشات نبوی
۱۵۶	فصل سوم: سفارشات بعضی از پیامبران و اولیاء

خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على الانبياء والمرسلين، سيما سيدهم وخاتمهم محمد وعلى آله واصحابه المنتجبين.

رب، اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي:
هرکس و با هر مقدار شناختی که از خود و جهان هستی داشته باشد بدهت در می یابد که موجودی ایستا نیست، بلکه در راه بوده و در مسیری حرکت می کند. استدلالات عقلی و نصوص دینی و یافته های مکاشفه گران نیز هشدار می دهند که او درین ره پیمائی نه بسوی نیستی که بسوی ابدیت می رود، ابدیتی که تا انسان اینجائی است دید گانش قدرت دید آنجا را نخواهند داشت، و منتهای یافت او شنیدن اوصافی از افرادی است که خود را از تنگنای دنیای ماده بالا کشیده اند و دیدگاهشان از عالم دنیا گذشته است، و در گوش دیگران می خوانند: «اینقدر هست که بانگ جرسی می آید».

کشش درونی و میل به اطلاع و رسیدن به منزل مقصود و بی خبری عامه و دراز و ناهموار بودن راه، گروهی شیاد را یار گشته تا خود را رهنما و عارف و عالم و صوفی رقم زنند. افرادی که قیافه ای ژولیده و موی سر از کمر بدر رفته و ریشی از چانه تا عانه رسیده را نشان عرفان و خداشناسی می نمایانند، و بناحق فریاد هوو حق بر سر هرکوی و برزن می کشند، وعده ای ساده لوح را که به حکم فطرت

تشنه‌ی آبی هستند به سرابی ره می نمایند، و ازین راه برای خود مال و منالی فراهم آورده و مرید و متابعی دست و پا می کنند و شهرت و ریاستی بهم می زنند.

افراد بصیر و روشن ضمیر که خود از دنیا داری و مریدسازی بدورند از دیدن چنین افراد و شهرت و مورد اعتماد قرار گرفتن آنها سخت در رنجند، و مقابله با این افراد و معرفی چنین شیادان را بر خود فرض عین می دانند.

از کسانی که مبارزه با چنین منافقانی را بر خود واجب دیده و بمقابله‌ی آنان کمر بسته اند فیلسوف بزرگ و اندیشمند و عارف سترگ قرن دهم و یازدهم هجری صدر المتالین شیرازی است که درین راه اشارات و تفصیلاتی را که در کتابهای مختصر و مفصلش می کند کافی ندیده و بنوشتن رساله‌ای مستقل درین معنی همت گماشته است تا ره گم کرده گانی را که حرامی را بلد انگاشته اند بصیرت بخشد، و نشانه‌های افراد راستگو و دروغزن را یادآور شود، و پوچ بودن ادعای مدعیان دروغین را آشکار گرداند، و مسیر صحیح معرفت نفس را نشان دهد. کتاب حاضر محصول این فکر اوست.

نگاهی گذرا به مشکلهائی که پس از آسان نمائی عشق در اول راه می افتد—و هم طول راه و خطرات و سختی ها و ناآشنائی به راه و بیراهه ها— کافی است تا ضرورت وجود رهبری ره شناس و مورد اعتماد را دریابیم، و تأمل در خطا کاری انسانها نشان می دهد که استاد واقعی جز فرد معصوم یا کسی که از نور او پرتومی گیرد نتواند بود، ازینجا روشن می گردد که چرا آسمان بشریت بی نور آفتاب ولایت، صاحب العضر حضرت بقیه الله الاعظم در تاریکی مطلق فرو می رود، که «بیمنه رزق الوری».

درد نهفتگی حضرتش از پیش چشمان کم نور ما قلب هر خدا جوئی را بسختی می فشارد، مانا که جهان در عزای غیبتش سیه جامه‌ی ظلمت بتن کرده است: ... ألیس الصبح بقریب.

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون‌آی ای کوکب هدایت

بدین امید که بارقه‌ی انقلاب اسلامی زمینه ساز ظهور حضرتش باشد این حکایت را همچنان باقی می‌گذاریم و به ذکر مؤلف و کتاب حاضر می‌پردازیم:

مؤلف:

مؤلف مشهورتر و بزرگتر از آنست که درین مختصر سخن از او گوئیم، لیکن محض تکمیل این پیشگفتار ذکر شرح حال مختصری درینجا لازم می‌نمود. این بنده خود پی تهیه چنین گفتاری بودم که بخاطر آمد متفکر و فیلسوف فقید آیة الله رفیعی قزوینی — نورالله مضجعه — مقاله موجزی درین معنی مرقوم داشته‌اند بهتر دیدم همان مقاله را در پایان این پیشگفتار بیاورم که درعین تأمین مقصود یادی نیز از آن بزرگمرد که آثار قلمی کمی از ایشان در دست است شده باشد^۱، ازینرو تنها به ذکر تألیفات صدرالمتألهین — قدس سره — و ویژگی‌های کتاب حاضر می‌پردازم:

تألیفات صدرالمتألهین — ره:^۲

- ۱- اتحاد العاقل والمعقول. علامه فقید مؤلف الذریعة ذکر کرده (۸۱/۱) که این رساله در ایران بچاپ رسیده است.
- ۲- اتصاف الماهیه بالوجود. که جزء مجموعه‌ی رسائل صدرالمتألهین بسال ۱۳۰۲، و همچنین در حاشیه‌ی رساله‌ی التصور والتصدیق از مؤلف که همراه با کتاب الجوهر النضید علامه‌ی حلی بسال ۱۳۱۱ چاپ سنگی شده است.
- ۳- اجوبة المسائل که پاسخ پنج پرسش محمد گیلانی معروف به «ملاشمسا» است و در حاشیه‌ی چاپ سنگی کتاب مبده و معاد آمده است.
- ۴- اجوبة المسائل (جواب مسائل بعض الخلان) که همراه با دو رساله‌ی

۱- مجموعه‌ی رسائل و حواشی مرحوم قزوینی توسط ناشر در زیر چاپ است. امید است خداوند توفیق خیر دهد تا انشاء الله با طبعی مطلوب تقدیم دوستداران دانش گرداند. ناشر.

۲- در ذکر تألیفات صدرالمتألهین استفاده‌ی بسیاری از «فهرست نگارهای صدرای شیرازی» شده است که به خامه‌ی فاضل محترم آقای دانش پژوه و در یادنامه‌ی ملاصدرا، ص ۱۰۵-۱۲۰ چاپ شده است. (دانشکده الهیات، طهران، ۱۳۴۰ ش).

دیگر بعنوان رسائل فلسفی بسال ۱۳۹۲- ق از طرف دانشکده الهیات مشهد چاپ شده است.

۵- اجوبة المسائل النصيرية که پاسخ پرسشهای خواجه نصیرالدین طوسی از شمس الدین عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی است و درهامش چاپ سنگی کتاب مبدء ومعاد و همچنین شرح هدایه ی اثیریة چاپ شده است.

۶- اسرارالایات و انوارالبینات که کتابی است فلسفی و عرفانی و تفسیری و در تهران بسال ۱۳۱۹ بطریقه ی سنگی و همچنین بسال ۱۳۶۰- ش بوسیله ی انجمن حکمت و فلسفه ی ایران چاپ حروفی شده است.

۷- اکسیرالعارفین فی معرفة طریق الحق والیقین که ضمن رسائل مذکور در فوق بسال ۱۳۰۲ چاپ شده است. و اخیراً نیز همراه با ترجمه ی ژاپنی از طرف انجمن بررسیهای اسلامی دانشگاه توکیو چاپ شده است (مجله معارف شماره ۲، ص ۱۹۰).

۸- التلخیص که ضمن رسائل مذکور چاپ شده است.

۹- التصور والتصدیق که بسال ۱۳۱۱ همراه کتاب الجوهر النضید چاپ سنگی شده است، و همچنین بسال ۱۳۶۲- ش همراه همان کتاب توسط انتشارات بیدار چاپ حروفی شده است.

۱۰- تفسیر سوره هائی از قرآن، این تفسیرها بسال ۱۳۲۲ در مجموعه ای بطریقه ی سنگی چاپ شده است و شامل تفسیر سوره ی فاتحه، سوره ی بقره تا آیه ی ۶۵، آیه الکرسی، آیه ی نور، و سوره های حدید، سجده، یس، واقعه، جمعه، طارق، اعلی، وزلزال است. و بار دیگر تفسیر فاتحه و بقره و قسمتی از آیه الکرسی با هم بسال ۱۳۰۲- ق و نیز تفسیر سوره ی اعلی به همراه کشف الفوائد علامه و چند رساله ی دیگر بسال ۱۳۱۲- ق، و تفسیر آیه ی نور بسال ۱۳۱۳- ق، و تفسیر سوره ی واقعه بقطع جیبی بطور مستقل چاپ شده است، همچنین تفسیر

۳- نسخه ای ازین قسمت تفسیر که مقدار زیادی از اول و قسمتی از آخر آن افتاده به خط مؤلف در کتابخانه مسجد اعظم قم موجود است.

سوره‌ی حمد و بقره بسال ۱۳۹۳-ق در تهران طبع حروفی شده، و اخیراً نیز مجموعه‌ی این تفاسیر در هفت جلد از طرف انتشارات بیدار در قم چاپ می‌شود که تاکنون پنج جلد آن منتشر شده است.^۴ ضمناً تفسیر آیه‌ی نور و سوره‌های جمعه، واقعه، اعلی، طارق، زلزال نیز مستقلاً همراه با ترجمه‌ی آقای محمد خواجه‌ی از طرف انتشارات مولی در تهران منتشر شده است.

۱۱- حاشیه‌ی شرح حکمة الاشراق که حواشی بسیار دقیق و ممتعی است و در هاشم همان کتاب بسال ۱۳۱۵-ق چاپ سنگی شده است.

۱۲- حاشیه‌ی برالهیات شفا تألیف ابن سینا، این حواشی که برخلاف متن شفا که به املاء و قلم سنگین شیخ رئیس است به قلم روان و شیرین صدرالمتالهین نوشته شده و حاوی دقائق و لطائف بسیار و از آثار جالب توجه صدرالمتالهین است که تا پایان کتاب نیز نرسیده است، و در سال ۱۳۰۳-ق همراه متن شفا چاپ سنگی شده است.

۱۳- حدوث العالم که ضمن رسائل وی بسال ۱۳۰۲ چاپ شده است.

۱۴- الحشر که ضمن رسائل وی و همچنین در حاشیه‌ی چاپ سنگی مبدء و معاد و در حاشیه‌ی کشف الفوائد علامه حلی -ره- چاپ سنگی شده و همچنین در سال ۱۳۶۳ در تهران از طرف انتشارات مولی و همراه با ترجمه‌ی این کتاب بقلم آقای محمد خواجه‌ی چاپ حروفی شده است.

۱۵- الحکمة العرشية رساله‌ی مختصری است که در آن آراء خود را بیان می‌کند. این کتاب همراه با کتاب المشاعر بسال ۱۳۱۵ چاپ سنگی شده، و در سال ۱۳۴۱-ش نیز از طرف دانشگاه اصفهان و همراه با ترجمه‌ی آقای غلامحسین آهنی منتشر شده است.

۴- در فهرستی که آقای دانش پژوه تنظیم کرده‌اند. تفسیر سوره‌ی الضحی و الطلاق نیز ذکر شده‌اند که بنظر می‌رسد، اشتباه باشد و یا تاکنون بنده موفق به دیدن آن دو نشده‌ام. همچنانکه صاحب الذریعه (۳۳۸/۴) نیز تفسیر سوره‌ی الضحی را ذکر کرده است و متذکر می‌شود که ضمن مجموعه‌ی تفاسیر وی بسال ۱۳۲۲ چاپ شده است، که این معنی مسلماً اشتباه است.

۱۶- الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة مهمترین کتاب صدرالمتألهین و مشهورترین و مفصلترین آنهاست، درین کتاب آراء و نظرات فلاسفه ی پیشین را ذکر و به نقد و تحقیق آنها پرداخته است، و همچنین نظرات مخصوص خود را نیز در پایان هر مبحث ذکر می کند. این کتاب بسال ۱۲۸۲ و همراه با حواشی حکیم بزرگ الهی حاج ملاهادی سبزواری -ره- در چهار مجلد چاپ سنگی شده، و اخیراً نیز در قم و باضافه ی حواشی فیلسوف فقید علامه ی طباطبائی -ره- در نه جلد چاپ حروفی شده است.

۱۷- خلق الاعمال ضمن رسائل وی و همراه کشف الفوائد چاپ شده است.

۱۸- دیباجه ی عرش التقدیس آقای دانش پژوه ذکر کرده اند که نسخه ای از آن در دانشگاه (ف ۲۹۹) هست.

۱۹- دیوان شعر که به نوشته ی صاحب الذریعة (۶۰۰/۹) نسخه ای از آن که توسط شاگرد بزرگوارش فیض کاشانی جمع آوری شده است به خط او در کرمانشاه موجود است، و این رباعی را از آن مجموعه نقل می کند که گویا نشان از دست دادن بینائی وی در آخر عمر است:

جهان بین من گرچه رفت از نهاد جهان آفرین بین من کم مباد
جهان بین اگر شد جهان بان بجاست جهان را جهان بان نه غیر از خداست
تعداد ۸ رباعی از رباعیات صدرالمتألهین نیز به همراه کتاب سه اصل وی چاپ شده است و از آنجمله است:

زاهد ز بهشت، خان و مان می سازد عابد بعمل، بدان جهان می نازد
عارف بعمارت درون می یازد عاشق ز برای دوست جان می بازد
۲۰- الرسالة القدسیة فی اسرار النقطة الجسیة این کتاب در حاشیه ی

المبدء والمعاد چاپ سنگی، چاپ شده است.^۵

۵- آقای سید جلال آشتیانی در کتاب شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، ص ۲۰۸ اظهار داشته اند: «از طرز تحریر این رساله معلوم می شود که از تصنیفات ملاصدرا نمی باشد».

۲۱- سربان نور وجود الحق فی الموجودات که ضمن رسائل وی چاپ شده است.

۲۲- سه اصل تنها کتابی است که مؤلف بزبان فارسی نوشته است. و این رساله از طرف دانشکده‌ی الهیات تهران بسال ۱۳۴۰-ش منتشر شده است. رباعیات فوق‌الذکر و منتخب مثنوی نیز ملحق به همین کتاب آمده است.

۲۳- شرح اصول کافی که از آغاز تا قسمتی از کتاب الحجة را شرح کرده است. ازین کتاب احاطه‌ی صدرالمتألهین بر فنون مختلف اسلامی آشکار می‌شود و دقیق‌ترین شرحی است که تاکنون بر کتاب شریف کافی نوشته شده است. این کتاب همراه مفاتیح الغیب بطریقه‌ی سنگی چاپ شده است. و اخیراً نیز آقای محمد خواجه‌ی مشغول ترجمه و چاپ آن بطرز جدید می‌باشند -وفقه الله تعالی -^۶.

۲۴- اللمعات المشرقية فی المباحث المنطقية که رساله‌ی جالبی در منطق است و همراه با شرحی که آقای مشکوة‌الدینی براین کتاب نوشته‌اند در تهران بنام منطق نوین چاپ و منتشر شده است.^۷

۲۵- شرح الهدایة الاثرية شرحی است بر هدایه‌ی اثیرالدین ابهری که بطریقه‌ی مشاء و گویا در اوان زندگی علمی خود نوشته و آراء خاص وی در آن دیده نمی‌شود. این کتاب بسال ۱۳۱۳-ق در طهران چاپ سنگی شده است.^۸

۲۶- الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية که از کتابهای بی‌نظیر مؤلف است و مطالب خود را در آن بطور خلاصه بیان کرده و بسال ۱۲۸۶ به‌مراه تعلیقات حکیم سبزواری چاپ سنگی شده است، و همچنین در سال ۱۳۴۶-ش

۶- قسمتی ازین شرح به خط مؤلف در کتابخانه‌ی آیه‌الله مرعشی نجفی - دام‌ظله - در قم موجود است.

۷- در فهرست نگارشهای صدرای این کتاب بعنوان التنقیه معرفی شده که ظاهراً اشتباه باشد و نام صحیح آن همین است که ذکر شد.

۸- ازین کتاب نسخه‌ای در کتابخانه دانشگاه تهران هست که به نوشته‌ی آقای دانش پژوه احتمالاً خط خود مؤلف است.

و بضمیمه‌ی همان تعلیقات و مقدمه‌ی آقای آشتیانی از طرف دانشکده‌ی الهیات مشهد چاپ حروفی شده است.

۲۷- کتاب دیگری به همین نام که طبق نوشته‌ی آقای دانش پژوه غیراز کتاب فوق‌الذکر است و فهرست مانندیست از مسائل فلسفی خود او و نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی سپهسالار (ش ۶۳۱۹/۵) موجود است. نگارنده با مراجعات مکرری که بدین کتابخانه نمودم مع‌الاسف در اثر بهم‌ریختگی و نامرتبی اداره‌ی این کتابخانه موفق بدیدن نسخه‌ی مذکور نگشتم و با این که در فهرست چاپی این کتابخانه نام و شماره‌ی آن آمده است متصدی مربوطه از وجود آن اظهار بی‌اطلاعی فرمود.

۲۸- القضاء والقدر که ضمن مجموعه‌ی رسائل وی چاپ شده است.

۲۹- کسراصنام الجاهلیة که همین رساله‌ی موجود است و در باره‌ی آن توضیح بیشتری خواهیم داشت.

۳۰- لمیة اختصاص المنطقة بموضع معین من الفلک که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس: (۲۰۱:۴) در دنبال نسخه‌ی شفای ش ۸۷۶) موجود است.

۳۱- المبدء والمعاد که از کتابهای بسیار جالب صدرالمتالهین است و در سال ۱۳۱۴-ق در طهران چاپ سنگی شده است، و بار دیگر در سال ۱۳۵۴-ش، توسط انجمن فلسفه در تهران و با چاپ حروفی منتشر شده است.

۳۲- متشابه القرآن که بسال ۱۳۹۲-ق، همراه با دو رساله‌ی دیگر مؤلف و مقدمه‌ی مفصل آقای آشتیانی بعنوان رسائل فلسفی از طرف دانشگاه مشهد منتشر شده است.

۳۳- المزاج در آستان قدس (۱۴۳:۴) نسخه‌ای از آن موجود است.

۳۴- المسائل القدسیة که همراه با متشابه القرآن مذکور در فوق چاپ شده است.

۳۵- المشاعر رساله‌ای موجز و بسیار دقیق که همراه الحکمة العرشية

بسال ۱۳۱۵ چاپ سنگی شده است و همچنین در سال ۱۳۴۰ ش-ه با ترجمه‌ی آقای غلامحسین آهنی از طرف دانشگاه اصفهان و در سال ۱۳۴۲ به‌مراه ترجمه‌ی فارسی میرزا عمادالدوله که ترجمه‌ی خوبی از کتاب مذکور است و همچنین مقدمه و ترجمه‌ی فرانسه از طرف انجمن ایران و فرانسه در تهران منتشر شده است.

۳۶- المظاهر الالهية في اسرار العلوم الكمالية که در حاشیه‌ی المبدء والمعاد بسال ۱۳۱۴ و در سال ۱۳۸۰- ق از طرف دانشکده‌ی الهیات مشهد مستقلاً چاپ شده است.

۳۷- المعاد الجسماني نسخه‌ای ازین رساله در کتابخانه‌ی آستان قدس (به دنبال شفای ش ۷۸۶- طوس: ۲۰۱/۴) موجود است. و احتمالاً این رساله همان «زاد السالکین» است که همراه شرح مفصلی از آقای آشتیانی از طرف انجمن حکمت و فلسفه در ۱۳۵۹- ش منتشر شده است.

۳۸- مفاتيح الغیب کتابی است بسیار شریف و پرمطلب که به‌مراه شرح اصول کافی چاپ سنگی شده و اخیراً نیز از طرف انجمن حکمت و فلسفه و به همت آقای محمد خواجوی چاپ و منتشر شده است.

۳۹- الواردات القلبية رساله‌ای است موجز که به‌مراه رسائل وی چاپ شده و همچنین بسال ۱۳۵۸ ش-ه به‌مراه ترجمه‌ی آن از دکتر احمد شفیعیها از طرف انجمن حکمت و فلسفه منتشر شده است.

۴۰- الوجود که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشکده‌ی حقوق تهران موجود است (فهرست ص ۵۰۰).

رسائل دیگری نیز ضمن تألیفات صدر المتالیهین ذکر کرده‌اند که در انتساب آنها به وی تردید وجود دارد.

همچنین اخیراً رساله‌ای بنام «ایقاظ النائمین» از طرف انجمن فلسفه و با گونه‌ای بسیار بدو مغلوط منتشر شد که با ذکر قرائنی موجود در کتاب مذکور از تألیفات صدرامعرفی شده است.

دونا مه نیز از صدر المتالهین موجود است که یکی را به استاد خود میرداماد —ره— نوشته و دیگری را به شمسای گیلانی (ریو— ۱۷/۲ ذیل). اولی در کتاب «شرح حال و آراء فلسفی ملا صدرا» تألیف آقای آشتیانی ص ۲۲۵ چاپ شده است.

کسراصنام الجاهلیة

(شکست بتهای جاهلیت)

سبب نوشتن این کتاب را مؤلف چنین بیان می کند:

«درین زمان که تاریکی های نادانی و نابینائی در شهرها پراکنده گشته است، و کوته فکری و نادارستی همه ی آبادیها را فرا گرفته است، گروههایی رامی بینم که با تمامی توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده اند و برفسادگری در کردار اصرار می ورزند... و با همه ی تهیدستیشان در علم و عمل خود را به ارباب توحید و اصحاب تفرید مانسته می انگارند... و پیرویکی از هم نوعان خود گشته اند که ولایت خداوند و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است...».

آنگاه بشرح کردار چنین مدعیان می پردازد و توضیح این که با داشتن خصوصیات که اینان دارند نتوان عرفان و شناختی از حق داشت و اقوال و شطحیات اینان ترهاتی بیش نیست. و پس از بیان چندی از طرق عوامفریبی و علل پیدا شدن اعتقاد در افراد ساده لوح نسبت به اینان می گوید:

«چون دیدم که دفع این شر کاری خطیر در امر دین است و رفع این شبهه از قلب دانش پژوهان —و دیگر مبتدیان— و خلاص نمودن آنان از وسوسه های شیاطین کاری سترگ می باشد، از خداوند خیرجوئی نموده و شروع در ازاله ی وسوسه ها و رفع شبهات و باطل کردن یاوه ها و باز نمودن گره های بسته ی اینان نمودم... این رساله پرداخته گشت... و در یک مقدمه و چهار گفتار و یک خاتمه اش ترتیب دادم».

در مقدمه‌ی کتاب نخست نفس انسانی و کیفیت تکاملی علمی آن را توضیح می‌دهد، و با ذکر مثالی چگونگی کسب معارف و موانعی را که در راه آن موجود است بیان می‌کند و این که بدون کوشش بسیار و رفع این موانع دست‌یابی به علم و عرفان نشدنی است؛ آنگاه متوجه می‌سازد: افراد مدعی که نه در تحصیل و راه بدست آوردن عرفان رنجی می‌برند و نه در راه برطرف کردن موانع کوششی نموده‌اند هرگز به عرفان الهی نتوانند رسید و این چنین مدعیان جزعه‌ای شیاد و دروغزن بیش نیستند که امر را بر دیگران مشتبّه می‌سازند و چه بسا برخودشان نیز مشتبّه شده است.

گفتار اول: این گفتار در بیان این معنی است که برترین مقام، رسیدن به معرفت الهی است؛ و شخص خداجوی باید نخست مقررات شریعت را شناخته و سخت بدانها پایبند بود، و بدون چنین دانشی شروع در مجاهدت گمراهی‌بار آرد، و کسی که خود را بر ریاضات شرعی تهذیب نموده است شاید که بفکر نظر در حقایق افتد.

آنگاه بیان می‌کند که حکیم و فقیه کیست و علما بر چند قسمند، و اینکه مقام حکمت بسیار بلند است و هرکسی را حکیم نتوان خواند و عارف حقیقی را مرتبتی بلند است گویانکه کسی او را نشناسد و پیرو او نگردد.

گفتار دوم: درین گفتار بیان می‌کند گویانکه برترین مقام، داشتن علم است ولی نه هر علمی، بلکه برترین همه، علم الهی است. و اینکه رسیدن به معارف یقینی بالاترین کمال و نهایت بهجت و سعادت است، و ثمره‌ی خلقت و بالاترین مقصود از آن همانا وجود عالم ربانی است و دیگران بمنزله‌ی طفیل وجود او یند.

آنگاه می‌گوید کسانی را که عقایدی خلاف واقع و فاسد دارند خطر بدعاقبتی تهدید می‌کند، و بیان اینکه سبب بدعاقبتی چیست و از آن پس چندی از نشانه‌ی دوستان خدای را بر می‌شمارد تا افراد بی‌توجه را روشن شود که چه کسانی دوستان خدایند و چه نشانه‌هایی دارند و فریب منافقان و دروغزنان را نخورند.

گفتار سوم: در ذکر صفات نیکان است افرادی که رتبه شان پائین تر از مقربین است.

درین گفتار نخست بیان می کند که تصفیه و تهذیب جز با پرداختن به عبادات میسر نمی شود، و مقصد سلوک سالک معرفت باری است که هراندازه بیشتر شود شوق و عشق او نیز تیزتر می گردد. و توضیح می دهد که هر موجودی شوق و عشق وصول به بالاتر و کاملتر از خود را دارد و چون برترین و کاملترین ذات الهی است پس مبدء کردار نیکوی انسانی عشق به باری تعالی است و چون عشاق حقیقی او عارفان به او هستند تنها آنانند که حقیقتاً او را عبادت می کنند و جز او را نمی جویند، و خلاصه «مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست».

فتادگان سرکوی دوست بسیارند ولیکن از سرکوش چومن فتاده نخواست
آنگاه به کیفیت اصلاح نفس بوسیله ی عبادات می پردازد و با ذکر مثالی بیان می کند که عبادات برای جان انسان حکم غذا را برای بدن او دارد، و طریق رسیدن به حقایق عالم مجاهده و تهذیب است نه مجادلات کلامی که نتیجه ای جز گمراهی و ازدیاد شکوک و قساوت قلب ببار نمی آورد، و غرض از عبادات شرعی علم است که ذات انسانی بدان تکامل یابد همچنان که در اثر پرداختن به اعمال زشت شقاوت یابد.

آنگاه به ذکر مطالبی می پردازد که افراد شاید بدان وسائل خود را در عداد صلحاء رقم می زنند و رهن رهن روان ساده دل می گردند.

گفتار چهارم: ذکر نصایح و مواعظی از قرآن و سنت و اقوال بزرگان که موجب ترغیب و شوق افراد پاک نهاد گردد، گویانکه افراد دل مرده را سودی ندهد. پایان نامه ی کتاب توضیح این مطلب است که غرض ازین رساله نکوهش شخص یا اشخاص معینی نیست بلکه هدف بیان کردن شیوع فساد در دوران خود است و نشان دادن راه راست و طریق شناخت افراد صالح و عرفای کامل.

آنگاه اظهار می دارد که چون سخن بدینجا رسیده است مناسب است تا

شمه‌ای نیز در بیان شروط ارادت و آداب مریدان مرقوم گردد تا موجب بصیرت بیشتر باشد.

روش کار مؤلف درین کتاب بیشتر بر خطابه استوار است تا برهان، گویانکه از روش برهانی نیز بسیار دور نمی‌شود، لیکن چون این کتاب بیشتر بخاطر استفاده‌ی افراد غیر متخصص نوشته شده است، نویسنده متوجه بوده است که خطابیات و ذکر تمثیل بیشتر در جا افتادن مقاصد او کمک می‌کند تا صغری و کبری چیدن و نتیجه گرفتن، البته براهین مطالبی را که بیان می‌دارد روی مبانی خود در دیگر کتابها مستدل و مبسوط ذکر کرده است.

این کتاب در سال ۱۳۴۰-ش، از طرف دانشکده‌ی علوم معقول و منقول در تهران بتحقیق آقای محمدتقی دانش‌پژوه منتشر شده است. ایشان در مقدمه‌ی همان چاپ نسخ مورد اعتماد و طریقه‌ی کار خود را بیان داشته‌اند که ذکر آن درینجا لازم نمی‌نماید، و طالبین می‌توانند به همان نوشته‌ی ایشان مراجعه فرمایند.

مبنای ترجمه‌ی این کتاب نیز همین چاپ بوده است، البته روش کار بنده چیزی بین ترجمه‌ی تحت‌اللفظی و نقل به معنی بوده است، یعنی که کمال تقیید به ترجمه کلمه کلمه نداشته‌ام گویان که این جنبه را نیز بسیار وانگذاشته‌ام، البته در ترجمه‌ی آیات و احادیث سعی در مراعات این معنی بیشتر شده است.

از ترجمه‌ی یکی دو فصل نیز که بی‌فایده می‌نمود طفره رفته‌ام از جمله فصلی در پایان گفتار چهارم که نصایح و مواعظی را از فیثاغورس نقل می‌کند. چرا که نقل این مطالب جز خستگی برای خوانندگان چیزی ببار نمی‌آورد، افزون براین که نصایح و مواعظی بسیار جاندارتر از اینها و بلکه سخنانی در حدّ اعجاز در کتب احادیث ما فراوان است که با وجود آنها نقل این سخنان زیره به کرمان بردن است، و هدف مؤلف نیز که شاید از ذکر این گفته‌ها تأیید سخنان خود با

شواهدی از اقوال حکیمانست بدون اینها نیز برآورده است.
 سخن را با ذکر یکی از رباعیات مؤلف پایان می آریم که حسن ختامی
 برای اهل راه است:

در کوی شهادت آرمیدند همه	آنان که ره دوست گزیدند همه
گواینکه سپاه او شهیدند همه	در معرکه ی دو کون فاتح عشق است
و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین	

ربیع الاول ۱۴۰۵ هـ - ق

محسن بیدارفر - قم

بسم الله الرحمن الرحيم
شرح حال صدرالمتألهین شیرازی
بقلم
حضرت آية الله حاج سيد ابوالحسن حسینی قزوینی

قدس سره

حکیم ربانی و فیلسوف الهی و عارف متأله و فقیه متبحر صدرالدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی یکی از اعظم مفاخر عالم تشیع و دانشمندان ایران بشمار می رود. تولد آن مرحوم در سال نهصد و هفتاد و نه قمری است، چه آنکه در حاشیه اسفار خطی که به خط مرحوم قوام الدین احمد ولد مصنف «اسفار» که صدرالدین صاحب ترجمه است در مبحث اتحاد عاقل بمعقول از امور عامه آنجا که مصنف وصول به تحقیق مسئله اتحاد عاقل بمعقول را از افاضات خاصه الهیه بخود می داند چنین نوشته است که: تاریخ این افاضه روز جمعه شهر جمادی الاولی در عام یکهزار و سی و هفت قمری است، و نوشته که: از عمر مصنف در این هنگام پنجاه و هشت سال گذشته است. و رحلت این بزرگ در سنه یکهزار و پنجاه قمری است.

پدر او میرزا ابراهیم از وزراء دوره صفویه بوده و وی را فرزندی ذکور

نبوده است. به نذر شرعی ملتزم می شود که هرگاه دارای پسری صالح و موحد شد مال کثیری در راه خدا انفاق نماید.

پس از رسیدن صدرالدین به سن رشد که تحصیلات مقدماتی و بعضی از سطوح فقه و اصول را تکمیل نمود مسافرت به شهر اصفهان کرده و در آنجا در ابتداء در نزد مرحوم شیخ الاسلام وقت بهاءالدین محمدعاملی (ره) به تحصیل فقه و اصول و تکمیل آن پرداخت و بعد از تکمیل به راهنمایی استاد به محضر خاتم الحکماء والمجتهدین مرحوم سید محمد باقر استرآبادی مشهور به داماد و متخلص به اشراق مشرف گردیده و علوم حکمیه را از انفاس قدسیه مرحوم میربنحو اتم و اکمل استفاده نمود و از هردو استاد خود اجازه مُحکِمه دریافت فرموده چنان که در اول شرح بر اصول کافی با نهایت ادب و تجلیل از آن دو بزرگوار اسم برده و اجازه خود را ذکر نموده.

پس از مراجعت به شیراز چنان که عادت دیرینه ابناء عصر قدیم و حدیث همین است محسود بعضی از مدعیان علم قرار گرفت و بقدری مورد تعدی و ایذاء و اهانت آنان قرار گرفت که در نتیجه از شیراز خارج و در نواحی قم در یکی از قری منزل گزید و به ریاضات شرعیه از اداء نوافل و مستحبات اعمال و صیام روز و قیام در شب اوقات خود را صرف می نمود. و بطوری که از اساتید مسموع حقیر شد هفت مرتبه با پای پیاده همراه قافله به حج مشرف گردید که الحق فوق همه ریاضات شاقه می باشد.

مقام شامخ علمی صاحب ترجمه

در فن فلسفه الهی و تحقیق مسائل غامضه علم مافوق الطبیعه و استقامت فهم و حسن سلیقه بی نظیر و عدیل است- و باعتقاد حقیر در الهیات و فن معرفه النفس بر شیخ الرئيس راجح و مقدم است و در حسن تعبیر و سلاست کلام و جزالت منطق و تقریر کسی بی پایه او نرسیده.

در علم فقه صاحب نظر و تحقیق است چنان که قولی از این بزرگ مرد در باب نیت در وضوء صاحب حدائق نقل نموده که استاد المتأخرین مرحوم شیخ

مرتضی هم در کتاب طهارت از صاحب حدائق نقل کرده و هر دو تحسین و تصویب قول صاحب ترجمه را فرموده اند و چنین بنظر می رسد که خودم در شرح اصول کافی این تحقیق را دیده ام.

و در علم رجال وحید و فرید عصر بوده چه آن که در «شرح اصول» حال راویان اخبار و احادیث «کافی» تحقیقات دقیقه درج فرموده است. و در فن ریاضی از هندسه و هیئت ماهر بوده چنان که از شرح او بر «هدایه» اثیرالدین ابهری مستفاد می شود.

بزرگترین فضیلت علمی مرحوم صدرالمآلهین تطبیق قواعد حکمت الهی با قواعد عرفان و طریقه عرفاء است و حال آنکه قبل از او مباینت بین حکمت و ذوق عرفان مشهور بوده.

مقام زهد صاحب ترجمه

بطور کلی بی اعتنا باوضاع دنیوی و شئون مادیه بوده است و بقدر ذره ای هم در مقام ارضاء خاطر عوام نبوده. در آن عصر که نوع مصنفین کتب دیباچه مصنفات خود را با اسم پادشاه وقت یا یکی از وزراء و رجال مصدّر می نمودند در مصنفات صدرالمآلهین عین و اثری از این معنی نمودار نیست. با کثرت کتبی که نوشته و تألیف نموده در هیچیک اسمی از کسی نبرده است لیکن باعتقاد حقیر با همه فضائل که در صاحب ترجمه بوده قدری ساده طبیعت بوده و عنان قلم را مالک نبوده است چه که بعضی از مباحث علمی که هر چند حق دانسته شود نبایست در کتاب که سند عمومی است ثبت بشود، زیرا که بطور قطع در مباحث دقیقه علم الهی و فن اعلی پاره حقائق است که فهم و نیل آن در هر عصر مخصوص بیک یا دو نفر است. اذهان دیگران طاقت فهم و تحمل آن را ندارند بلکه مطلبی برخلاف واقع از کتاب تصور نموده به فهم قاصر خود آن را به مصنف نسبت می دهند بالاخص اگر با اغراض نفسانیه و امراض روحیه شخص توأم گردد و البته تولید تشنیع و اهانت نسبت به مصنف کتاب خواهد نمود چنان که صاحب ترجمه خود گرفتار بوده است.

مصنفات

مصنفات آن مرحوم بسیار است مثل شرح بر اصول کافی و مفاتیح الغیب که مقدمه تفسیر بر قرآن نگاشته است و تفسیر قرآن که مهمات آیات قرآنی را تفسیر و تحقیق فرموده و اسفار اربعه در فن حکمت اعلی در چهار سفر و شواهد ربوبیه که بسیار کتاب مطبوع و مشکلی است و مبده و معاد و شرح بر هدایه اثیری و رساله حدوث و کتاب مظاهر و کتاب مشاعر و حکمة عرشیه و کتاب اسرار الایات و رساله در حشر جمیع اشیاء و رساله در تشخیص و رساله در اتصاف مهیت بوجود و رساله موسومه بسر النقطه و رساله در خلق الاعمال و رساله در تصور و تصدیق و رساله اجوبه نصیری و رساله کسراالصنام و رساله در اجوبه مسائل معاصر خود شمس الدین گیلانی و حواشی و تعلیقات بر الهیات شفا و تعلیقات بر منطق و حکمت کتاب حکمة الاشراق سهروردی و شاید هم بعضی از نوشته های دیگر داشته که از بین رفته است.

تلامذ و شاگردان او

مرحوم الله وردی خان که از رجال بزرگ دوره صفویه است مدرسه در شیراز بنا نموده که هنوز هم بنام مدرسه خان باقی است، صدر المتألهین صاحب ترجمه را راضی نمود که در مدرسه وی تدریس نماید.

چندین سال که آن مرحوم مشغول بافاضت بوده شاگردان بسیاری تربیت نموده است که عده ای از آنان برای حقیر معلوم است:

یکی مرحوم محمد بن مرتضی الملقب بمحسن المتخلص بالفیض الکاشانی که سمت اختصاصی به مرحوم صدرالدین داشته و داماد وی بوده است دوم مرحوم مولی عبدالرزاق ابن الحسین اللاهیجی که متخلص بفیاض است و او نیز داماد استاد بود و بسیار محقق بوده و در تدبیر معاشرت و زندگی زبردست و هشیار بوده، مشرب او در حکمت ظاهراً مخالف طریقه استاد است و بنظر چنین می نماید که به مشرب مشائین نزدیک است ولی از آخر جلد دوم شوارق او مستفاد می شود که این خود تدبیر عملی بوده است. سوم مرحوم شیخ

حسن تنکابنی، چهارم ملا محمد ابروآنی، پنجم شاه ابوالولی شیرازی، ششم میرزا ابراهیم فرزند صاحب ترجمه، هفتم قوام الدین احمد فرزند دیگر آن مرحوم. مدفن آن مرحوم

بیان کردیم که مرحوم صدرالمتألهین هفت سفر پیاده به مکه معظمه مشرف گردیده است. در سفر هفتم در بصره داعی حق را لبیک گفته و روح بلند پرواز آن مرحوم به عالم قدس متصل گردیده و در بصره دفن شده است.

قریب چهل سال قبل از یکی از سادات عرب ساکن نجف اشرف که به بصره مکرر رفته بود پرسیدم و از قبر صاحب ترجمه پرسش نمودم. همین قدر در جواب گفت در بصره قبری است مشهور به قبر ملا صدرای شیرازی ولیکن در این اواخر کسانی که برای تحقیق این معنی به بصره رفته بودند برای آنها چیزی و محلی معلوم نگردیده است و احتمال می رود که در اثر تغییرات اوضاع شهر، نشانیهای قبر از بین رفته است والله تعالی يعلم.

تحقیقات مختصات مرحوم صدرالمتألهین که ابتکار فرموده یا آنکه اگر سابقین گفته اند مبرهن نبوده است:

- یکی مسئله اصالت الوجود بنحو تحقیق و تشریح کامل.
- دوم توحید خاصی بنحو صحیح برهانی.
- سوم حرکت جوهریه بنحو کمال و تمام.
- چهارم مسئله اتحاد عاقل بمعقول.
- پنجم اتحاد نفس ناطقه در سیر صعودی به عقل فعال.
- ششم قاعده بسیط الحقیقه کل الاشياء.
- هفتم قول باینکه النفس جسمانیة الحدوث روحانیة البقاء.
- هشتم قاعده النفس فی وحدتها کل القوی.
- نهم تجرد قوه خیالیه بتجرد برزخی.
- دهم اثبات ارباب انواع بنحو اتم و بیان تحقیقی مراد سالفین از این

مقال.

یازدهم تحقیق صوربرزخیه و مثل معلقه بین عالم العقل و عالم الطبیعة.
 دوازدهم تحقیق معاد جسمانی بنحوی که خود اختیار نموده هر چند
 مرضی حقیر نیست و غیر ذلک.
 وَلِیَكُنْ هَذَا آخِرَ مَا اردنا من ترجمة حال صدرالدين حسبما وصل ايضاً
 والحمد لله حق حمده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداوند گاری را که به راه هدایتان رهنمون گشت و راه رسیدن به مبدء و معاد را بما نمود؛ و از رهپیمائی در باطل و گمراهیمان نهی فرمود، و از نادرستی و لغزش در گفتار و کردارمان پاسداشت؛ و از پیروی گمانپرستان و خیال پردازان و همراهی محجوبین و نادانان رهاییمان بخشید. آنان که نشانه های قهرمان مردان را از خود برکنده خویشتن به صفات و زیور پرده گیان آراسته اند؛ در پرتگاههای غفلتها و نادانی ها فرو افتاده و به دریای شهوتها غرقه گشته اند و در بیابانهای گمراهی سرگردانند.

و درود بر سرور و پیشوای ما، سرور اولین و آخرین و آل او برگزیده ی آفریدگان. آنان که از خطا و نافرمانی معصومند و از نادرستی و نادانی پاک. درودی همتراز ارشاد و تأدیب آنان و همپای فراگیری رهنمائیهایشان.

و بعد: این نیازمند تأیید خداوندی صدرالدین محمد شیرازی قوامی چنین

گوید:

درین زمان که تاریکی های نادانی و نایبناهی در شهرها پراکنده شده و کوتاه فکری و نادرستی همه ی آبادی ها را فرا گرفته است، گروههایی را می بینم که با تمام توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده اند و برفسادگری در کردار اصرار می ورزند.

سرچشمه‌ی سفاکتکاری شان این مرض واگیر و این فتنه‌ی امروزه فراگیر است که افسونگری‌های شیطان خیال را نهایت یافته‌های ارباب کمال می‌پندارند و با همه‌ی تهیدستیشان در علم و عمل خود را به ارباب توحید و اصحاب تفرید مانسته می‌انگارند.

دیگر منبع سفله‌گری اینان، نابینائی از دیدن حقیقت حال و روش خداپسندانه‌ی اهل الله است و در نیافتن اینکه صاحبان بینش نمای مردانگی از زیورات پرده‌گیان بازشناسند.

و دیگر اینکه پیرویکی از هم‌نوعان خود گشته‌اند که ولایت خداوند و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است و خود را از ابدال مقرب و اوتاد واصل می‌شمارد. اینان از و سخنانی بی‌معنی و شطحیاتی آراسته‌شده و کرامات و مکاشفاتش پنداشته‌اند برین باور که اخباری الهی و اسراری ربانی بگوششان می‌خورد از این روفر اگیری علم و عرفان را وا گذاشته و کسب و عمل بمقتضای قرآن و حدیث را رها نموده‌اند، مشاعر و وسائل شناخت را که خداوند بر آنان ارزانی داشته در راه هدایت بکار نگرفته‌اند، و آنچه را پروردگارشان روزی فرموده در مسیری جز آنچه بخاطر آن خلق شده صرف می‌کنند.

و بر ژرف‌بینان آشکار است که دارندگان عقول سلیم و نفوس ساده را در ترک ظواهر اعمال و افعال بدنی سودی نیست و نتیجه‌ی وجودشان در پرداختن به پیشه‌های اجتماعی است که از این راه هم‌نوعانشان را یاری توانند کرد و بدین سبب از عذاب الهی در روز رستاخیز خلاص شوند، توان اینان بیش ازین نیست.

حال چه بسا می‌بینیم که گروهی ازین نابینایان و همدیفانشان که در عقل و استعداد همپای اینان و یا کمی برترند به دامن ناقص‌تر از خودی در علم و عرفان و قاصری در کردار و ایمان چنگ زده‌اند که گواه نقصان علم و معرفت وی نادانی و گمراهی و فریب‌خواری اوست و اشتباهات و نادری‌ها که از و سر می‌زند. و گواه قصورش در کردار، شعله‌ور بودن آتش شهوتها در اوست و غرقه شدنش در دریای لذتها.

مارهای تمتعات دنیوی او را نیشها زده و اثردهای شهوات و تمساحهای اهواء او را پاره پاره کرده اند. همواره اندرون خود از شهوتها و محرومات انباشته می کند و گنده بوی آن برهنشینان و ندمای خویش می پراکند. بیشتر اوقاتش به سرگرمی با کودکان و آمردان و همنشینی با نادانان می گذرد و گوش دادن به غنا و آلات لهو و لعب و هرآنچه که انسان را از رحمت و رحمان و جنت و رضوان دور سازد.

باهمه ی این دردهای بی درمان که اوراست، کوران و سفلگانی چند گرداگردش گرفته و مدعی اند که او دارای معرفت است و مشغول مشاهده حق؛ به معبود واصل گشته و مقامات و احوالی چنین و چنان دارد، و همواره در عین شهود جمال احدی و فوز به لقای سرمدی است و به درجه فنا و بقا رسیده است. و بخدا قسم که اینان جز اسمی ازین معانی نمی دانند و بسا پیش آید که علمای حقیقی را حقیر می شمارند.

نفوذ این فریبگران تا آنجا است که بعضی صنعتگران و پیشه وران پیشه ی خود رها کرده و روزگاری به ملازمت این مدعیان پردازند و سخنان ساخته و پرداخته ی اینان فرا گیرند - تا دیگر عوام را چه رسد.

و او این ترهات برآنان فرو می خواند آنچنانکه پنداری سخن وحی می گوید و از ناگفتنیهای حقائق و رازهای قلبی خبر می دهد و بلکه سخن از سیر اسرار می راند.

و با این اطوار خود همه علما و عباد را کوچک می شمارد؛ درباره عباد می گوید: «مزدورانی مقلدند»؛ و درباره علما: «علم اینان سبب حجابشان از شهود گشته، و اشتباهی سخن از خدا گفتنشان - و نه به او رسیدن - به سیری گرائیده است».

در حالی که درباره خود و بعضی از مریدان احمق خویش مدعی است از به حق رسیدگان و مقربینند. در صورتی که اینها نزد خداوند از زشتکاران

منافقینند، و خداوند گواهی داده است که «منافقین دروغزناند».^۱ و خود او را اهل الله، و صاحب‌دلان در شمار احمقان و دیوانگان و اشقیا می‌شمارند. که ظالمتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد؟ یا بگوید به من وحی گشته، در حالی که چیزی برو وحی نشده است. و آن که بگوید: من نیز مانند آنچه را خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟ بگو: آیا شما را دانشی است که اظهار آن برای ما توانید کرد؟! چیزی جز گمان را پیروی نمی‌کنید، و جز بگرافه سخن نمی‌گوئید.^۲

سبب گرفتاری‌های اینان نداشتن دانشی نظم‌بخش و قلبی مراقب و کرداری پاک‌ساز است و این که چیزی جز پیروی شیطان و رسیدن به شهوتها و همنشینی منافقانِ لهو و هذیان‌گرا و خسران‌مآب را ندارند.

و چه بسیار از بعضیشان شنیده می‌شود: «اعمال بدنی بی‌ارزشند دل را باید نگریم، دل‌های ما واله حُب خدا و واصل به معرفت او یند، و در حظائر قدس جا خوش کرده‌اند؛ غوطه‌وری ما در شهوات و لذات با ظواهر و بدنهامان است، نه با بواطن و دل‌هامان».

برین باورند که در اثر نزدیکی و جایگاهی که نزد خدا برای خود می‌پندارند مباشرت شهوتها و همگامی معصیتها آنان را از راه خدای باز نخواهد داشت.

احمق زندیق سفیه متوجه نیست که با گفتن این فریبا سخنان که نتیجه‌ای جز فروزان ساختن آتش عذاب ندارند، رتبه‌ی نفس بی‌قابلیت خود را از جایگاه پیامبران— که درود خدا بر آنان باد— فراتر برده است؛ چرا که فقط یک خطا آنان را از راه خدا باز می‌داشت تا آنجا که سالهای متوالی آنان برای چیزی که آن را معصیت و گناه می‌شمردند، می‌گریستند و نوحه‌گری می‌کردند.

خداوند تعالی در حکایت بلعم باعورا به سلوک علمی و عملی آگاهی می‌دهد و به شدیدترین وجه از میل به خواهشها و جاذبه‌های شهوات دنیوی

۱- وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ. [سوره منافقون ۱/۶۳].

۲- تضمینی است از آیات ۹۳ و ۱۴۸ سوره انعام.

بر حذر می دارد. بلعم را به سگ مانده نموده و می فرماید: «فروخوان برآنان داستان آن کس که نشانه های خود او را آوردیم و او برکندن آنها را از خود خواست».^۳ این آیه اشاره می کند به کسی که خداوند او را به آیات خود از کتاب و حکمت و عبادت و طاعت مخصوص گردانید پس آنگاه او را به خود وا گذاشت. و خاصیت نفس اماره چنانست که می خواهد اینها را از خود برکند و به سوی دنیا و فریبندگی ها و شهوت های آن روی آرد و در جستجوی مال و جاه و شهوت و ریاست و بدنبال هوای نفس باشد. و چون همای عالی همت او از یاد حق طلبی و محبتش پربندد، شیطاناش دریابد و در زمره نابود شوندگان و گمراهان از حق جوئیش قرار دهد، تا روشن گردد معصوم آن کسی است که خدایش نگهدارد، همانسان که—در حکایت یوسف —علیه السلام— هنگام حیلت گری زن عزیز مصر— می فرماید: «و عزم او نموده بود اگر برهان پروردگار خود نمی دیدی».

درین داستان اشارتست که سالک حق جوی و گرچه به بالا ترین مقامات رسیده باشد از امتحانات الهی غافل نتواند بود، تا آن ناسالک را چه رسد که در دریای شهوتها غرقه و به دست گناهان اسیر و به آتش ظلمتها سوخته است! پس رهرو راستین و حتی سالک واصل می باید به پیامبر اکرم و ائمه ی معصومین —علیهم السلام— و حکمای بزرگ سلف از امت او و عرفائی که به نور پیرویش به فوز و فلاح رسیده اند اقتدا نموده و تا زمانی که در دنیاست در مجاهدتها و مخالفت با هواها را هرگز به روی خود نبندد و همچنین ابواب تنعمات و تمتعات دنیائی چون خوراک و پوشاک و نوشیدنیها و مرکبهای سواری را بر خویش نگشاید، و از خوردن چیزهای شبهه ناک و فراخی جوئی در دنیا و متابعت هوای نفس و غوطه وری و توجه زیاد به زندگی دنیا بپرهیزد. و درین آیه ژرف نگردد که: «اگر می خواستیم او را بالا می بردیم، لیکن او به سوی زمین گرائید و متابعت هوای خود کرد»^۴، که راهنمای جامعی در فکر و سیر بسوی

۳- وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا. [سوره اعراف ۷/۱۷۵]

۴- وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ. [سوره یوسف ۱۲/۲۴]

۵- وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ. [سوره اعراف ۷/۱۷۶]

درجه ی برتر و رتبه ی آخرین است، بطوری که شایستگی برترین رحمتها و بالاترین مقامات را فراهم آرد.

و چون کسی روسوی ماسوای حق کند و به دنیا اعتماد نماید و به شهوت و مقام آن گراید غیرت الهی فرودش افکند و به درک اسفلش اندازد که مانده ی سگ شود، همچنان که فرموده است: ^۶ «نمای اونمای سگ است» در شهوت و حرص خویش «که چون براو حمله کنی زبان بیرون کرده، نفس نفس زند؛ و اگرش واگذاری نیز چنین کند».

این فروافتادن حالتی برای او پیش آرد که اگرش نصیحت کنی و برنایاکی حال و گمراهیش آگاه سازی نپذیرد و بیداری نگیرد، بلکه ادعاها پیش آرد و عذرها برشمارد، و در مقابل توبه انکار گراید و تورا به بدخلقی متهم سازد؛ و اگرش واگذاری به زمین شهوتها فرو گراید و متابعت هوای نفس کند.

و چه بی مغز است آن مدعی علم و تقوائی که می پندارد متابعت هوای نفس ضرری نمی رساند. آیا این احمق سفیه کتاب خدا را ننگریسته و آیات قرآن را با توجه و ایقان تلاوت نکرده است تا ببیند خداوند تعالی چگونه پیامبران خود را که دوستترین خلق نزد او یند از پیروی هوای نفس برحذر داشته، و در پیروی آن به گمراهیشان وعده کرده است، چنانکه می فرماید: ^۷ «ای داود ما تورا خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردمان به عدالت حکم کن، و پیروی هوی منمای که از راه خدایت گم گرداند، این نمای کسانی است که آیات ما را تکذیب کردند»، و مراد از تکذیب، ترک عمل به آنها و فریبخواری است.

و همچنین می فرماید: ^۸ «پس داستانها را فروخوان شاید اندیشه کنند».

۶- مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ. [سوره اعراف ۱۷۶/۷]

۷- در متن کتاب قسمتی از آیه با آیه دیگر سهواً خلط گردیده است:
يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ. [سوره ص ۲۶/۳۸]

۸- فَأَقْصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. [سوره اعراف ۱۷۶/۷]

یعنی از احوال فریبخوردگان و حیل‌زده‌گان آگاهشان گردان چه بسا از کرداری که برآند دوری جویند.

تیزهوشانی کج اندیش نیز فراوان دیده شده‌اند که فراگیری مقدماتی علوم عقلی و مباحث کلامی، ظواهر را برآنان پریشان نموده و شبهاتی برایشان پیش آمده و تناقضاتی در اصول عقلی که در ایام کودکی به تقلید فرا گرفته بودند به ذهنشان خطور کرده است؛ و ایکاش که اینان به همان تقلید اکتفاء می نمودند و به شناسائی های خیالی اذهان کوتاه خود نمی پرداختند. اینان آن تقلیدی را که ناتوانان از رسیدن به مراتب یقین را شایسته تر است از دست داده‌اند، و به مرتبه‌ی مردان عارف به مبدا حق و دانا به روز قیامت هم نرسیده‌اند؛ در نتیجه اصل اعتقادات دینشان هم پریشان شده و ایمانشان به آخرت و رجوع بسوی خدا پس از مرگ فساد آشکارا گرفته است. پای بند شرع و لگام تقوی را گسسته و بی بند و بار به شهوات و متابعت هوای نفس پرداخته‌اند.

اینها همه از اینجا برخاسته که دیده‌ی عقل اینان به صورتها و قالبهای خیالی اشیاء دوخته شده و هرگز بینششان به اسرار و حقائق اشیاء نفوذ نداشته است و موازنه‌ی میان عالم شهادت و عالم غیب را دریافته‌اند، و ازینرو مثالهایی که در زبان شرایع بیان شده نزد آنان متناقض نموده است.

این افراد حقائق ایمان به خدا و صفات و نشانه‌های او و ملائکه و کتابهایش، و پیامبران و روز قیامت را آنچنان که خواص دریابند دریافته‌اند، و چون عوام نیز ایمان به غیب نیاورده‌اند. ازینرو آن تیزهوشی ایستا به هلاکتشان افکنده، و دیده‌گان لوچشان گمراهشان نموده است، و گروهی احمق و منافق و کور و نادان نیز بدنبال اینان افتاده‌اند.

و بس شگفت حال نابینای ناقصی است که نابینائی و نقص وی او را واداشته تا دیگری را به رهبری برگزیند و از او تقلید کند، لیکن بدنبال راهبری ره‌شناس و ره‌نمای نیفتاده، بلکه گمراهی در حال سقوط را پی می گیرد، که او خود گم است تا که راهبری کند؟!

چون دیده‌ی دانابین‌نداری قائدقرشی به از بخاری
و خلاصه این که بیشترین سبب پیدا شدن اشتباهات و وسوسه‌های
شیطانی در قلبهای اینان دو چیز است:

اول گروهی شروع در مجاهدتها و چله‌نشینها کرده و به لباس صوفیان
درآیند و شروع در بیعت گرفتن از مریدان کنند و خود را به مقام ارشاد و هدایت
منتصب سازند، پیش از آنکه علم به خدا و صفات و افعال و کتابها و پیامبران و
روز قیامت را در خود محکم کرده و نفس انسانی و مراتب آن را در علم و عمل
بشناسند و بدانند که کدام دانش از دانشها مکمل اوست و او را از مقربین گردانند،
و کدام عمل او را از قید وابستگی وارهاند، و از حسیض اجسام نجاتش بخشیده و
به اوج ارواحش رساند.

اینهاست شرائط مجاهدت با نفس و ورزش دادن قوای آن که در راه سفر
بسوی خداوند تعالی مرکب سواری انسانند؛ و اینست راه شروع در سلوک طریق
اهل الله و اصحاب قلوب برای کسانی که بدان توفیق یابند. و اگر کسی نه بدین
پایه تواند رسید، او را همان تقلید و پیروی صلحاء باید که بدان وسیله به فلاح رسد
و از عقوبت و عذاب جهنم خلاصی تواند یافت و سوی بهشت راه برد.
اما آنانکه نظری ظاهری و عقلی کم‌پایه دارند، چون کسی را بینند که
به خلوت نشسته و شطحیات می‌گوید و به قیافه و لباس شیوخ و متصوفه درآمده، او
را دارای کرامات و احوال پندارند.

دوم نشان دادن چیزهایی است که خوارق عاداتش نام نهند و از
کراماتش برشمردند در صورتی که چیزی جز شعبده و حیل‌ها — که شعبده‌بازان و
فال‌گیران و دعانویسان بدین وسیله مردمان را فریبند — نمی‌باشد.

این نمونه کارها بزرگترین حربه‌ی فریب، و کاری‌ترین وسیله برای
گمراه نمودن خلق از راه راست و بردنشان به راه فساد و هلاکت است. اگر هم
فرض شود چنین چیزها از نفوس ناپاک به ظهور تواند رسید یا اموری از قبیل
چشم‌زخمها و شعبده و حیل‌ها تواند بود که انجام آن با تکلف و مکر و

کمک گیری از مقدماتی است که حس را به دهشت افکند، و خیال را متوقف سازد، و آنان را که نفسی ضعیف و وهمی قوی دارند — چون عوام و کودکان — به حیرت وادارد.

و یا از قبیل نیرنگهائی است که از مدعیان و گمراهان سرزند و این مردمان احمق و کم خرد و دور از هدایت نمی دانند که به ظهور رسیدن چنین شعبده ها و امور غریبه از چنین کسی که نفسی شریر داشته و از اعمال صالح و تهذیب صفات نفسانی و پیروی قوانین شریعت بدور می باشد، بهترین دلیل برگمراهی او عادلترین گواه بر دروغزنی وی و فساد عقل و خیال اوست، چرا که ظهور خوارق عادت از چنین کسی جز شروفتنه و وبال بر مسلمین ثمره ای ندهد و بزرگترین ضررها و فسادها را در دین مبین ایجاد نماید.

خداوند شر چنین کسان را از خلاق بازدارد، و تباہیش از همه ی مردمان دور گرداناد: «باور مدار کسانی که به آنچه می آرند خوشحال می شوند و دوست دارند بدانچه نکرده اند ستوده شوند که از عذاب رهیده گانند، آنان را عذابی دردناک است»^۹. چه توفیقشان رفیق نگشته، و هدایتشان رهبری ننموده، و بدین سبب کثرت نشانه ها آنان را جز سخت دلی نیفزوده و جز شقاوتی بر شقاوتشان نیانباشند است. چرا که خداوند نشانه هائی را به آنان نموده است ولی آنان با دیده گان حس و وهم بدان نگریسته اند و به آنان برهانی عرشی — که قلبهای صاف و متجلی به نور دین و طاعت شریعت مبین بینند — نشان داده نشده است، برهانی نظیر آنچه در کتاب کریم در باره یوسف — علیه السلام — فرماید: «و بر آن همت گماشته بود اگر برهان پروردگار خود نمی دیدی»^{۱۰}.

از حلاج پرسیدند: برهان چیست؟ گفت: وارداتی قلبی که نفس از دروغپنداری آن ناتوان گردد.

۹- لَا تَسْتَبِينَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُخْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَغْسِبْهُمْ

بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ [سوره آل عمران ۱۸۸/۳]

۱۰- وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ، [سوره یوسف ۲۴/۱۲]

پس چه بسا برقی برای بعضی از فریب زده گان و مکر گرفته گان زند و او شروع به چندی ریاضتها نماید، و بدون داشتن روشی صحیح و نیتی استوار به قسمی مجاهدتها پردازد که مختصری صفا و روحانیت درو پدید آرد، و در اثر آن چندی نشانه ها و خوابهای راستین ببیند، لیکن چون از دیدن برهان کور و از تأیید الهی بدور است این امور او را چیزی جز عجب نیفزاید و غیر از قساوت و طغیانش بیارنیارد.

قسم اعظم کسانی که چنین گرفتار آیند از رهبانان و گروهی از کفار هندند که پروردگارشان — آنچنان که خود در نیابند — به خذلان افکنده است، چرا که به بخشی ریاضتها می پردازند که افراط یا تفریط است، و آنها را خودشان به خاطر خوش آیند دل و شهرت طلبی ابتکار کرده اند.

اما این باطل گرایان که مورد سخن مایند ازین امور نیز تهی دستند، چرا که به ریاضتها و مجاهدتها و خلوت و عزلت و خاموشی و دیگر کارها که رهبانان و گروهی از اهل ملل و ادیان کنند نیز کاری ندارند، و جز به مباشرت شهوات و حرام و شبهه خواری نپردازند.

* * *

چون دیدم که دفع این شرکاری خطر در امر دین است و رفع این شبهه از قلب دانش پژوهان و دیگر مبتدیان و خلاص نمودن آنان از وسوسه های شیاطین کاری سترگ می باشد، از خداوند خیر جوئی نموده و شروع در ازاله ی وسوسه ها و رفع شبهات و باطل کردن یاوه ها و باز نمودن گره های بسته ی اینان نمودم، بدین نیت که به پروردگار متعال تقرب جویم و به اولیای شریعت حقه و رؤسای عصمت و هدایت — صلوات الله علیهم اجمعین — توسل نموده باشم.

ازینرو این رساله پرداخته گشت و «کسراصنام الجاهلیة» نامش نهادم و در یک مقدمه و چهار گفتار و یک خاتمه اش ترتیب دادم:

مقدمه

ذکر نکاتی که برای شناخت افراد
لازم است

اول ذات انسانی از دو گوهر ساخته شده است: یکی نورانی که نفس است، و دیگر ظلمانی که جسد است. نفس زنده، دانا، کارگر و فرارو است؛ و جسد مرده، نادان، و فروپایا است.

دوم حصول کمال برای انسان و برتری و مزیت یافتن آن بر دیگران بستگی به دانش و عمل به مقتضای آن دارد، و نه چیز دیگر.

سوم دانشی که انسان را بدان برتری و کمال حاصل شود و با دارا بودن آن از همپایگی حیوانات تا درجه‌ی ملائکه مقربین بالا رود هردانشی نیست؛ بسیاری از دانشها که بیشتر دانشمند خوانندگان خود را بدانها مشغول می‌دارند از قبیل حرفه‌هاست، و دانشی که در آخرت بکار آید همانست که علمای آخرت بدان همت می‌گمارند و علمای دنیا از آن روگردانند، یعنی شناخت خداوند و صفات و افعال و کتابها و پیامبران او، و شناخت روز قیامت و نفس انسانی و چگونگی استکمال و ترقی آن از جایگاه حیوانات که در معرض فنا و نابودیند تا فراگاه ملکوت و روحانیان که همیشگی و جاویدانند.

چهارم چنین کمال علمی جز از راه ریاضتها و مجاهدتهای شرعی و علمی و با رعایت شرایط مخصوص بدست نیاید، و کمتر کسی را نیز امکان بدست آمدن وجود دارد.

برای درک این سخن مطلب را با ذکر مثالی توضیح می دهیم:
 نفس انسانی در درک مطالب حق و حقایق اشیاء چون آینه ای است که
 در برابر صور معلومات قرار گرفته است و علت دیده نشدن صورت درآینه پنج چیز
 است:

۱- آینه هنوز بصورت کامل خود در نیامده باشد، مثلاً موادی که با آن
 آینه توان ساخت فراهم شده ولی هنوز آینه ساخته نشده است.
 ۲- گوااین که آینه ساخته شده ولی چرکین و زنگ زده و غبار گرفته
 است.

۳- آینه را به جهتی که صورت مورد نظر آنجاست نگرفته ایم، مثلاً شیء
 مورد نظر پشت آینه قرار دارد.
 ۴- میان آینه و آن شیء چیزی — مثلاً پرده ای — حایل است.
 ۵- اصولاً جهتی را که شیء مورد توجه در آنسوست نمی دانیم تا آینه را
 بدانسو قرار دهیم.

نظیر همین پنج امر در مورد گوهر نفس آدمی که چون آینه ای آمادگی
 تجلی صورت حقیقت حق را در خود دارد وجود تواند داشت:

اول- هنوز ذات نفس ناقص است — چون نفوس کودکان و ابلهان — که
 صور معلومات در آن تجلی نتواند کرد چون نفس هنوز کیفیت کامل خود را نیافته
 است و کمبود دارد و هنوز از مرحله قوه بفعل نرسیده و ریاضتها و مجاهدتهای
 فکری و عملی و دینی و عقلی را انجام نداده است.

این مطلب در مقابله با مثال مذکور چون فراهم آوردن مواد اولیه قبل از
 ساختن آینه است.

دوم- رویه ی قلب را چرکها و کدورت های گناهان و زیادی شهوتها و

اقدام به خطایا پوشیده است. که این امر مانع صفا و جلای آن گشته و به هر مقدار که انباشتگی‌شان بیشتر باشد مانع بیشتری در ظهور حق در آن و شهود حقیقت برای آن خواهد بود.

این بخش نیز در مقایسه با مثال آینه چون چرخها و گرد و غبار وزنگی است که روی آینه را پوشانده باشد.

و به همین معنی اشاره می‌فرماید آیه شریفه^۱: «هرگز! بلکه زنگ بر روی قلب آنان گشته است آنچه که کسب کرده‌اند»، و آیه دیگر که می‌فرماید^۲: «و مَهر بر قلبهاشان زده شده پس آنان نمی‌فهمند».

و نیز همین مطلب را مورد نظر دارد کلام پیامبر (ص) که فرمود: «آن که به گناهی نزدیک شود عقلی از وی جدا گردد که هرگز بسوی او باز گشت نکند»، یعنی در نفس او گرفتگی پدید آید که اثر آن هرگز از بین نرود.

و ماعلت این مطلب را در بعضی از کتابهای خود مشروحاً بیان نموده‌ایم. و خلاصه کلام اینکه ارتکاب هر گناهی در انسان خسران و کمبودی پدید آرد که رفع آن امکان نپذیرد.

سوم— این که قلب در جهت حقیقت مورد نظر قرار نداشته باشد و از سوی آن منحرف بود. در اینجا گوا این که قلب فرمانبردار و صالح و صاف و بی‌زنگارست. جلوه‌ی حق در آن آشکار نخواهد شد، چون او طالب حق نیست و آینه را بسوی مطلوب نمی‌گیرد، بلکه چه بسا تمامی توان خود را در راه طاعت‌های بدنی و یا تهیه‌ی اسباب زندگی دنیا بکار می‌گیرد و فکر خود را به تأمل در دقائق حضرت ربوبی و حقائق حق‌ی الهی صرف نمی‌نماید، در نتیجه چیزی از حقائق براو منکشف نمی‌شود جز همان دقائق آفات اعمال که در باره‌ی آنها می‌اندیشد و یا عیوب پنهان نفس و یا مصالح زندگی و سود و زیان آن — اگر درین باره نیز اندیشه کند—.

۱— كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. [سوره مطففین ۸۳/۱۴]

۲— وَطِيعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ. [سوره توبه ۹/۸۷]

حال درین نکته باید دقت کرد که وقتی مقید بودن به اعمال و برتری دادن به طاعتها از انکشاف جلوه‌ی حق جلوگیری باشد، پس درباره‌ی کسی که عمر خود را صرف شهوت دنیا و لذات و وابستگی‌های آن می‌کند دیگر چه توان گفت؟! چگونه تواند او را چیزی از معارف حقیقی بدست آید و یا چگونه این کارها او را از کشف حقیقی باز ندارد؟!

چهارمین - وجود حجاب است. مثلاً ممکن است شخص فرمانبرداری که شهوات خود را نیز سرکوب نموده و تحت فرمان آورده و فکر خود را در حقیقتی از حقائق تجرد بخشیده چیزی از مطلوب برو کشف نشود، بخاطر باورداشتی که او از اوان کودکی به تقلید یا در اثر حسن ظن قبول نموده است و این باور داشت میان او و حقیقت چون پرده‌ای است که مانع انکشاف چیزی، جز آنچه به تقلید ظاهری معتقد شده است، در قلب او می‌گردد.

این خود حجابی شگرف است که بیشتر متکلمین و متعصبین مذاهب و بلکه بیشتری از صلحاء و متفکرین در ملکوت آسمانها و زمین را فرا گیرد، چرا که آنان بوسیله باور داشته‌های تقلیدی که در قلبهاشان ماندگار گشته و ریشه دوانیده محجوب گشته‌اند، و این باورداشتها میان آنان و درک حقائق حجاب شده است. پنجمین - ندانستن سوئی است که از آن برمطلوب آگاهی توان یافت چه که دانشجوی جز از راه بیاد آوردن دانشهای قبلی خود که با مطلوب او مناسب باشد به خواسته‌ی خود نرسد، و چون آنها را بیاد آرد و در نفس خود به ترتیب مخصوصی - که دانش پژوهان می‌دانند - بچیند چه بسا که سوی مطلوب را بدست آرد، و درین هنگام حقیقت مطلوب در قلب او تجلی گیرد.

چرا که دانشهای مورد نظر فطری نمی‌باشند و جز بوسیله‌ی دام علمی که پیشتر از آنها بدست آمده‌اند، شکار نتواند شد، و بلکه هیچ دانشی جز بوسیله‌ی دو معلوم که پیشتر از او حاصل شده‌اند بدست نیاید، که البته آن دو نیز باید بطور مخصوصی با هم ترکیب شوند تا از ازدواج شان علم سومی پیدا شود، به همان سان که از آمیزش جنس مذکر و مؤنث فرزندی حاصل آید.

حال اگر فرض شود کسی به فکر تولید کره اسبی است هرگز با وسیله قرار دادن خربا گاو و یا انسان بدان دست نتواند یافت، بلکه صرفاً از راه دو موجود خاص — که اسب نر و ماده باشند — به مطلوب تواند رسید در صورتی که میان آن دو آمیزشی مخصوص صورت پذیرد. بهمین سان هر دانش نظری را نیز دو اصل مخصوص می باشد، و ازدواج میان آن دو را نیز راهی خاص است که از آمیزش آنان دانش مطلوب حاصل آید.

پس عدم آگاهی بدین اصول، و یا به چگونگی ازدواج آنان مانع از بدست آمدن مطلوب است، و همسان عدم شناخت جهتی است که برای دیدن صورت مورد نظر آینه را باید بدانسوی گرفت.

و مثال بهتر درینجا کسی است که می خواهد پشت گردن خود را در آینه ی روبروی خویش ببیند، او آینه را در جهت پشت خود قرار نداده است و اگر هم در آن جهت قرار دهد آن را از جلوی دیده گان خود دور نموده است که نه آینه را تواند دید و نه پشت خود را.

چنین کسی را نیاز به آینه ی دیگری است تا پشت خود قرار دهد، طوری که در روبروی آینه ی جلوی او قرار گیرد، و این تقابل را طوری تنظیم کند که عکس پشت گردن او در آینه ی پشتی افتد و عکس آینه مذکور در آینه ی روبروی او، در این صورت خواهد توانست عکس پشت گردن خود را در آینه ی روبرویی ببیند.

به همین قیاس در بدام افکندن دانشها نیز راههایی شگرف وجود دارد که در آنها قیاج رفتن ها و انحرافات شگرفتر از آنچه در آینه گفتیم لازم است و کمتر کسی برگستره ی زمین باشد که برین راههای نامستقیم و حیل ها آشنائی تواند داشت.



اینها علل بازدارنده ی نفوس انسانی از معرفت حقائق امور است، و گر نه هر قلبی بالفطره صلاحیت معرفت حقایق را دارد، چرا که قلب موجودی ملکوتی،

نورانی و گرانقدر است که از دیگر گوه‌های این جهان بدین خاصیت جدائی یافته است، و برین معنی خداوند متعال اشاره می‌فرماید که^۳: «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از آن ترسیدند و نخواستند که آن را بردارند و انسان برداشت». و در حدیث وارد شده است: «هرمولودی برفطرت متولد گردد و جزین نیست که پدر و مادر او را یهودی و نصرانی و مجوسی گردانند». و همچنین به همین معنی اشارتست آنچه در حدیث وارد شده است: «اگر نمی‌بود که شیاطین گرد قلب بنی آدم حلقه زنند بر ملکوت آسمانها نظاره گر می‌گشتند».

و نیز در خبر آمده است: «آسمان و زمین مرا در خود جای نتوانند داد و قلب مؤمن دارای نرمش و مطمئن، مرا جای دهد».

با توضیحاتی که داده شد افرادی را که دارای بینش و عقل مستقیم و انصاف و طبع سلیمند معلوم گشت: مقام علم و معرفت که انسان بدان فضیلت می‌یابد و نزد خداوند از دیگران برتر شمرده می‌شود و بدین ریاست بزرگ و متوسط و کوچک که نبوت و امامت و شیخ بودن باشد، می‌رسد، و سعادت کبری و منزلت نزد خدا بدان بستگی دارد، و همین است که در دعای پیامبر (ص) از خداوند خواسته شده است: «پروردگارا اشیاء را آنچنان که هستند به من بنمایان» و همچنین: «پروردگارا حق را به من حق بنمایان. و باطل را باطل» با در دست داشتن شرائط مخصوصی فرا چنگ آید، و با وجود یکی از موانع پنجگانه که ذکر آن رفت، باز داشته شود.

پس نفس هنگامی امکان راه‌یابی به معارف الهیه و حقائق ربّانیه را تواند یافت که گوهرش پاک و ذاتش صاف بوده و اعمال زشتش ناپاک نگردانده، و اخلاق پست بروزنگار ننشانده باشد؛ و همچنین دارای گرایش صحیح بوده که آراء فاسد و عقیده‌های پوچ منحرفش نکرده باشند، و پس از این همه دارای قدرت

۳- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ... [سوره احزاب ۷۲/۳۳]

فکری کافی برای بدست آوردن مبادی و مقدمات یقینی باشد؛ درین هنگام است که صوراشیاء روحانی در آینه‌ی ذاتش دیده شوند.

لیکن در صورتی که گوهرش صاف نبوده و در اثر شهوات ناپاک گشته و بدانچه عوام الناسش نیکو شمارند وابسته شده و آن عادات را پذیرفته و از کسب علوم حقیقی و یقینیات و کشفیات روگردان باشد، بدون شک چیزی از صور حقیقه در آن دیده نشود، مگر صورتها و عقاید پوچی که از قبیل اضغاث احلامند. و برطرف کردن این موانع جز در زمانهای دراز و روز و شبهای فراوان امکان نپذیرد، البته با وجود هشیاری و تیزبینی و آمادگی وسائل و داشتن استادی مهربان و خداشناس و متخصص در عرفان عملی و نظری. و کجا آن کس را که همه‌ی توجهش بدنیاست چنین چیزی دست دهد؟!

و به همان سان که آخرت بردنیا گرایان حرام است، دستیابی به معارف نیز بر کسی که بیشترین همت او صرف جلب توجه خلق می شود، حرام باشد و تازه با اخلاص نیتها و رفع فسادها و دفع موانع داخلی و خارجی نیز علوم و معارف جز بوسیله وسائلی که یاد شد حاصل نگردد، البته با داشتن خلوتها و ریاضتها و غرقه شدن نفس در افکار علمی و کندوکاوهای ذهنی؛ که سنت تغییر ناپذیر خداوندی برین جاری گشته است و برهان کشفی نیز همین معنی را تأیید می کند.

آری بندرت اتفاق افتد که نفسی قدسی و نشأتی نبوی یا ولوی قدم به عرصه‌ی وجود نهد که ماده‌ی قابل اشتعال او در آستانه‌ی نوردهی است، یعنی در نفس ناطقه‌ی او که دارای قوت حدس است نور علم افکنده شده گواهی که آتش تعلیم بشری نیز بدان نرسیده است.

ادعا این نیست که نفوس قدسیه مطالبی را که باید کسب شود بدون توجه به مقدمات و مبادی آن دریابند—چه در جای خود ثابت شده که علم یقینی به معلول جز از راه علم به علت پیدا نشود—بلکه غرض این است که این کس مقدمات را خیلی بسرعت می فهمد، و برای نتیجه گیری نیازی به چینش حدّ وسط ندارد، او غرض را به حدس دریابد و برخورد و مقدماتش به مکاشفه اطلاع حاصل کند.

تا اینجا روشن گشت کسی که به مقدمات نتیجه ای حق و برهانی نادان بود نسبت به نتیجه نیز نادان است.

و واضح است که اگر کسی شرائط فضل و علم را دارا نبود و یا اضداد آن شرائط درو موجود باشد صلاحیت رهبری را ندارد، و نتوان بخاطر اینکه گروهی گمان وجود مزایای علمی را درو دارند او را مقتدا بحساب آورند.

و بروشنی پیداست بیشترین کسانی که می بینیم درین زمان خویش را به مقام خلافت و رهنمائی و تصفیه ی باطن گماشته اند و به تنظیم صفوف مریدان و برآوردن سروصدای ناهنجار آنان می پردازند و صدای کشدار و بلند اذکارشان را نزد بزرگان برمی فرازند، و به کشیدن آه های سرد و ضجه ها و تظلم از منکرین و دشمنانشان و می دارند، همگی موانع پنجگانه ی گذشته در آنان جمع است، و این موانع خود اضداد شرائط علم و معرفتند.

و هر هشیار حقجوی و بینای تیزنگر چون حالات و کارهای آنان را ملاحظه کند، و در اوضاع و ادوارشان ژرف اندیشد این معانی از وی پنهان نماند. چون اولاً، این افراد عقلی ضعیف دارند و طبعی خشن و فکری عصیانگر و قلبی سخت، که نه پذیرای نقشهای علمی تواند بود و نه آمادگی تجلیات قدسیه را دارد؛ چون آهنی سرد که در سختی سنگ را ماند و یا از آن هم سخت تر است — که از بعضی سنگهانهرهای جوشد و بعضی از آنها بشکافد و از آن آب بیرون زند و بعضی از ترس خداوند فروفتد و خداوند از اعمال آنان غافل نباشد.^۴

ثانیاً اینان علاوه برداشتن طبیعتهای خشن و عقلهای سست و نداشتن نفوس لطیف، سرگرم لذات نیزهستند. نفوس خود را به شهوات آلوده اند و عمرهای خویش صرف شنیدن لهوها کنند، و در خوردن چیزهای شبهه ناک مبالا تی ندارند — چون غذاهای ظالمان و حکام زورگویی و دهبانان و دزدان و دیگر افرادی

۴ — تضمینی است از آیه کریمه «فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَأَنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لِمَ یَسْفَرُ مِنْهُ الْآتِهَارُ وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا یَشَّقُّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا یتَهِیْطُ مِنْ خَشِیَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ». [سوره بقره ۷۴/۲]

که حلال از حرام نشناسند—واموال خود یا خوراک احشامشان را از هراه که آسانتر باشد و رایگان فراچنگ آید بدست آرند.

واهل حقیقت را روشن است که هر شهوت و یا خطائی که از انسان سرزند، به همان اندازه او را از کمال بازدارد، و از اتصال علمی او به مبدء فعال جلوگیری کند. پس چگونه تواند کسی عارف الهی و عالم ربانی باشد که گذران او در سرگرمی با لذتها و پرداختن به زشتیهاست و همراه بودن با دیگر حجابهای تاریک که رویه‌ی قلب را از شهود حقائق ربانی و شروق معارف الهی می پوشانند. ثالثاً، گذشته از همه‌ی اینها این گروه از درک حقائق روگردان و منکر میدان علم و مسلک حکمایند و آشکارا اظهار می کنند که «علم حجاب است، و علما از خدا بدوراند»؟!

ای عاقل! چگونه کسی را که منکر علم و از معارف روگردان و از علماء بیزار است علم و معرفت حاصل آید؟! چرا که هرفنی را متخصصینی هستند که برای آموزش آن فن ناگزیریم به آنان روی آریم و به گفته شهود «در هرفنی از متخصصین آن کمک جوئید».

رابعاً، این افراد علاوه برداشتن این همه حجابهای ظلمانی به علت دارا بودن اعتقادات عامیانه‌ای که از اوان کودکی در اثر محسوس بودن با بیکارگان و افراد سفله و نادان و بی مایه در آنان رسوخ کرده است از علوم حقیقی و معارف ربانی محجوبند؛ عقایدی ازین نمونه که گویند: «علم حجاب است»، و «خداوند از عبادت ما بی نیازست پس در انجام آن چه فایده؟» و «شریعت برای کسانی است که در حجابند نه برای واصل شده گان» و «شریعت پوست است تا آن را نیسفکنی به مغز اسرارنرسی» و «فلان شیخ بارها با خدا سخن گفته است»؛ و دیگر سخنان پوچ و حرفهای بی مغز که از اوان نشأت نفوس آنان را مشغول نموده و به تکرار از آنها دل خوش داشته و از عوام الناس برین سخنان به به و چه چه شنیده اند، و ازین رو معتاد به لذت گیری از مطالب ناحق شده اند.

از همین نمونه است ترهات گروهی از متصوفه و شطحیات آنان؛

سخنان نامفهومی که خود را به تذکار و تکرار آنها مشغول ساخته اند؛ و همچنین چیزهای دیگری از مقوله‌ی همین و همیات و لاطائلات چون خوابهای بی پایه و صورتهای رؤیائی که با آب و تاب برای دیگران نقل می کنند. اضغاث احلامی که نه تعبیر دارند و نه معنائی؛ و نه تنها این خوابها، که بسیاری از سخنان بیداری این گروه خود از قبیل همین خواب و خیالات است.

ای عاقل دانا! وقتی در قلب کسی این صوری معنا و دیگر نقشهای لاطائل بطوری نقش گیرد که هرگز محو آنها ممکن نشود - نقشهایی از اعتقادات پوچ و خیالات فاسد و رؤیاهای شیطانی - دیگر کی و چه سان صور معقول و منقول در آن نقش تواند بست؟ نفسی که در اثر آراء فاسده منحرف شده است تا زمانی که این نقوش باطل از صفحه‌ی آن زدوده نشوند صور حقائق در آن منتقش نتواند شد.

خامساً، با داشتن این همه موانع - که محال است با وجود آنها علمی منکشف گردد - اگر هم فرض کنیم نفسهای اینان تهذیب یابد و بدانسان که در اول خلقت بوده پاک شود، چگونه با وجود نادانی به جهتی که از آن سوی به مطلوب راه توان یافت وصول به آن امکان پذیرد؟! و ما روشن کردیم که هر مطلوب قابل کسب را جهتی مخصوص و مقدماتی معین است که جز بدانوسیله به آن مطلوب دست نتوان یافت، حال یا از طریق حدس بسوی آن حرکت کنیم - آنچنان که انبیاء و اولیاء کنند - و یا از راه فکر - همانسان که حکماء و علماء می نمایند -.

و کی تواند بازگشت به فطرت اصلی و پس از آن اشتغال به کسب علوم و تحصیل معارف در مدتی کم دست دهد؟ و کجا عمر چنین افراد این مهلت در اختیارشان می نهد؟! کسانی که روزگارشان سپری شده و عمرهاشان در سرگرمی باغیر حق گذشته است؟! «وهر کسی را امکانات آنچه برای آن خلق شده بدست است»،^۵ «و خداوند هر که را خواهد به راه راست هدایت کند».^۶

۵- اشاره به حدیث نبوی است: کل میسر لما خلق له.

۶- آیه کریمه «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». [سوره بقره ۲/۲۱۳]

رفع یک ابهام

میان مذهب زندقه و اهل تحقیق فرقی آشکار است که باریک بینان و ژرف اندیشان نیک شناسند و نزد عارفان ثابت و اولیای کشف و یقین منکشف است که چون نفس از دیدن بازگشتگاه و عالم خود ناپیدا شود و امر مبدء و معادش بروی ناپیدا بود با محسوسات سرگرمی گیرد و در دریای شهوتها فرو رود، و خویش را فراموش نماید. درین حالت این گمان را پذیرا شود که چیزی جز آنچه به حس توان دریافت وجود ندارد، و چیزی جز آنچه به چشمان ظاهر دیده می شود، اعتباری ندارد؛ و اگر به فکر امور اخروی نیز بیفتد آنها را هم مانند همین محسوسات و از جنس همین خوشی ها و شهوات پندارد جز این که دائمی تر و لذیذتر شمارد.

ازین رو به حسب طبع خود به دنیا گروود و بدان راضی گردد و با آن آرامش پذیرد و از آخرت دل برگیرد و معاد را فراموش کند— و همین معنی را خداوند یاد نموده است در آیه ای که فرماید^۷: «راضی گشتند به زندگانی دنیا و بدان آسوده خاطر گشتند»، و در آیه ی دیگر^۸: «از آخرت مأیوس گشتند بدانسان که کافران از آنان که در قبرهایند مأیوس شوند»—.

و بزرگترین حجاب نفس از پروردگارش عدم شناخت گوهر خویش و عالم و مبدء و معاد خود است، و نادانی او نیز از گرفتگی و زنگی که ذات او را گرفته است سرچشمه می گیرد که در اثر کارهای زشت و ناپسند و اخلاق و ملکات پست در گوهر او نفوذ کرده است، همچنان که درین معنی به کریمه ی کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۹، استشهاد شد.

و اما علت انحراف داشتن اعتقاد به آراء فاسد است، همچنان که خداوند فرماید^{۱۰}: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ».

۷— رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا. [سوره یونس ۷/۱۰]

۸— قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُ الْكَافِرُونَ أَصْحَابَ الْقُبُورِ. [سوره ممتحنه ۱۳/۶۰]

۹— هرگز، بلکه زنگار گشته است بر قلبهای آنان آنچه که کسب می کردند. [سوره

مطففین ۱۴/۸۳]

۱۰— چون منحرف شدند. خداوند قلبهایشان را منحرف کرد. [سوره صف ۵/۶۱]

و تا نفس ازین شهوات دنیاوی دوری نگزیند و ازین لذات حیوانی نپرهیزد ذات نورانی خود را نبیند، و درهای آسمان براو گشوده نگردد و چیزهای شریف و لطیف و دلخواه که در عالم او یند به چشمش در نیایند و صورتهای نیکو و لذات اخروی را در نیابد. چیزهایی که خداوند در توصیفشان فرموده^{۱۱}: «در آنست آنچه نفسها در خواهش آنند و چشمها از آن لذت برند، و شما در آنجا جاودانه اید» و فرماید^{۱۲}: «هیچ نفسی نداند که چه چشم روشنی هائی برایشان پنهان داشته شده است، به مزد آنچه بدان عمل می نمودند».

۱۱- فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. [سوره زخرف ۴۳/۷۱]

۱۲- قَلَّا تَعْلَمُونَ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. [سوره

سجده ۱۷/۳۲]

ترجمه ی «قرّة اعین» به «چشم روشنی ها» ترجمه ی مفهومی است و مفسرین در تفسیر آن دو احتمال داده اند: اول این که از ماده ی «قرّ» بمعنی سرما است که معنی «خنکی چشم ها» می شود، و گفته اند اشاره به اشک شادی است که سرد می باشد در برابر گریه ی غم که گرم است؛ دوم بمعنی قرار و تمکن، یعنی آنچه دیده خواهد شد آنچنان مورد رضایت و کفایت است که چشم روی آن قرار گرفته و به طرف دیگری نمی نگرد. مترجم

گفتار نخستین

بیان اینکه برترین مقام شناخت ذات
وصفات و افعال خداوند است و
اینکه: مرد اگر هست بجز عارف
ربانی نیست.

این سخن «بنزد آنکه جانش در تجلی است» عیانتر از آنست که بیان شود، و پیشتر هم توضیح داده شد که برترین جزء انسان قلب حقیقی اوست که خود غیرقابل انقسام است، و کمال و تمامیت آن جز به علم و معرفت نیست؛ و بی هیچ شبهه‌ای برترین چیزی که علم بدان تعلق گیرد حضرت باری —جل ذکره— است. پس کمال این امر بسیط انسانی — که فرمانده دیگر قوا و اعضاست — در علم به خداست، نه خوردن و آشامیدن و دیگر کنش‌ها و واکنش‌ها که موجب کمال دیگر قوا و اجسام است.

ازینجا روشن می‌شود برترین مردمان کسی است که زندگی خود را در آبادانی قلب به ذکر خداوندگار گذرانده^۱: «هرآینه آبادسازد مساجد خدا را کسی که بخدا ایمان آورده است».

و برترین پیامبران (ص) در مورد علم مأثور به بیشترخواهی بود، چنان که در دعا گوید^۲: «خداوندا علمم بیش گردان». و هم از فرمایشات آن حضرت است: «هرروز که در آن علمم بیش نشود صبحگاه آن مبارک مباد»، پس در

۱- اِنَّمَا يَتَمَرُّ مَسْجِدُ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ. [سوره توبه ۱۸/۹]

۲- اشاره است به آیه کریمه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». [سوره طه ۱۱۴/۲۰]

جائی که حال بالاترین خلایق چنین است دیگران چسان باشند؟
و یادآور گشتیم که لزومی ندارد این علم از علوم ظاهری باشد که اهل
بحث بدان سرگرمند، بلکه از آن قبیل است که بر عارفان روشن شود از احوال
قیومیت و کبریای ربوبی و چینش نظام هستی و عوالم ملکوت و احکام برزخهای
بالا و پائین و اسرار آسمانها و زمین؛ خداوند فرماید^۳: «بگو نازل گردانید آن که
پنهانی را در آسمانها و زمین می داند».

وانگهی ممکن نیست بتوان آنچه را دانش محققین فرا گرفته در سلک
عبارت کشید، چرا که افشای سرّ قدر تحریم شده است، بنابراین آنچه که از رسول
اکرم (ص) نقل شده^۴: «قدر سر خداوند آنرا افشا نکنید». و چه بسیار
مطالبی که برای عارف روشن است و در آن شکی ندارد ولی بازگو کردن آن
برای دیگران بر او حرام می باشد.

و چون دانسته ایم که در میان اعضای مملکت آدمی تنها یکی است که
بار امانت تواند کشید و دیگران را توان آن نباشد، حال هر اقلیم دیگری از عالم را
نیز به همین قیاس توانیم کرد و توان دریافت که عارف از کیمیا کیمیا تراست.

فصل ۱۱

آنکه پیش از اکمال معرفت و محکم
ساختن آن بوسیله عبادات شرعی شروع
در مجاهدت و ریاضت کند گمراه و
گمراه کننده است.

عبادت چند قسم است: بدنی و قلبی، آشکارا و پنهان:

۳- قُلْ أَتَرَكُهُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ السَّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. [سوره فرقان ۶/۲۵]

۴- القدر سر الله فلا تفشوه.

نخستین که قوانین شریعت است به پیروی صاحب شریعت تحقق یابد و گردن نهادن بر اوامر و نواهی او و بجای آوردن آنچه پیامبر دستور فرموده است، و ایمان بدانچه خداوند حکم فرموده و تصدیق وعده‌ها و وعیدهای شارع برای فرمانبرداران و عصیانگران و امید داشتن ثواب فراوان و مزد نیکو در باره آن که پیروی حق کند و به مولای خود پناه برد و خواهش تقرب به خداوند سبحان داشته باشد. و همچنین ایمان به دیگر اموری که پیامبر و اوصیایش —علیهم السلام— ذکر نموده و از طرف خداوند —جلّ و علا— خبر داده‌اند که مورد رضایت اوست، مانند تمامی کارهایی که موجب تقرب فرد بسوی خداست، از عبادتها و طهارتها و روزه و زکوة و حج و جهاد و رفتن به زیارت اعتبار مقدسه و اقرار داشتن به کتابهای خداوندی و پیامبران و ملائکه‌ی او و وحی و دیگر احکامی که ازین قبیلند. و همچنین تضرع و زاری بسوی خدا در اجتماعاتی چون جمعه و دیگر جماعات و هنگام ظهور آیات.

دومین عبادت، عبادت ذاتی است و بندگی حکیمانه و فرمانبری ملکوتی که مهمترین بخش آن شناخت حق و پس از آن شناخت مقربین و پیامبران و اوصیای پاک اوست و معرفت یافتن برچگونگی بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و شناخت نفس انسانی، و دریافت اینکه پس از معاد آن که به راه معرفت و سداد رفته باشد در شمار ملائکه مقدس درآید و آن که پیرو هوای نفس بوده و از راه راست منحرف گشته است در زمره حیوانات و شیاطین خواهد بود.

و همچنین در سلک این عبادت است شناخت دومعاد روحانی و جسمانی، و احوال اصناف مردمان در روز قیامت آنچنان که در رموز الهی و نبوی و سخنان و مواعظ اولیایش بتفصیل گفته شده است.

و پس از آن پرداختن به اعمال و عباداتی که بر مبنای این معارف انجام گیرد و جهت آنها بسوی سه هدف خواهد بود:

اول ترک توجه به هرچه جز حق است. و درین راه یاور زهد حقیقی است و پرهیز از هر خاطری که برسالک روی آرد و او را بسوی غیر حق مایل گرداند

و به بهشت سافش رهنمون شود.

دوم بکارگیری قوای نفسی و بدنی در راهی که این قوا بخاطر آن خلق شده‌اند، و استفاده از همه دراموری که مناسب امر قدسی باشند، تا به همراه قلب در اثر عادت یافتن از میدانگاه غرور و نابودی بسوی جناب حق و منبع خیر و سرور کشیده شود.

و یاور این راه شنیدن موعظت‌ها و خطابه‌های متألهین است، عباراتی رسا که از دهانی پاک به گوش رسد؛ چه اثر این گونه خطابه‌ها در ترغیب و ترهیب بیش از برهان است، چون نفس را با لطفی خاص به حرکت آرد. سومین صیقلی کردن نهانگاه انسانی است تا قابل تجلیات حق شود و نفس چون آینه‌ای زنگار زدوده گردد که بسوی حق گرفته شده، و دستیار درین مرحله فکری لطیف و عشقی عفیف است.

* * *

از آنچه گذشت روشن می‌شود که تا وقتی در عبادات شرعیه کوتاهی می‌شود انسان را نرسد تا به عبادات حکیمانه پردازد و به ریاضتهای سلوکی و مجاهدتهای تصوفی گراید، و گرنه خود هلاک شده و موجب هلاکت دیگران نیز خواهد شد، گمراه می‌گردد و گمراه می‌کند و در تاریکی‌های چاه هوی سرگردان ماند.

شیخ عالم، امین الاسلام، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود^۵: «آن که بدون داشتن علم به عمل پردازد فساد گریش از اصلاح بیشتر باشد».

و هم درین باب احادیث فراوانی وارد شده است از آن جمله از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود^۶: «خداوند ولیّی جاهل نگرفته است»، و

۵- من عمل علی غیر علم کان مایفسد اکثر مما یصلح.

۶- مَا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا.

نیز فرمود^۷: «دوکس پشت مرا شکستند: عالم بی باک و بدتر از او نادان مقدس مآب».

و شاعر گوید:

عالم بی باک فسادى بزرگ است و بزرگتر از او جاهل مقدس مآب است
این دو عالمیان را فتنه ای سترگند برای آن که در دین خود باینان تمسک جوید

توضیح بیشتر

کسانی که درین زمانه خویشتن را به مقام مرشدیت و خلافت منصوب نموده اند، احمق‌هائی نا آشنا به روشهای معرفت و رستگاری و استکمال نفس و مستقیم داشتن آنند. بیشتر اینان بدین باورند که صور ادراکیه را باید نفی نمود و درهای معارف و علوم که مثالهای موجودات خارجیه اند بسته باید؛ بدین گمان که این کارها جوینده را از اینها دور ساخته و توجه او را بسوی مبدء فیاض معطوف می دارد، و ندانسته اند که اصولاً بازداشتن کامل وسائل ادارکی و قوای عقلی و وهمی و خیالی از کارها و آثارشان نشدنی است، و همچنین دریافته اند که بازداشتن آنان از بدست آوردن کمالاتی که برایشان می تواند وجود داشته باشد، موجب توجه آنها بسوی صورتهای درهمی است که قوهی خیال آنها را می سازد. و براستی که این روش چیزی جز ظلم و وبال و گمراهی و گمراه سازی نیست، و با این همه این امور را مکاشفه می پندارند.

پنداری بوج

گروهی از بیکاره گان بی همت مجاهدت و ریاضت و پرداختن به طلب علوم حقیقی و کسب معارف یقینی را سخت دیده و نفوسشان—بجهت قصوری که از درک حقائق و انحطاطی که از رسیدن به آنچه خواسته ی اصفیاء و علماست دارند— به آنان اجازه ی اعتراف به حق بودن علوم و برتری مرتبه ی علماء را نمی دهد، و بلکه در اثر خبث فطرت و ناپاکی گوهر خویش بدین گمانند که حقیقت هیچ چیز بر کسی معلوم نتواند شد و علوم خود موانعی در راه وصولند.

اینها در نیافته اند که علم صفت سرور پیامبران و برترین عمل اوصیاست، و بدون شک بخش بزرگی از صفات مؤمنین را تشکیل می دهد، و میوه ایست که از مجاهدتهای تقوا پیشه گان به بار آمده است و نتیجه ی ریاضتهای عبادتگران است. و جهل و گمراهی، زمانی که همراه عناد و اصرار و ریاست طلبی باشد، از زهرهای کشنده و خباثت دورکننده از قرب خداوند تعالی است که دارنده ی خود را در سلک شیاطین کشد؛ و از درهائی است که به آتش فروزان خداوندی بازمی شود، آتشی که در سینه ها شعله زند؛ همچنان که معارف و خویهای نیکو و آداب پسندیده درهائی باز شده به نعمتهای بهشت و جوار خدای رحمانند.

پس جهل و اصرار و برتری جوئی و استکبار و دیگر باورهای پست و فکریهای فاسد آتشهایند که در نفوس باور دارند گانشان شعله می کشند و در قلبهای آنان فروزانند و تا روز موعود دردزا و تا اجل مشخص عذابگر اویند و در آن روز نیز وی را به سرازیری دوزخ افکنند.

و خویهای ناپسند امراض نفوس و بیماریهای قلبهایند، چرا که چون بیماری بر زندگی جاویدان عارض می شوند، و کجا توان چنین مرضی را با امراضی که جز زندگی بدن را از بین نمی برد قابل مقایسه دانست. و وقتی لازم می بینیم برای تنظیم روشهای معالجه و حفظ تندرستی و دفع بیماریها توجه پزشکان بدنی شدت گیرد— در صورتی که آنچه در نتیجه ی این بیماری از دست می رود جز زندگی فانی نمی باشد— پس لازمتر است توجه طبیبان نفوس که انبیاء و اولیاء علیهم السلام— اند برای ضبط روشهای علاج امراض نفوس شدت بیشتری پذیرد. و بزرگترین مرض نفوس نادانی است، خصوصاً اگر جاگیر شده باشد که زندگی جاویدان را سخت به خطر افکند.

یادگیری و پی جوئی این روشها برای هر عاقلی واجب عینی است. و مبتلایان بدین بیماری نفس آزار و قلب افشار را بیشتر کسانی تشکیل می دهند که یاد خدا را واگذارده به غیر خدا سرگرم گشته اند، و از شناخت خداوند و چگونگی صفات و افعال او و این که چگونه وجود را بر بهترین نظام و محکم ترین

ترتیب استوار ساخته، رو گردانند.

ذکر خدا— آنچنان که گروهی از موحدنمایان می‌پندارند— تنها به گفتن زبان و حروف و اصوات نیست، چرا که این توحید لفظی است و آحادی را در عالم آخرت و صقع ربوبی فایده نبخشد، و حتی فایده‌ی آن از عالم گفته‌ها و شنیده‌ها فراتر نرود. و در علومى که تحقیق در باره‌ی علل و غایات نمایند، ثابت شده است که غایت هر چیزی همجنس و مشابه آن تواند بود، پس غایت توحید شنیدنی همان مجرد شنیدن است که فقط کمال و زینتی برای گوشهاست، همچنان که خویشان را موحد نمایش دادن نتیجه‌ای جز نمایشگری ظاهری ادعا، که توحیدنمائی است، ندارد و از حقیقت و روح معنی آن بدور باشد.

«سَمِعَهُ» و «رِیَا» دو میوه‌اند که از توحید لفظی و صورتی ببار آیند و دارنده‌ی آنها نفعی جز در حد دیگر امور محسوسه و جسمانی و اشیاء پست و حیوانی نبرد که اینها وسائل زندگی در دنیایند و انسان را به مطالب حسی و لذتهای فانی قوای بدنی رسانند.

توضیحی درباره‌ی ذکر

از کلماتی که چون دارای معانی متعددی هستند برای بسیاری موجب مغالطه شده است، لفظ «ذکر» و «تذکیر» است. خداوند تعالی می‌فرماید^۸: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».

در مدح مجالس ذکر نیز اخبار زیادی وارد گشته است، از جمله روایت شده که حضرت رسول (ص) فرمودند: «خداوند را سوای ملائکه‌ی خلق ملائکه‌ای هستند که در هوا در گردشند و چون یکی از آنان مجالس ذکر را ببیند دیگران را صدا زند: بسوی آنچه در جستجویش هستید، بشتابید. پس نزد آنان روند و بر آنان حلقه زنند و گوش دارند؛ خدا را ذکر کنید و نفسهاتان را».

هدف از ذکر شناخت حق است و آگاهی بر حقیقت نفس و عیبهای آن و

۸— و یادآوری کن (و پند می‌ده) که یادآوری (و پند) مؤمنان را فایده بخشد. [سوره

آفتهای اعمال و آنچه که موجب فسادشان شود. و همچنین شناخت الهامات حق و چگونگی جلب آنهاست، و کیفیت کوتاهی بندگان در ستایش و رضا به قضا و قدرش؛ و شناخت پستی دنیا و عیبها و گذرانی و فناى آن و کوتاهی عمرش؛ و همچنین توجه به سنگینی امر آخرت و ترسهای آن و درجات نفوس بعد از مرگ و احوال آن، معنی ذکر حقیقی همین است

درین گفتار که از شناخت حق و صفاتش و علم نفس و علامات آن به «ذکر» تعبیر کردیم، رازی پنهانی است که عارفان به کمک ذوق خود توانند دانست و نادانان و عارف نمایان را بدان راهی نیست.

این است ذکرى که در شرع مدح شده و عقل آن را ستوده و برهان کشفی برآن دلالت دارد، و احادیثی در تحریص برآن وارد گشته است. چنان که در حدیث ابی ذر — رضی الله عنه — آمده است: «مجلس ذکرى برتر از هزار رکعت نماز است، و حضور مجلس علم برتر از حاضر شدن بر هزار جنازه است. کسی پرسید: ای پیامبر خدا! از قرائت قرآن هم؟ فرمود: آیا قرائت قرآن بدون وجود علم نفعی دارد؟».

دغل بازان و بیکارگان این گونه احادیث را عنوان نموده و حجتیهائی برای تزکیه‌ی نفوس خود ذکر می کنند و کلمه‌ی «ذکر» را به خرابات خود منتقل کرده اند و از آنچه که بعنوان ذکر ستوده شده غافل مانده و فقط به سروصدا و الفاظ سرگرم گشته اند و قصه ها و حکایات و شطحیات و طاماتی که درین روزگار واعظ نمایان و قصه گوینان بدان پردازند.

آنچه عامه متصوفه و گویندگان بی مایه درین زمانه بدان خو گرفته اند سخنان ظاهر فریب شعری است که استفاده‌ی فراوان از آن در موعظه ها نکوهش شده است، خداوند تعالی فرماید^۱: «شعرا را گمراهان پیروی کنند، آیا نمی بینی آنان خود به هر وادی حیرت سرگشته اند»، و فرماید^۲: «او را شعر نیاموختیم».

۱- وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. [سوره شعراء

[۲۲۵ و ۲۲۴/۲۶]

۱۰- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ. [سوره یس ۶۹/۳۶]

نقل مجالس این گروه اشعار است، شعرهایی در توصیف زیبایی معشوقان و دلربائی محبوبان و لذت وصال و درد فراق آنان؛ در صورتی که بیشتر حضار این مجالس سفلگانی از عوام الناسند با قلبهایی آکنده از شهوات و درونهایی از لذت گیری و توجه به صورتهای زیبا جدا نشدنی. به همین سبب خواندن اشعاری چنین با آهنگ های مخصوص جز برانگیختن آن شهوتهای پنهان و بیماریهای مزمن، که در درون آنان ریشه دوانیده است، کاری نمی کند. گفته شده نمایشگر سماع در نفوس جرقه و آتشگیر است. سماع در هرکسی آنچه را در درون او جا گرفته است به هیجان آرد، و در آن عامی بیچاره که نفسی مریض و همتی ناقص دارد آتشیهای شهوات از زیر خاکستر بیرون آمده و شعله کشد، درینجاست که اینان به وجد آیند و این را محبتی الهی و عبادتی دینی انگارند.

خداوند رویه اشان با آشکار سازی فضائیشان درد دنیا و آخرت سیاه، و خبث باطن و نادرستی پنهانگاهشان در هر دو موقف ظاهر سازد.

فصل [۲]

بطلان شطحیات متصوفه و زبان آن

برای مسلمین

شطح بدو گونه از سخنان که از این گروه شنیده می شود اطلاق می گردد: یکی ادعاهای بلند پروازانه که درباره عشق با خدا و وصال او کنند، بطوری که گویا آنان را از پرداختن به اعمال ظاهری و عبادات بدنی بی نیاز کرده است، تا جایی که بعضی مدعی اتحاد و رفع حجابها شوند و اینکه او را حضوراً می بینند و با او سخن می گویند.

می گویند «چنین دیدیم» و «به ما چنین گفته شد» و خود را به حسین حلاج مانسته کنند که برای گفتن چنین سخنانی «ازو گشت سردار بلند»؛ و به گفته ی او استناد کنند که «انا الحق» گفتم؛ و از ابو یزید بسطامی نقل کنند که گفته است: «سبحانی سبحانی ما اعظم شانی».

اینگونه سخنان عوام را زیانبخش تر از زهرهای قتاله است که تنها بدن را می میراند و کار بجائی کشیده است که حتی عده ای از کشاورزان کشاورزی را رها کرده و به اظهار چنین ادعاهائی پرداخته اند، چرا که چنین گفته ها طبع مردمان را خوش آیند است، چون درین میدان برای درک مقامات و احوال سخنی از تزکیه ی نفس در میان نیست، و حتی افراد کودن نیز چنین ادعاها توانند کرد و ازین سخنان ظاهر آراسته به هم توانند بافت.

و اگر کسی این سخنان بر آنها گیرد در جواب او درنماند چون تواند گفت: «این انکار از علم جدل برمی خیزد، و از اینکه علمای ظاهر را توان درک ژرفای سخنان و اسرار گفته های ما نباشد، چون علم حجاب است و جدل عملی است نفسانی، و این گفته ها و امثال آن جز از باطن و به مکاشفه ی نورحق ظاهر نگردد، و جز اهل مکاشفه فهم آن نتواند کرد».

این یکی از وسائل این قوم برای بغلط افکندن دیگران و راهی برای افساد عقاید مسلمانان و گمراه نمودن آنان است، که زیان آن در همه جا پراکنده و شر آن قلبهای بندگان را فرا گرفته است، و کسی که چنین سخنان گوید اعدامش بخاطر دین خدا از زنده کردن ده کس برتر باشد.

اما سخنی که از ابو یزید بسطامی نقل کنند نه لفظاً درست است و نه معناً؛ و اگر هم ثابت شود که چنین گفتاری از او شنیده شده است چه بسا سخنی بوده که از زبان خداوند متعال و او آن را بعنوان ذکر پیش خود می گفته است. مثلاً اگر از او شنیده شود «خدائی جز من نیست مرا عبادت کنید» این سخن را محتملی جز نقل قول خداوندی نتواند بود.

دوم گونه از شطحیات اینان سخنانی بی مغز و معنی است با ظاهری فریبا و عباراتی مطمئن که در پس آنها چیزی نهفته نباشد، جز اینکه دلها را به تشویش افکنند و عقلها را بدشست اندازند و ذهن ها را گیج سازند؛ و یا تفسیرهایی برای آنها کنند که نه مقصود از آن سخنان بوده است و نه گوینده چنین اراده کرده است، مگر اینکه سخنان را تنها عقل و خیال درهم و پریشان او ساخته است.

گاهی نیز از قبیل طامات است، یعنی برگرداندن الفاظ شرعی از مفاهیم ظاهری و اصلی خود بسوی امور باطنی که بذهنها خطور نکنند، مانند تاویلاتی که باطنیان کنند. این قسم نیز شرعاً و عقلاً حرام است.

اما از نظر عقلی چون عوالم برابر همند و نشأتها مقابل یکدیگر، و به همانسان که حشویه و کرامیه^{۱۱} احکام را یک بُعدی می نگرند و تنها به ظاهر بسنده می کنند و عالم اسرار و معدن انوار را انکار نمایند، باطنیان نیز چنین حالی دارند؛ لیکن در طرف مقابل اینان، چون گفته ها و آداب ظاهر را وامی گذارند و از عمل به شریعت حقه سر باز زنند و آن را بدور افکنند.

این هردو گروه دجال وار در ادراک حقایق یک چشمی اند، جزاینکه گروهی را چشم راست نابیناست و آن دیگر را چشم چپ کور. و عارف محقق را دو چشم بیناست که به همه چیز درست می نگرد، نه چون حشویان و باطنیان یک چشم است، و نه چون اشعریان و معتزلیان مبتلا به ضعف بینائی. نه به بی چشمی جاهلان گرفتار و نه کوری عوامش دامنگیر و نه چون ماده پرستان به چشم درد مبتلا. او پاس هردو جانب می دارد و هیچ نشأتی را و نمی گذارد و احکام هیچ عالمی را رها نمی کند.

اما وجه حرمت شرعی اگر بتوانیم الفاظ را بدون وجود دلیل نقلی و یا برهان عقلی از ظواهر و مدلولات معمول آنها برگردانیم، الفاظ اعتبار خود را از دست خواهند داد. و اگر برگرداندن الفاظ شرعیه از مفاهیم اولی آنها بدون داشتن دلیلی عقلی آزاد باشد، دیگر فایده ای در سخنان خدا و رسول نماند، چرا که اعتباری به آنچه ذهن ازین سخنان می فهمد، نخواهد بود و آنچه را هم بعنوان باطن این الفاظ ذکر کنند معیار و قاعده ای ندارد، بلکه به خاطر هرکسی چیزی خطور کند و آن را بر وجوه گونه گونه تفسیر توان کرد.

ضرر این مفسده نیز بسیار سنگین است و خود از بدعتهایی است که میان صوفی نمایان شیوع یافته و باطنیان نیز برای منهدم ساختن جمیع بناهای

۱۱- گروهی از اهل سنت از متابعان محمد بن کرام هستند که خدا را جسم می دانند.

شریعت ازین راه وارد گشته‌اند، یعنی ظواهر را طبق رأی خود تأویل و تنزیل می‌نمایند.

هشیار بودن در برابر این فریبکاری‌ها واجب است، چه شرّ اینها از شرّ شیاطین برای دین بیشتر باشد، چون شیاطین هم بوسیله چنین کسان دین را از دل مسلمانان بیرون سازند.

پس ای مسکین! از همنشینی این چنین نادانان دور باش که خود را به رهروان و زاهدان مانند کرده‌اند در صورتی که از معرفت و یقین آنان بی‌بهره و از عقل و دین تهی می‌باشند.

فصل ۱۳۱

چه کسی نظر در حقائق اشیاء تواند
کرد و صوفی و حکیم کیست؟

دوستا! دانسته باش که چون خداوند آسمانها و زمین و ستارگان و خلایق را آفرید و افلاک را بچرخش افکنده نظام بخشید، کمال نعمت و تمامیت احسان او مقتضی گشت تا گروهی از بندگان را برگزیند و آنان را پاکیزه نموده، قربشان بخشد؛ با آنان مناجات کند و نهفته‌های علم و اسرار غیب خود را بر آنان آشکار سازد. آنگاه آنان را بسوی بندگان خود فرستاد تا مردمان را بسوی او خوانند و از اسرار نهفته‌شان آگاه گردانند، مگر از خواب نادانی بیدار شوند و چرت غفلت از سرشان بپرد و به زندگی عالمانه جان گیرند و چون نیک بختان بزیند و در خانه‌ی جاودان به کمال وجود رسند.

و چنین بیداری از خواب غفلت و نادانی کسی را دست ندهد، تا نفس خود را بوسیله‌ی ریاضت‌های شرعی و مجاهدتها ورزیده‌نساخته‌باشد — ریاضتهائی چون نماز و روزه و پرهیز و عبادتها و زهد حقیقی از لذتهای دنیوی و مشتهیات دون‌پایه — تا آماده‌ی دریافت حقائق و فهم معارف گردد.

و بزرگترین علت حجاب از درک حقیقت، حب جاه و مقام داشتن نزد دیگران و میل به ریاست و شهرت و نفوذ داشتن در بلاد و برتری بر مردمان است.

در زمانهای گذشته و در عهد حکمای بزرگ و دانشمندان سترگ حکمت را روال چنین بود که اگر کسی نفس حیوانی خود را تهذیب نکرده و حیوانیت طبیعی خود را به پاکسازی های گوناگون از ناپاکی های لذات نپرداخته بود شروع در یادگیری حکمت نمی کرد، که اگر چنین نکند خود گمراه شود و دیگران را گمراه سازد.

و بزرگان صوفیه و ارباب قلوب احدی را اجازه ی نظر و یا پرسش برای کشف این امور نمی دادند، مگر آنکه نفس خود را بدانسان که یاد شد پاکسازی کرده باشد، چه سنت خداوندی چنین مقرر داشته و در کتاب کریم فرماید^{۱۲}: «موسی را سی شب وعده نمودیم، و آن را به ده تمامت بخشیدیم».

شرح آن چنین بود که موسی — علی نبینا وآله وعلیه السلام — درین شبها به عبادت ایستادی و روزهایش روزه گرفتاری تا جانفش صفا گرفت و ذاتش ورزیده گشت، درین هنگام خداوند با او مناجات نمود و سخن گفت. و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «آنکه چهل روز خویشتن خود را برای خدا خالص سازد، چشمه های حکمت از قلب او برزباننش جاری گردد». و در روایت دیگر آمده است: «قلبش را بگشاید و زبانش را به حکمت باز کند — حتی اگر الکنی زبان گرفته باشد —».

ازین روست که حکماء و صوفیه را لازم آمده تا اگر خواستار فتح ابواب حکمت و معرفت بردانش پژوهانند، سخت آنان را به انواع ورزشهای نفسی و بدنی ورزیده گردانند و عقولشان را به اقسام آداب شرعی و حکمی پاک سازند تا نفوسشان صافی پذیرد و عقولشان پاک و اخلاقشان پاکیزه گردد؛ چرا که حکمت عروسی را مانند که نشستگاهی خالی را خواستار است چون خود از گنجهای اخروی است.

و حکیم اگر ورزشهای لازم برای دانشجویان را نشناسد، آن دربان ملک

۱۲- وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بَعْشَرًا. [سوره اعراف ۱۴۲/۷]

را مانند که گروهی را پیش از آموزش آداب حضور اجازت ورود نزد ملک دهد، چنین کسی را اگر عقوبت کنند سزاوار خواهد بود.

حال بنگر تا چگونه این رسمها از روی زمین برچیده شده و چگونه نامهای «صوفی» و «شیخ» و «فقیه» به کسانی گفته می شود که صفاتی درست مخالف آنچه را باید دارند، چه نام صوفی درین روزگار کسی را نهند که جماعتی به دور خود جمع کند و مجالس شکم چرانی و سماع و دست زنی و پای کوبی براه اندازد.

به همان سان که فقیه کسی را می نامند که با فتاوی باطل و حکمهای ظالمانه به حکام و سلاطین و ظالمان و دستیارانش تقرب جوید و به آراء خود موجب جرئت آنان در منهدم ساختن قوانین شرع و جسارتشان در ارتکاب محرمات و سلطه بخشی آنان بر مساکین و تصرف اموال آنان گردد؛ و همواره کوشش در ساختن کلاه شرعیها و جدلهای فقهی کند و موجب رخصت و جرئت در کارهایی شود که دین را سست نموده و متابعت روش مؤمنین را از میان ببرد.

در صورتی که نام فقه در گذشته — یعنی در زمان پیامبر اکرم و ائمه ی طاهرین — صلوات الله علیهم اجمعین — بر شناخت حق اطلاق می گشت و دانش طریق آخرت و آفتهای نفس و احوال قلب و چگونگی تهذیب اخلاق و تبدیل بدی ها به خوبی ها — نه دانش قواعد مرابحه و طلاق وظهار و تقسیم اموال موروثی و نظایر آن، و آشنا بودن به کلاههای شرعی و چگونگی خلاص شدن از دعاوی و حفظ پاره ای خلاقیات که عمرها بسر آید و کسی را نیازی به آن مسائل پیدانشود — وانگهی یادگیری این دانشها واجب کفائی است که در هر زمانی افرادی که اینها را استنباط کنند، موجود باشند ولی قسم اول از دانشهایی است که یادگیری آنها واجب عینی است.

برین قیاس نام «حکیم» نیز درین دوران بر طبیب و شاعر و منجم اطلاق می گردد و حتی طاس گردان راه نشین راهم حکیم می نامند، در صورتی که خداوند در باره حکمت فرماید^{۱۳}: «کسی که حکمت به او داده شود خیر

۱۳- وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. [سوره بقره ۲/۲۶۹]

فراوان به او داده شده است». و از رسول اکرم (ص) روایت شده است: «سخنی از حکمت که کسی بیاموزد برای او بهتر از دنیا است». بنگر که حکمت چیست و به چه مفهومی برگشته است.

سخنی در تأیید آنچه گفته شد

شیخ فاضل و محقق کامل زین الفقهاء والمجتهدین زین الدین عاملی —رحمة الله علیه— در آدابی که برای دانشجویان جمع آورده است از گفتاریکی از محققین چنین نقل کند:

علما بر سه گونه اند:

عالمی خداشناس که در مورد احکام و دستورات او شناختی ندارد. این کس بنده ای است که معرفت خداوندی قلب او را فرا گرفته و در مشاهده ی نور جلال و کبریا غرقه شده است، زمانی نمی آساید تا علم احکام را فرا گیرد مگر آن مقدار که از دانستن آن چاره نیست.

و عالمی که دستورات خداوند را آشناست ولی خود او را نمی شناسد. او از حلال و حرام آگاهست و حکمت احکام و لطائف آن را می داند، اما از اسرار جلالت خداوندی بی خبر و جاهل است.

و عالمی خداشناس که شناخت احکام و دستورات او را نیز دارد، این کس در میانگاه عالم عقل و حس نشسته، زمانی با خدا و حُب اوست، و زمانی با خلق در دوستی و مهربانی است. آنگاه که از پروردگار سوی خلق برمی گردد چونان یکی از آنان است، مانا که پروردگارش را نمی شناسد؛ و چون با خدایش تنها شود و به ذکر و خدمت او پردازد، گوئی که با خلق آشنائی ندارد.

این مسیر پیامبران و صدیقان است و به همین اشارتست در فرمایش پیامبر (ص): «از علماء پرسش کن، و با حکماء آشنا باش، و بابرگان همنشین شو».

غرض حضرتش از جمله ی «از علماء پرسش کن» عالمان به امر خدا و ناآشنایان به خدایند، دستور داده اند که چون نیاز به فتوای آنان افتد از آنان سؤال

شود؛ و اما حکما همان عالمان به خدایند — که او امر خدا را نمی دانند — دستور داده اند که با آنان آشنا باشیم؛ و اما بزرگان کسانی اند که هردو جنبه را دارا هستند، دستور به همنشینی با آنان داده شده است که در همنشینی ایشان خیر دنیا و آخرت است.

و هریک ازین سه گروه را سه نشانه است:

نشانه های عالم به دستورات خدا ذکر زبانی است نه قلبی، و ترس از خلق نه از پروردگار، و حیا از مردم است در ظاهر بدون اینکه در پنهان از خدا حیا کند.

و عالم خداشناس ذاکری با ترس و حیاست، ذکر او ذکر قلبی است نه زبانی، ترس او ترس امید است نه ترس معصیت، و حیا او حیا از چیزهایی است که بر قلب گذرند نه حیا ظاهری.

و اما عالم خداشناس و آشنا به دستوراتش را افزون بر اینها سه نشانه ی دیگرست: نشیمن او در میانگاه عالم غیب و شهادت، و آموزگاری مسلمانان، و نیاز دو گروه اول به او و بی نیازی او از آنان.

پس این سومین نفر چون آفتاب است که نه فروزی گیرد و نه کاستی پذیرد، و دومین چون ماه گاهی بدر و گاهی در محاق است، و نخستین چون چراغی است که خود می سوزد و دیگران روشنائی گیرند.

آگاهی بیشتر

مورخین می نویسند: اول کسی که «حکیم» خوانده شد لقمان حکیم است و خداوند فرماید^{۱۴}: «هرآینه لقمان را حکمت دادیم». او در زمان داود (ع) در شام می زیست و انبازقلس حکیم بنا بر آنچه خود گفته نزد او می رفت و از او حکمت می آموخت، و یونانیان وی را بمناسبت همنشینی که با لقمان داشته است حکیم می نامیدند؛ و گروهی از باطنیان نیز خود را در حکمت به او منصوب کنند و او را برتر دانند. و گفته شده در کلمات او رموزی است که مقصود او را کمتر توان دریافت،

چه درباره‌ی خلقت عالم سخنانی می‌گفت که از ظواهر آن کلمات شبهه‌هائی در مورد معاد فهمیده می‌شود.

و دیگر از کسانی که حکیم نامیده شده‌اند فیثاغورث است. او زمانی از شام به مصر رفت و آنجا نزد اصحاب سلیمان — علیه السلام — می‌رفته است، و او پیشتر هندسه را از مصریان فرا گرفته بود، از آن پس علوم طبیعی و الهی را از یاران سلیمان بیاموخت، و این هرسه علم — یعنی هندسه و طبیعی و علم دین — را با خود به یونان برد و مدعی گشت که این علوم را از مشکوة نبوت گرفته است.

و از دیگر کسان که پس از او به حکمت موصوف و حکیمشان نامند، حکیم سقراط می‌باشد. او حکمت را از فیثاغورث فرا گرفت و تنها به حکمت الهی بسنده کرد و از خوشی‌های دنیا بکلی روگردان شد و با یونانیان در دینشان مخالفت ورزید. عوام و ماجراجویان براو شوریدند و از فرماندار خویش اعدامش را خواستار شدند، فرماندار او را به زندان افکند و زهر خوراند — که داستانش مشهور است —.

و از دیگر کسانی که پس از او به حکمت موصوفند افلاطون است. او نسبی شریف و متشخص داشته است و همچون سقراط حکمت را از فیثاغورث آموخته بود، جزاینکه او فقط به الهیات بسنده نکرد، بلکه علوم طبیعی و ریاضی را نیز بر آن بیافزود و کتابهائی تألیف کرده که مشهورند، لیکن در نوشته‌هایش رمزهائی بکار برده که گروهی از شاگردانش به شرح آنها همت گماشتند.

در اواخر زندگی حوزه‌ی درسی خود را به شاگردان برجسته‌ی خویش وا گذاشت و از مردم دوری گزیده به عبادت پروردگار خویش پرداخت.

در زمان او «وِبا» در بلاد یونان همه گیر گشت، مردمان بسوی خدا زاریدند و از یکی از پیامبران بنی اسرائیل سبب آن را جویاً گشتند، پس خداوند بر او وحی فرستاد که اگر اینان مذهب مکعب شکلی را که دارند مضاعف گردانند و با از آنان برخیزد. پس مذهب دیگر ساختند و بر آن پیشین افزودند و با بیش گشت.

دوباره سوی پیامبر(ع) شدند و سبب از او جو یا گشتند، خداوند به او وحی فرستاد که اینان مذبح را مضاعف ننموده‌اند، بلکه مذبحی دیگر بدان افزوده‌اند و این تضعیف مکعب نیست.

درینجا به افلاطون پناه بردند، او به آنان گفت: «شما از حکمت بیزارید و از هندسه دوری می‌جوئید. ازینرو خداوند شما را عقوبت فرمود، چرا که علوم حکمیه نزد خداوند ارزشی بسزادارند». آنگاه به اصحاب خود گفت: «اگر توانید دوخط میان دو خط به نسبت واحد استخراج کنید به تضعیف مکعب دست یافته‌اید، و جز این راهی ندارید»^{۱۵}.

آنان این استخراج را فرا گرفتند و تضعیف مذبح را بجای آوردند و با از آنان برخاست پس از بدگوئی نسبت به هندسه و دیگر علوم نظری دست برداشتند. یکی دیگر از کسانی که بعد از او به حکمت موصوف گشته است ارسطوست: او معلم اسکندر معروف به ذی القرنین است. وی بیست سال ملازم افلاطون بود تا حکمت از او فرا گیرد، و در روزگار جوانی از غایت هوش روحانیش می‌نامیدند، و افلاطون او را عقل می‌خواند؛ او کسی است که بخشهای علوم طبیعی و الهی را ترتیب داد و برای هر بخشی کتابی جدا نگاشت، و در ایام او حکومت به ذی القرنین رسید و شرک بدست وی از بلاد یونان مرتفع گشت.

این پنج تن به حکمت موصوف گشتند، و پس از اینان دیگر کسی حکیم نامیده نشد، بلکه هرکسی بعنوان آشنا به فنی از فنون شهرت داشت، مانند بقراط طبیب، و اومیروس شاعر، و ارشمیدس مهندس، و یوذاسف منجم و ذیمقراطیس طبیعی^{۱۶}.

وجالینوس در زمان خود پس از آنکه تألیفاتش بسیار گشت برآن

۱۵- حل این مسئله در کشکول شیخ بهائی (ج ۲، ص ۳۶۰) آمده است، چون ذکر آن در اینجا موجب خروج از موضوع کتاب و اطاله کلام بود، خودداری شد. مترجم.

۱۶- در اصل بجای دونفر آخر چنین بود: «دیوجانس طبیب و ذیمقراطیس طبیب» که مطابق اسفار (ج ۵، ص ۲۰۷) تصحیح شد.

شد که خود را به حکمت موصوف دارد، یعنی نام طبیب را که براو بود به حکیم تبدیل کند، به سخره اش گرفته گفتند: «تورا باید که مرهم و مسهل سازی و به درمان زخمها و تبها پردازی، آن که نمی داند عالم قدیم است یا حادث، و معاد حق است یا باطل، و نفس جوهر است یا عرض کم مرتبه تر از آنست که حکیم نامیده شود».

شگفتا که مردم زمانه چون کسی را بنگرند که کتاب اقلیدس را دیده و یا قواعد منطق را از بر کرده است حکیمش شناسند، و گرچه از علوم الهی تهی و از فن الهیات حکمت بی بهره باشد و معرفتی به مقامات نفس و احوال معاد نداشته باشد. و حتی اینان کسی را که اندک اطلاعی از طب دارد به حکمتش منسوب دارند و حکیمش خوانند.

و نقل شده که احمد بن سهل بلخی با همه ی تبحری که در انواع معارف داشت و در ابواب ادبیات و فقه سرآمد بود اگر کسی او را حکیم می خواند، آزرده می گشت و می گفت: «اف بر زمانی که ناقصی چون من را به شرافت حکمتش منسوب سازند، گویا کلام خدا را نشنیده اند: کسی را که حکمت داده شد هرآینه خیر فراوان داده شده است و جز خردمندان متذکر این معنی نباشند».^{۱۷}

و شیخ کامل و واصل مکاشف، پیشرو اشراقیان شهاب الدین سهروردی در منطق کتاب مطارحات بدنبال بحث مقولات گوید:

«بنگر که چسان حکمت از دقت نظر در امور روحانی و شناخت راههای مشاهدات در آن، و نردبان خلع و تجرید و علوم ژرف، که اُمم فاضله بدرستی آن گواهی دهند و دوران حکمت و اعتماد حکماء بر آنست، برداشته شده و بسوی آنچه پیروان مشائین رفته اند سوق داده شده است، و براموری چون «مقوله ی متی» و «جده»

۱۷- وَمَنْ يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. [سوره بقره

بسندۀ گشته است،^{۱۸} تا جائی که دانشهائی که در حقیقت حکمتند و شهود انوار ملکوت بر آنهاست، بریده شده اند و حکیم نمایان این روزگار را شناختی از آنها نیست.

و ای برادرانم! من می دانم که چون منادی حق به ظهور حقائق ندا دهد این سخنان ناقص و سرگرم کن محو شود، و اگر هم بماند در مواقف جدلیات و ورزشهای مبتدیان خواهد ماند، و حکمت واقعی بازگردد، چرا که پروردگار بندگان چون اعلام خطر کند راست گوید، و چون وعده ای فرماید محقق سازد».

و باز هم در اول کتاب حکمة الاشراق گوید: «و بدترین قرنهای قرن است که راه اجتهاد در آن درهم پیچد و سیر افکار بریده گردد و باب مکاشفات و راه مشاهدات بسته شود». — پایان سخن شیخ اشراق —.

این سخنان را نقل کردیم تا هر کس دریابد که «عارف» یا «شیخ» و یا «حکیم» گشتن برتر از آنست که کسی بدان توان رسید، بدون اینکه در تمامی طول زندگی خود بدان همت گمارد و تنها بدان پردازد و از تمامی امیال حسی و خواهشهای دنیائی دوری جوید، همراه با دارا بودن فطرتی صاف و ذهنی خالی از گفته های بدعتسازان و طبعی پاک و فهمی تیزبین و درکی لطیف.

و پس از اینهمه — بدانسان که یکی از حکما گوید — می باید در برابر رنجهای ناشی از آموزش خوددار و صابر باشد، و فطرتاً دوستدار راستی و راستان و حکمت و حکیمان بود، و فردی عصیانگر و لجباز برای هوسهای خود نباشد؛ و همچنین در زمره پرخواران و پرنوشان و آنان که به سهولت جذب شهوات شوند نبود.

۱۸ — حکما مفاهیم کلی را که ذهن از خارج دریافت می کند دسته بندی کرده و هر دسته را یک مقوله خوانده اند. تعداد مقولات از قدیم مورد اختلاف بوده و اکثراً آن را ده دانسته اند. مقوله «متی»: (کی)، بودن شیئی در زمان خود است. مثل ایستادن زید درین ساعت و مقوله «جده» که «ملک» و «له» هم نامیده می شود: دارا بودن چیزی است.

روح او از آنچه مردمانش پستی شمارند امتناع ورزد، و ورع پیشه سازد، و در برابر نیکی و عدل پذیرا و گردن‌گزار بوده و در برابر شر و ظلم سرکش بود. بر رحیمان مهربان و برجباران و متکبران خشناک باشد، آنچنان که خداوند تعالی در توصیف چنین کسان فرماید: «بر کفار سخت و در میان خود رحیمند».^{۱۹} و نیز دیگر صفات و شرائطی را که افلاطون در کتاب سیاست خود برشمرده است دارا باشد.

و عارف و حکیم راستین کسی است که هر مقدار حالات و احوال گوناگون بروپدید آید، حقائق الهی و معالم ربوبی را به یقین و برهان بداند بطوری که شکی در آن راه نیابد؛ و دیگر اینکه به زهد حقیقی متصف بود، و اخلاق و خوی‌های خویش پاک کرده باشد.

چنین کسی سزاوار سروری است، خواه مردمان از او فایده گیرند و یا در اثر گمنامی و دوری جستن او از اشرار و گوشه‌گیری بخاطر عبادت خداوندی و همگونی با نیکان و معصومین اطهار، کسی از او فایده نبرد. چرا که اگر با این که او به چنین مرتبه‌ای رسیده کسی از او فایده نمی‌برد، نه بخاطر کمبود اوست بلکه سبب کوتاهی دیگران است و کمبود کسانی که گوش بدو نمی‌دارند و در حالات او ژرف نمی‌اندیشند.

آشکار است که سیاستمدار و پیشوا و امام این مقام را بخاطر تخصص و فنی که دارد داراست، خواه دیگران از او بپذیرند و سخن او فرا گوش دارند و یا نپذیرند. و طبیب در اثر تخصص و دانش خود و توانائی که در معالجه‌ی بیماران دارد طبیب است، حال بیماری باشد و یا نباشد و طبیب بودن او را نبودن بیمار از میان نبرد.

همچنین امامت امام و فلسفه‌ی فیلسوف و سروری سروران در اثر نبودن وسائلی که بدان خواسته‌های خود انجام‌توانند داد و یا نبودن افرادی که لازم است تا در راه تحقق اهدافشان بکار گیرند فساد نپذیرد و تباهی نگیرد.

گفتار دوم

برترین هدف از عبادت بدنی و
ریاضت‌های نفسانی بدست آوردن
معارف الهی است که نادانی آنها
سوء عاقبت و هلاکت ابدی ببار آورد.

فصل ۱۱

هدف حقیقی هستی انسان کدام دانش است

دوست من! برترین نتیجه‌ی کردار و حرکات انسانی — اعم از بدنی و نفسانی — و همچنین هدف تفکرات و دگرگونی‌های نفسانی از حالات و علوم شناخت هستی است، و برترین دانش — که همگی دانشها در خدمت او باشند و او باستخدام هیچ دانشی درنیاید، و بلکه دیگر دانشها بمانند شاخه‌های او آیند — علم الهی است، که در حقیقت سرور همه‌ی علوم و معارف و مبدء آنهاست، و همچنین هدف همه‌ی حرفه‌ها و صنایع، و مدار همگی بر آنست و دیگر علوم و فنون کارگران و بندگان او آیند.

بهمانسان که حکیم الهی و عارف ربانی سرور عالم است و بذات کامل خود که منور بنور حق است و فروغ گیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت باشد و فرمانروا بر همگی خلایق، و مخلوقات دیگر بطفیل وجود او موجود و فرمانبردار او امر او آیند.

این سزاواری سروری درو و دیعه‌ی خدائی است و فرقی نمی‌کند که دیگران او را بشناسند و فرمانش برند و یا نشناسند و منکرش باشند. و بسا پیش آید

که چنین کس در اثر ناخودنمائی میان مردمان حتی قوت روزانه‌ی خود را نداشته باشد، چنان که پیامبر ما (ص) بسیار پیش می‌آمد که غذای روزانه‌ی خانواده‌ی خویش را از شخصی یهودی بوام می‌گرفت. تا ملکی آمده و خزائن زمین برو عرضه داشت — بدون آنکه چیزی از درجات آخرت او کم شود — و روحانیت زمین در برابرش کوچکی نمود، و ملائکه‌ای که مأموریت او حفظ و پاسداری صورت نوعی است در برابر او کرنش نمود. و او بندگی و احتیاج را برگزیده بود و جنبه‌ی امکانی را بایثار مذلت و انکسار صحت می‌بخشید.

فصل [۲]

در اینکه فایده‌ی تمامی صفات کمالیه
همان استعدادهایی ست که جهت
سرشار شدن از منبع معارف [شخص
را] منزه می‌گردانند.

منبع پیدایش هر مقامی از مقامات در دین، و هر ملکه‌ی نفسانی که از فضائل بشمار آید — مانند شجاعت و صبر و شکر و کرم و بردباری و صفات دیگر — سه چیز است: علوم، احوال، کردارها.

در سنجش این سه با هم ظاهر بینان و کوتاه اندیشان و کسانی را که در اول قدم تفکر درمانده‌اند، چنین بنظر می‌آید که علوم مقدمه‌ی احوال، و احوال مقدمه‌ی کردارند، و بدین جهت کردار در نظر آنان برتری دارد، زیرا هدف آخرین است.

و اما آنان که بینشی ژرف و خمیره‌ای نورانی دارند، امر را بعکس این دانند. آنها حرکات و کردار را برای صفات و احوال خواهند، و اینها را برای علوم و معارف، پس هنگام سنجش علوم برترند، و پس از آن احوال، و آنگاه اعمال؛ چرا که آنچه برای بدست آمدن هدفی مورد نظر است مسلماً خود کم مرتبه‌تر از آن

هدف خواهد بود، و آن هدف خود برتر و بالا ترست، و علوم همیشه هدف اصلی هستند.

این سخن گویانکه نزد بسیاری از دانشجویان روشن نباشد ولی نزد اندیشمندان بسیار آشکار است، چرا که هر حرکت و توجه و کار — بدنی و یا نفسانی و یا عقلی — بخاطر رسیدن به چیزی محسوس و یا موهوم و یا معقول مورد خواهش نفس است، پس هدف آخرین از هر قصد و سیری درک حضوری صورت چیزی است.

و اما در سنجش بقیه افراد هر کدام با هم، چون یک یک اعمال نیکو با هم سنجیده شوند گاهی همسان و گاهی متفاوتند، و به همین روال احوال حسنه و اخلاق مرضیه گاهی بعضی برتر از بعضی و گاهی برابرند. انواع معارف نیز چنینند، و از همه برترشان علم نظری الهی است که شأن و مرتبه اش بالاتر از علوم عملی است.

علوم عملی را بمناسبت اینکه به معامله با حق و یا خلق مربوط می شوند «علوم معاملات» می نامند. همچنان که علوم دسته ی اول را «علوم مکاشفات» می نامند چون جز از راه الهام از حق و کشف قدسی حاصل نگردند و با نقل و شنیدن از دیگران طرفی بسته نشود.

و اما چرا این علوم را برتر از علوم عملی دانستیم، زیرا مرتبه ی علوم عملی که خود وسیله ای برای اصلاح اعمالند پائین تر از اعمال است، چه توضیح داده شد که هر مقدمه ای کم رتبه تر از نتیجه می باشد.

ممکن است درینجا سؤالی. به بعضی اذهان خطور کند که طبق مشهور «عالم مجتهد در قواعد فقه برتر از عابدی است که تنها به عبادت پردازد» پس چگونه عبادت برتر از فقاقت تواند بود؟

جواب چنین است که برتری عالم مجتهد را بر آن کس که تنها به عبادت می پردازد زمانی خواهیم پذیرفت که فایده‌ی علم او همه گیر باشد، و ازین رو در سنجش با عملی خاص مقامی بالا تر خواهد داشت، نه اینکه علم به عملی خاص برتر از خود آن عمل است.

فصل [۳]

در سنجش میان علوم مکاشفه‌ای معرفة الله برترین است

از آنچه گفتیم روشن شد که نتیجه‌ی اصلاح اعمالی مانند نماز و روزه و حج و غیره، اصلاح حال قلب است، تا امراض درونیش زائل گردد و از ناپاکی‌هایی که خود را در آن جا کرده‌اند، پاکسازی شود و زنگار صفات ناپسند از رویه‌ی آن زدوده گردد؛ پس حالش به بهبودی گراید و گوهرش استقامت گیرد و رویش نورانی شود. و نتیجه‌ی اصلاح قلب و تصفیه و نورانی کردن آن انکشاف حلال ذات و صفات و افعال خدائی در آن است.

در اصطلاح بزرگان حکمت و شریعت این انکشاف «معرفة الربوبية» نامیده می‌شود، و قدمای یونان آن را «اثولوجیا» می‌گفتند، و آنان که دارای چنین معرفتی هستند «حکمای الهی» و «علمای ربانی» خوانده می‌شوند، و در زبان شرع از اینان به «اولیاء» و «صدیقین» تعبیر می‌گردد.

پس برترین بخش علوم مکاشفه‌ای و گرامی‌ترین آن معرفت خدای تعالی است که خود ذاتاً هدف است و نه این که وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی دیگر باشد، که سعادت حقیقی بدان میسر شود و بلکه خود عین سعادت حقیقی است؛ ولی تا زمانی که قلب در دنیا است این «عین سعادت بودن» را درک نتواند کرد و چنین درکی تنها در آخرت دست تواند داد.

پس این معرفت معرفتی است آزاد و ناوابسته به دیگر معرفتها، و دیگر معارف بهنگام سنجش چون بندگان و کارگزاران اویند؛ چه این معرفت خود مطلوب است و دیگران بخاطر مقدمه بودنشان فرا گرفته می‌شوند، و این معرفت وسیله‌ای برای چیز دیگر نیست چون اساساً وسیله نیست.

علوم دیگر نیز چون وسائلی برای رسیدن به معرفت الله اند، هنگام سنجش میان خود آنها نیز ملاک شرافت و فضیلت اندازه‌ی کارائی آنان در درک معرفت الله خواهد بود. چون بخشی از علوم خود مقدمه‌ای برای بدست آمدن بخشی دیگرند، و هر کدام آمادگی وصول به علمی را فراهم آرند تا در پایان آن غرض اصلی که معرفت الله است، بچنگ آید.

پس هر علمی به مقدار نزدیکتر بودنش به معرفت الله فضیلت بیشتری دارد، و ازین راه توان سنجید که علم منطق برتر از علم لغت و نحو است، و ازین دیدگاه شناخت نفس برتر از شناخت طبیعت است؛ گویانکه برای سنجش تفاضل علوم دیدگاه دیگری نیز وجود دارد و آن اندازه‌ی اطمینان به دلیل کار گرفته شده در آن علم، و یا برتری موضوع آن است.

و تمامی جهات برتری در معارف الهی متحقق است، چه برتری موضوع در آن خود آشکار است، و برتری دلیل در آن از این که براهین این علم براهینی هستند که اثبات امری ضروری و ازلی و مطلق می‌کنند که بستگی به زمان یا صفت خاصی ندارد، بخلاف دیگر علوم که مورد اثبات آنها بهرحال دارای قیدی است و لا اقل قید «وجود موضوع» را دارد. و اما برتری نتیجه، بالاتر از نتیجه‌ی این علم نتیجه‌ای نتواند بود که عبارت از خیر حقیقی و خیر خیرات است و سعادت سعادت‌ها.

فصل [۴]

توضیح بیشتری در بیان این مطلب

بالا ترین و تمام‌ترین لذتها شناخت حق و نظربه وجه کریم اوست، چون لذت تابع ادراک امر لذیذ است و با کم و زیادی آن بیش و کم می‌شود، همچنان که ادراک نیز با اختلاف مدرکات اختلاف پیدا می‌کند.

آشکار است که انسان دارای شماری قوا و وسائل ادراکی است که هر کدام بسوئی کشش دارند، و لذتشان در رسیدن به آن جهت وسوست که مقتضای طبع و فطرتشان است. چرا که چیزی در جهان هستی بیکاره نیست، و

خداوند چیزی را بیهوده نیافریده، بلکه هر قوه و غریزه‌ای را هدف و غایتی است که طبعاً بسوی آن می رود و لاجرم لذتش در رسیدن به مقتضا و هدف خود است، و نرسیدن به آن برای او درد و ناراحتی است.

مثلاً غریزه‌ی غضب بخاطر انتقام و خالی کردن دل خلق شده و دفع آنچه که با جسم محل این غریزه ضدیت دارد؛ و غریزه‌ی شهوت برای جلب آنچه که با بدن مناسبت دارد. و لذت هر کدام از غرایز قوای باطنی و ظاهری نیز در رسیدن به هدف و خواست و غرض از خلقت خود است و ناراحتی وی در ضد چنین حالت می باشد.

به همین روال انسان را غریزه‌ایست عقلی که بینش باطنی و لطیفه‌ی ربانیش نامند، این غریزه خلق شده تا بوسیله‌ی آن حقائق امور و ماهیاتشان دانسته شود. پس مقتضای طبع این غریزه و هدف و لذت آن معرفت و علم است، همچنان که هدف و لذت هر کدام از دیگر غرائز رسیدن به مقتضای خود بود. از این روست که وقتی انسان را بخاطر دانشی ثنا گویند او را خوش آید، حتی اگر دانش مورد مدح چیزی کم ارزش چون بازی شطرنج و یا چیزهائی شبیه آن باشد، این خوش آمد بخاطر لذت علم است.

و روشن است که در فنون علمی نیز لذت علم بافندگی و خیاطی چون لذت علم سیاست ملک و تدبیر امور مردم نیست، و همچنین لذت دانستن قواعد زبان و شعر چون لذت علم به منطق و نجوم نباشد، بلکه لذت هر علمی بقدر شرافت معلوم اوست، و معلومات کلیه‌ی باطنی و روحانی شریفتر از معلومات جزئی ظاهریند، پس علم به بواطن امور و اصول و حقائق آنها برتر و شریفتر از علم به ظواهر و شاخه‌ها و عوارض آنهاست.

حال اگر معلوم مورد توجه حقیقت حقائق بود و اصل موجودات است و کاملتر و شریفتر آنها، بدون شک علم به او لذیذترین علوم خواهد بود و شریفترین و پاکیزه‌ترینشان.

اکنون بنگریم که آیا در عالم هستی چیزی شریفتر و عظیم‌تر و برتر از

ذات معبود مبدء و مدبر عالم و متکفل و برگرداننده‌ی آن هست؟ و آیا می‌شود باور داشت که در ملک و ملکوت جمال و بهاء و جلالی برتر از حضرت ربوبیت وجود داشته باشد؟ جمال و جلالی که ستایشگران بمبادی جلال و درخشش نور آن احاطه نتوانند داشت.

اگر براین باور باشیم، دیگر شکی نخواهد ماند که آگاهی براسرار ربوبی و شناخت چینش نظام هستی همان خوشی و آسایش واقعی است. با این بیان، لذت علم روشن می‌گردد و اینکه لذیذترین علوم علم به خدا و صفات و افعال او و شناخت تدبیر او — جلّ و علا — در ملک خود می‌باشد ملکی که از فراز عرش تا اعماق زمین را فرا می‌گیرد.

و نیز روشن می‌گردد که لذت معرفت برتر از دیگر لذتهاست، یعنی لذت و شهوت و خوردن و لذتی که از غضب در ریاست و انتقام دست می‌دهد و همچنین لذتهای حواس دیگر. چه نوع لذت‌ها بر حسب اختلاف مدرکات کم و زیاد می‌شود و لذت معرفت نیز گاهی کمتر و گاهی بیشتر است و برترین لذت دنیا لذت ریاست و سروری است، چرا که این لذت تاحدی جنبه‌ی غیر جسمانی دارد و لذت شهوتهای ظاهری بمرتبه‌ی آن نتوانند رسید؛ و اگر کسی را میان لذت غذائی دلچسب و مرغی فربه و بریان و باقلوا، و میان لذت ریاست و شکست آوردن بردشمنان و تسلط بر آنان مخیر سازیم، و او شخصی با همت بوده و فردی پست و یا کودک نباشد، دومی را برمی‌گزیند و شکیبائی بر گرسنگی و سختیها درین راه برو آسان می‌گردد؛ ولی اگر پست همت و دل‌مرده بوده و حیوانیتی شدید داشته باشد، خوراک و شیرینی را از لذت ریاست و سروری برتر می‌شمارد.

پس لذت معرفت خداوندی و نظر بر جمال حضرت ربوبی و اسرار امور الهی لذیذتر از ریاست است که فراترین لذتهاست، البته برای آن کس که از مرتبه‌ی حیوانی و کودکی گذشته است، و گویاترین عبارتی که بیانگر آن تواند بود این کلام الهی است که^۱: «هیچ کسی نمی‌داند (در فکرش نمی‌گنجد) چه

۱- فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ. [سوره سجدہ ۳۲/۱۷]

چیزهائی برای آنان ذخیره کرده شده — چشم نواز» و همچنین^۲: «برای آنان آماده شده آنچه نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده و نه برقلب بشری گذشته است». زیرا قدر این لذت را آنکس داند که هر دو لذت را چشیده باشد، که چنین کس لاجرم تنهائی و ذکر و فکر را برمیگزیند. و در دریای معرفت غوطه ورمی گردد و ریاست را و او می گزارد و خلق را کوچک می شمارد.

و اما آن را که چون صوفی نمایان این روزگار خبری از معرفت و لذت آن نباشد همدمی با دیگران و همصحبتی آنان را می جوید و خوردن حرام در مجالسشان و رسیدن خدمت رؤسا بوسیله ی آنان را می خواهد، و این امور را برخلوت و تنها به ذکر خدا مشغول بودن و پرداختن به کردارهایی که بدون اطلاع خلق بوده و او را به خدا نزدیک سازد برمیگزیند.

و سبب این همه این که دلهای اینان از معرفت خدا خالی است و با غیر او آرامش می گیرند، و گرنه عارف حقجوی از همصحبتی خلق گریزان باشد، همچنان که شخص زنده از هم اطاق بودن با مردگان در شب تاریک میهراسد. و حتی عارف ربانی از زندگی دنیوی، که او را مانع از ملاحظه ی تام ذات متعال است، هراسناک می باشد و همواره مرگ طبیعی را آرزو می کند تا به لقاءالله رسد و این آیه را تحقق بخشد که: «هرآن کس لقای خدا را می جوید هرآینه اجل خدائی در خواهد رسید».

آن که بدنیا روی دارد و به همسخنی مردمان خو گرفته و از تنهائی — خواه بمردن و یا بدوری از خلق — گریزان است و با این همه ادعای معرفت و ولایت می کند، منافق و دروغزن است؛ و بنگر که خداوند در حق یهود و بارزسازی فضااحت آنان و دروغ شماری ادعای محبت و ولایتشان فرماید: «ای آنان که یهودی شده اید — اگر برین باورید که شما اولیای خدائید آرزوی مرگ کنید — چنانچه راست گوئید».

۲ — اعد لهم ما لاین رأّت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. (حدیث قدسی)

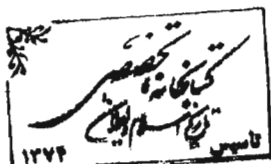
پس عارف بیقین و از راه کشف می داند که لذت معرفت و نظر بر صفات و افعال و نظام مملکت الهی - از اعلیٰ علین تا اسفل سافلین - برتر از تمامی لذت‌های دنیائی است که بالاترین آنها ریاست دوستی و مقام داشتن باشد. خلق به چشم عارف کوچک نماید و محدوده ریاست آنان تنگ باشد، چون داناست که اینها فانیند و ریاست براینان قاصر و آمیخته با بسیاری از منافیات و مزاحمت‌هاست، بخلاف ابتهاج به حضرت الهی که غیری در آنجا مزاحم نبوده و هیچش کرانه نیست.

عارف با غرفه بودن در نظاره‌ی دائمی آن در بهشتی است که همپنای آسمانها و زمین است. از گلزارهای آن تمتع گیرد و از میوه‌های آن بچیند و از فکر پایان گرفتن آن آسوده خاطر بود؛ چرا که نه میوه‌های این جنت پایان پذیر است و نه او را از آنها باز دارند، وانگهی او خود نیز ابدی و سرمدی است؛ مرگی فرا نخواهد رسید، چرا که مرگ راهی به محل معرفت الله ندارد، چون محل معرفت الهی امری ربانی و آسمانی است که با رسیدن مرگ درخشش و قوت می گیرد و بذر مشاهده اش انکشاف می پذیرد.

همه‌ی پنهانی آسمانها و زمین جولانگاه عارف است، هر جا که خواهد بنگرد، بدون اینکه نیاز به حرکت در آوردن جسم خود داشته باشد.

و هر عارفی در ملاحظه‌ی جمال ملکوت بهشتی چنین پنهان و بلکه پنهان‌تر ازین دارد، بدون اینکه یکی جای را بردیگری تنگ کند، گوا اینکه پنهان‌وری نزهتگاه‌هاشان به نسبت درجات دیدها و معارف آنان باهم فرق می کند، و بنزد خداوند درجاتی گونه گون دارند.

این سخن آن کس را که ازین آبشخور نچشیده و ازین مقام بدور مانده گران آید، و چه بسا که لذت ریاست پیش او برتر از لذت معرفت باشد، بهمانسان که کودک‌کان و کودک‌منشان لذت خوردن و شهوت‌راندن را از لذت ریاست برتر شناسند. درین جاست که دیگر ما را با این کسان که انکار این مقام کنند زبان از سخن فرو بستن بهتر، جزین که به آنان گوئیم حلوی تنتنائی...



توضیح

هرگز مپندار لذت انشراح صدری که از حل شبهات و گشوده شدن معضلات به عارف دست می دهد، و انبساطی که روح او هنگام فتوح در باغها و بستانهای معرفت پیدا می کند کمتر از لذت کسی است که وارد بهشت شده و به لذت شکم و فرج می پردازد.

چگونه ایندو همسان توانند بود در حالی که همینجا ما عارفانی را می بینیم که راحتی و لذت آنان — هنگام بازگشتن درهای معارف بطوری که او را توانِ نظربه ملکوت آسمانها و زمین پیدا شود و جلال خالق را ببیند — بیش از رغبتشان به خوراک و دیگر امور جنسی است.

و چرا آن لذت برتر ازین نباشد در حالی که عارف در فردوس اعلی همراه ملائکه است و می دانیم که ملائکه را لذت خوردن و آشامیدن و امور جنسی نیست، و توان گفت که حتی لذت گیری حیوانات از امور جنسی و خوردن و آشامیدن بیش از انسان است.

چه گمراه و دون همتی اگر می پنداری انباز بودن با حیوانات در لذاتشان برای انسان سزاوارتر از شریک شدن با ملاء اعلی در خوشی و سرورشان به مطالعهی حضرت ربوبی است، آری «قدر هر کس بقدر همت اوست».

شگفتا! که بازی های شیطان فرا گرفته و به مرتبتی پست خوشحالت کرده و به متاعی اندک و مغشوش مشغولت داشته است، تا در برابر لذت نظر بر جلال و جمال حضرت ربوبی — با همه ی درخشش و بروزی که دارد — به لذتهای حیوانی بسنده کرده ای.

نور او آشکارتر از آنست که پی جوئی شود و بارزتر از آن که پنهان ماند، و پس از تزکیه دلها چیزی جز شدت درخشش آن و ضعف دیدگان بینندگان جلودار غرقه شدن در نور این جمال نتواند بود.

و تو ای فرومایه مسکین بی سرمایه! که با فکر کوتاه و طبع دون پایه و کودک، مآب خود بر بزرگ مردان و عرفای کامل می خندی، و کسانی را که به

عبادت پرداخته و از اهل و دارائی و صاحبان مقامات دنیائی گریزانند و تنهائی و قناعت در خوردن و آشامیدن و پوشاک را جویانند «خیال زده» و «بخت برگشته» نامی، و پنداری که آثار دیوانگی بر آنان ظاهر گشته است، نمی دانی که او نیز بتومی خندد که به متاع کم بهای دنیائی قناعت ورزیده و با چهار پایان و درندگان در پرداختن به شهوتهای جنسی انباز گشته ای.

نمای حال تو و آن عارف همچون کفار و نادانان قوم نوح (ع) است، که نوح (ع) را به مسخره گرفته و برومی خندیدند که کشتی می سازد تا بر آن سوار گردد و خود و پیروانش را از غرقه شدن و مردن برهاند. اما نوح قضای الهی را می دانست.

عارف نیز مشغول آماده سازی کشتی نجات از غرقه شدن در دریای هیولا است، و پی رها کردن خود و دیگران از دریده شدن بوسیله تمساحهای هوای نفس؛ و زبان حال او سخنی است که خداوند متعال از عارفان حکایت نموده، فرماید:^۳ «اگر شما ما را مسخره می کنید ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد همین سان که شما مسخره می کنید و بزودی می فهمید».

و نگاه عارفان به افرادی که در پستگاه شهوتها جای گرفته اند چون نگاه عاقلانست بر کودکانی که سخت به لذت‌های کودکانه چسبیده اند، و از این رو می بینیم اینان از خلق گریزانند و تنهائی و خلوت را برمی گزینند و از مال و مرتبه می گذرنند، چون می دانند که آنان را از لذت مناجات باز می دارد، از این رو از اهل و اولاد روی گردانند و اشتغال به خدا را برتر از اشتغال با آنان می دانند. اینها چنین کسانیند و شما چنان.

فصل ۱۵

سنجش احوال

غرض از احوال، اخلاق و ملکات فاضله‌ی نفس انسانی است که با

۳- إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿۳۹﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. [سوره هود

رسوخ خود در تصفیه‌ی روح (قلب حقیقی) اثر می‌گذارند و در پاکسازی آن از آلودگی‌های دنیائی به مقدار کم یا زیاد کار کنند، و چون قلب پاک شود و صفا پذیرد حقیقت قلب براو واضح گردد.

مبدأ پیدایش احوال نیکو در انسان کارهای نیکوئی است که از او سر می‌زنند، همچنان که سرچشمه‌ی صفات نکوهیده کارهای زشت اوست. آنچه از نیکی یا زشتی از انسان سرزند — اعم از گفتار یا کردار و یا اندیشه — در احوال قلب او اثر می‌گذارد و به همین سخن اشاره شده است در آیه‌ی کریمه‌ی سوره‌ی زلزال^۴: «آن که مثقال ذره‌ای نیکی کند آن را ببیند، و آن که مثقال ذره‌ای بدی کند آن را خواهد دید».

و فیثاغورث حکیم گوید: «توباً کردار و گفتار و اندیشه‌های خود رو برو خواهی گشت، و از هر حرکتی — اعم از فکری یا سخن و یا عملی — که از تو سرزند صورتی روحانی و یا جسمانی بر تو ظاهر گردد، پس اگر حرکتی از روی غضب و یا شهوت بوده به شیطانی بدل گردد که در دوران زندگی تو را خواهد آزد و پس از مرگ نیز جلوی ملاقات تو را با روشنائی خواهد گرفت، و اگر حرکتی عقلی بوده ملکی شود که با همصحبتی او در دنیا لذت‌گیری و به نور او در آخرت بسوی جوار خداوند و کرامت او ره‌یابی».

خلاصه این که رفتار انسان ملکات اخلاقی را بجای می‌نهند، چرا که وقتی گفته‌ها همراه نیت‌های صادق تکرار شوند ملکات از آنها پدیدار شوند، و از ادامه‌ی تکرار آنها کیفیت‌هایی در نفس رسوب کند و روح گوینده را صفا دهد. صدور فضائل و خیرات از بسبب همین نیت‌های خالص و کیفیت‌های نوری آسان گردد، چون صدور این خیرات افاضات حق است که در اثر پیدا شدن آن ملکات خودبخود صورت می‌گیرد، و این معنی در جای خود بیان شده است.

پس مقدار برتری هر عملی بر عمل دیگر باندازه‌ی تأثیر آن در اصلاح نفس و تصفیه و نوربخشیش بر قلب است و اثری که در آماده‌سازی آن برای افاضه‌ی

۴ — فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

علوم کشفی و معارف حق دارد. و همچنان که پاکسازی آینه نیاز به مقدمات قبلی دارد و بخشی ازین مقدمات به پاک سازی کامل که غرض اصلی است نزدیکتر از دیگر بخش است، کارهای مؤثر در صفادهی قلب و پاکسازی آن نیز چنین وضعی دارند، و هر حالتی که به صفای کامل قلب نزدیکتر باشد از حالت سابق برتر خواهد بود، چرا که به مقصد اصلی و مطلب حقیقی نزدیک تر است.

فصل ۱۶

توضیح بیشتری پیر و فصل پیش

همچنانکه از گفتار گذشته ملاک برتری بعضی از حالات و ملکات قلبی روشن شد، ملاک برتری اعمال و کردار نفسانی و بدنی در سنجش باهم نیز از همین گفتار آشکار می گردد؛ چرا که اثر بخشی آنها در صفای قلب نیز چون نسبت به یکدیگر سنجیده شوند شدت و ضعف دارد.

هر عملی یکی از دواثر را خواهد داشت: یا حالتی برای قلب پیش می آورد که مانع از مکاشفه بوده و موجب ظلمت قلب می گردد و آن را بسوی نقش و نگارهای دنیوی و شهوتهای آن می کشد و موجب حجاب برای نفس و دوری آن از رحمت الهی و محروم گشتن از نعمتهای اخروی می گردد؛ و یا قلب را حالت آمادگی برای مکاشفات حقه می بخشد و موجب صفای نفس و تجرد آن از بستگی های شهوی و غضبی می گردد، و مقتضی روگردانیش از مرض های حیوانی و رسوخ در زمین جسمانی و دیدگاه های حسی، و موجب انگیزش وی برای رسیدن به وجه الله و دوری از ماسوای او می گردد.

اعمال بخش اول را «گناه» و بخش دوم را «طاعت» می نامیم. و همچنانکه اثر گناهان در ظلمت قلب و قساوت آن مختلف باشد— که بعضی بزرگتر و برخی کوچکتر و دارای درجات متفاوتند— طاعتها نیز در روشنی بخشی قلب و پاک سازی آن اثرات گونه گونه دارند و درجه ی فضیلت و برتری هر طاعتی به اندازه ی اثر بخشی آن در روشن سازی قلب می باشد.

و آخرین هدف و برترین مقصود— همچنانکه بارها گفته شد—

مکاشفه‌ی وجه حق و شناخت خداست، و رسیدن به این مقصود باختلاف اوقات و احوال و اشخاص مختلف باشد. مثلاً ممکن است شب‌خیزی برای یک نفر اثری بیش از صدقه دادن داشته باشد، در حالی که برای شخص دیگر صدقه برتر باشد، همچنانکه گاهی انتخاب شصت روز روزه — برای شخصی که کفاره روزه براو واجب گشته است — برتر از آزاد نمودن بنده‌ای باشد، همچنان که افراد متمول و دنیاداران چنینند.

پنداری بوج و رفع آن

در شریعت حقه ترغیب زیادی نسبت به اعمال شده، و از کتاب الهی تأکید فراوانی به دادن زکوة و صدقات استفاده می‌شود، خداوند می‌فرماید^۵: «کیست که به خدا قرض الحسنه دهد» و همچنین فرماید^۶: «صدقات را او می‌گیرد».

ممکن است این معنی عده‌ای را رهزن گردد و سؤال کنند: چگونه ممکن است با این همه تأکیدات در مورد اعمال، بپذیریم که احوال برتر از آنها باشند؟ و اعمال را مرتبه‌ای فروتر از احوال باشد؟ و روشن است که نظیر همین سؤال در فضیلت داشتن علوم حقیقی بر اعمال نیز پیش می‌آید.

برای حل این سؤال باید متوجه این نکته بود که دستورات شرعی عبارت از بایدها و نبایهائی است که به امور اختیاری تعلق می‌گیرد. اموری که انسان توان انجام و یا ترک آنها را دارد، و اختیار ایجاد و یا اعدامشان بدست اوست. لیکن ملکات نفسانی و احوال قلبی اموری طبیعی و فائض از مبدء اعلی هستند و اختیاربندگان را در آن مدخلیتی مستقیم نباشد. ازین رو در حصول و یا از بین بردن اضداد آنها نیازی به ترغیب و تشویق نیست. کار نیکوست که سبب وصول به خُلق نیکومی شود، و عمل ناپسند است که خُلق ناپسند را بدنبال می‌آرد، خواه ترغیب و یا منعی صورت گیرد و یا نگیرد.

۵- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا. [سوره بقره ۲/۲۵۱].

۶- وَبِأَخْذِ الصَّدَقَاتِ. [سوره توبه ۹/۱۰۴]

برای توضیح بیشتر مثالی ذکر می شود: طبیبی را در نظر می گیریم که در کار مداوای بیماری است. این طبیب مصرف دواهایی را برای مریض توصیه می کند و آنها را می ستاید— نه بخاطر این که آن دوا خود مورد نظر است و چیزی پسندیده می باشد و در نظر او برتر از شفا و صحت است— بلکه جهت این که طبیب به مدح و ثنای دوا بسنده می کند و تعریفی از صحت و شفا نمی نماید این است که مصرف دوا خود شفا آور است. و مریض را نمی باید تا با وجود مصرف دوا از طرف او حتماً شفاجوی نیز باشد؛ چرا که پس از صرف دارو و آماده سازی مریض برای پذیرش صحت دیگر وجود آن به چیزی جز افاضه‌ی آن از مبدء فیاض بستگی ندارد.

اعمال و دستورات شرعی نیز علاجگر بیماری‌های دل‌هایند— که بیشتر مردمان از آنها غفلت دارند— و کمتر کسی را دست دهد که وجه مناسبت و ربط میان دستورات شرعی و میان تخلّق به اخلاق فاضله را دریابد.

طائفه‌ای فریب همین معنی را خورده و به بی بندوباری گرائیده‌اند، می گویند: خداوند بی نیاز از عبادتهای ماست، او را از نماز و حج ما چه فائده‌ای عائد گردد؟ و چه نیازی دارد که تا از ما وام گیرد؟ و معنی این آیه چیست که می فرماید: «کیست که خدای را قرض الحسنه دهد» و اگر او می خواست مساکین را اطعام کند، خود می کرد و نیازی نیست تا ما دارائی‌های خود را صرف آنها کنیم.

همین شبهه را خداوند در قرآن کریم از زبان کفار بازگویی فرماید:^۷ «وقتی به آنان گفته شود از آنچه خداوند شما را روزی فرموده است انفاق کنید آنان که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند گویند: آیا ما کسانی را اطعام کنیم که اگر خداوند می خواست خود اطعامشان می فرمود؟!»، و باز خداوند تعالی از زبان آنان نقل می کند:^۸ «اگر خداوند می خواست، نه ما، و نه پدرانمان

۷- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْطَعِمَهُ. [سوره یس ۴۷/۳۶]

۸- لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا. [سوره انعام ۱۴۸/۶]

شرک نمی ورزیدیم».

گو اینکه سخن اینان از دیدگاهی درست است، ولی شگفتا که با گفتن همین سخن درست، به هلاکت ابدی و زیان همیشگی دچار شده اند. و چنین است داستان بیشتر فیلسوف نمایان و معاندان که با تشنگی جهل و زیانکاری فریب درخشش و آبنمائی سراب را خورده اند—منزه است پروردگاری که چون خواهد بوسیله صدق گمراه سازد، و چون اراده کند در اثر جهل سعادت بخشد—: «یضل به کثیراً ویهدی به کثیراً».

خلاصه ی سخن

اعمال نیکو در صفا و روشنی قلب مؤثرند، و قلب در اثر پاکیزگی و جلای خود از زنگارها و ناپاکی ها آماده ی گرفتن نور معرفت و هدایت شود، آخرین هدف و غرض از هر کرداری نیز همین است.

این یک قانون کلی است که سخن اصلی ما نیز می باشد: واللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ.

فصل [۷]

[غرض از خلقت]

درین فصل توضیح داده می شود که غرض اصلی از خلقت عالم ربانی است، و مخلوقات دیگر یا وسائلی برای آماده سازی وجود او یند، و شرائطی که تا او به عرصه ی وجود آید، و یا زیاده هائی از خمیره ای که خداوند متان بدست قدرت خویش چهل روز آن را خمیر نمود و بطفیل او موجودند؛ و یا چون ترشحاتی از دریای هستی که از مبدء حق تعالی بر ظروف قابلیت افاضه می شوند، و ازین راه گروه هائی از مخلوقات به انوار قدرت خداوندی روشن می گردند؛ انواری که از کانال انسان کامل به آنان می رسد.

تحقیق کامل درین سخن با نوشیدن قدحی از ژرف دریای مکاشفات ذوقی میسور شود، که به لمعائی از آن بطور پراکنده در کتاب بزرگ اسفار اربعه اشاره شده است، و قدر و ژرفای آن را آشنایان به منطق طیر دانند و ناتوانان از سیر

و سلوک انکارش کنند. و درینجا به بخشی از آن اشاره می کنیم:

خداوند متعال را در مقام جلال و کبریای خود صفتی است که نور رحمت و بخشش خود را در تکوین و اختراع بوسیله ی آن بر خلق افاضه فرماید، ازین صفت به لفظ «قدرت» تعبیر می شود، این صفت سهمگین تر از آنست که مبادی پرتوافکنی آن ازین نام فهمیده شود.

قدری بخود جرئت داده ایم تا از پستگاه عالم الفاظ برای ملاحظه ی قله ی جلال و عظمت این صفت جمله ای بسازیم که اندکی از مبادی حقائق آن را بوهم انسان آرد، ازینرو گفته ایم: «خداوند دارای صفتی است که خلق کردن (اختراع) از آن صادر گردد».

چون فصول و مبادی انقسام متنوع است، خلق خود عقلاً اقسامی می پذیرد. ضرورت مکالمه ایجاب کرده است تا برای تعبیر از مبدء این تخصیصات و اقسام، کلمه «مشیت» را بوام گیریم.

افعالی که از قدرت صادر می شوند و از مشیت سرچشمه می گیرند و از حکمت — که همان علم خداوند به نظام آتم است و عین ذات اوست — ناشی می شوند به دو بخش تقسیم می گردند: بخشی که به فراترین مرتبه و آخرین هدف از خلقت خود می رسند؛ و بخشی دیگر که در مرتبه ی پائین تر متوقف می شوند. برای اشاره به بخش اول کلمه ی «محبوب» را بوام گرفته ایم و بکار می بریم، و برای تعبیر از قسم دوم عبارت «مغضوب علیه» را.

این هردو قسم تحت سیطره ی مشیت و اراده اند، جزین که هر کدام را نیازی دیگر است که دو کلمه ی «محبت» و «کراهت» را بنزد لغوین بوهم می آورند، چه لغت نویسان در پی شکار مجملی از حقائق اشیاء بوسیله دام الفاظند.

تا اینجا دانسته شد که مقتضای ذاتی هر قسمی نیازی ویژه است، که این ایجاب می کند لباسی مخصوص او از طرف سلطان ازلی و مشیت سابقه بر اندامش پوشیده شود. پس بندگان به دو بخش تقسیم می شوند:

الف- آن که در مشیت سابقه چنین گذشته است که در راه حکمت لباس توقف بر آنان پوشانده شود، و به آخر مسیر نرسند، و در تاختگاه راه هدایت از راه بمانند- که این خود قهری در حق آنان است-.

ب- آنان که در مشیت سابقه پوشش لباس معرفت و تقوی بر آنان گذشته است، تا حکمت آنان را به نهایت هدف رساند- و این خود لطفی در حق این گروه است-.

نامی که برای تعبیر از اتمام حکمت بوام گرفته ایم «رضاست» و در برابر آن از کلمه‌ی «سخط» استفاده می‌کنیم.

از موجودی که غضب رحمانی بتقدیر ازلی برو حمل گشته کاری سر می‌زند که حکمت را از رسیدن به هدف آخرین خود باز می‌دارد. برای تعبیر از آن کلمه‌ی «کفران» را بوام می‌گیریم، و این بدنبال خود نعمت و لعن و مذمت را یدک می‌کشد.

و از موجودی که در قضای سابق «رضا» برو حمل شده کاری سر می‌زند که حکمت بوسیله‌ی آن به نهایت هدف خود می‌رسد، برای نشان دادن آن کلمه‌ی «شکر» را عاریت می‌کنیم، این خود نعمت ثنا را که زیادتیی در قبول و رضاست بدنبال می‌آورد، و ایجاد و وجود بدین وسیله کامل می‌گردد، و دائره‌ی فیض وجود اینجا بهم می‌رسد.

تلویح عرشی

آنچه که حضرت حق -جلّ و علا- به مشیت ذاتی خود افاده فرموده و خواست مستقیم او بوده، جمال است که خود آن را ستوده است، و اما زشتی‌ها بالتبع ایجاد شده‌اند، و آنها را زشت خوانده و از آنها منع نموده است.

پس در همه حال او زیبا آفرین و ستایشگر است، و اگر نیک بنگریم باعتبار صورت و ظاهر است که ستایش رو به بندگان دارد، و در معنی خداوند کسی جز خود را نمی‌ستاید.

احکام الهی برینسان انتظام یافته است و پرتوهای صفات و اسماء جلالی

و جمالی بدین ترتیب منعکس گشته و کارها در ازل برین روال نظام پذیرفته و اسباب از مبدء فعال سرچشمه گرفته اند و حکم و اندازه ی هرامری معین شده است.

هیچیک ازین امور نه آنچنان که پیروان دموکریتوس می پندارند از روی اتفاق و بی سبب بوده است، و نه چونان که اشاعره معتقدند به اراده ای گراف و بی حکمت و مصلحت ایجاد شده اند. عامل ایجاد علم کلی حق است که همان قضای سابق اوست و همچنین علمی تفصیلی که از آن به «قدر» تعبیر می کنیم. از اینجاست که دریاها ی مقادیر به حکم قضای اولین و طبق آنچه مقدر شده افاضه گشته است.

یادآوری

آن که دارای بینشی راسخ در درک حقائق بوده و قدمی استوار در رهائی از تنگناهای وابستگی ها داشته باشد به چشم تیزبین بصیرت خود حقیقت هر چیز را ببیند و به کمک بالهای همت و شوق و بی نیاز از یاری دیگران بدانسوی پرواز کند. و آن کس را که بینشی نیست می توان تاحدی رهبری نمود، لیکن آنجا که هدف بسیار دور است و فرصت اندک و راه در تنگی باریک تر از مو و برنده تر از شمشیر می شود، آنان را که قدرت پرواز است توان پر کشیدن بسوی آن خواهد بود، و آن که شناگری ماهر است خود تواند گذشت، ولی هیچیک را قدرت آن نیست که درین راه، کوران را رهبری کنند، و یازمینگیران را با خود برند.

شگفتا! از آنان که در راه سیر و سلوک خود زمینگیر و در مقام تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نابینايند، و با وجود کوری باطن و قلب، مدعی رهنمائی دیگرانند، چگونه جرئت می کنند در جائی که پای خودشان از منازل رهروان می لغزد و عقلهای کودکانه شان از رسیدن به درجات کاملان و بالغان کوتاه است، رهنمائی و ریاست خلق را عهده دار شوند و با همه ی کم عقلی خود استادان و رهنمایان راه و سروران قوم باشند؟!

چنین ادعائی چقدر بی مورد و بی معنی و بدنبال چنین کسان رفتن چقدر

کم عقلی است؟! و چه حماقت شگرفی است پیروی کسانی که تنها قصد ریاست و برتری و فرماندهی دارند، و چه نادان آن که دامن چنین کسان گیرد و به گمراهی و ضلالت آنان از راه گم گردد!

اگر کمی چرت غفلت از سرشان بپرد و از خواب جهالت برخیزند، با اندک فکری توانند دریافت هرآن کس که بی این که صاحب وحی و کتاب مبین باشد ادعای اهلیت منصبی والا کند و خویشتن را از کوتاهی ها و کمبودها مبرا داند، و بدون این که چیزی از طرف خدا به او رسیده باشد خود را از جانب خداوند منصوب به مقام ارشاد شناسد، برخورد ظلم کرده و از حدود خداوند تعدی نموده و خود را در معرض خشم او قرار داده است.

پروردگار متعال بروخشم گیرد و لعنتش کند و عذابی دردناک برای او آماده سازد. و همه ی این بدبختی ها دستاورد قلب اوست و خداوند را بر بندگان ظلمی نیست، این افراد بخودشان ظلم می کنند. اینها افرادی مردودند و از طرف خداوند بر آنان آن رسد که بفکرشان خطور نکرده است.

رفع غفلت

شکی نیست که هرکسی خواه بتقلید و خواه از روی فکر و اندیشه در مورد خدا و صفات و افعال و کتابها و پیامبران او و روز قیامت اعتقادی نادرست داشته باشد، در معرض بدعاقبتی است و هنگام سكرات مرگ، آنگاه که طوفان وحشت وزیدن گیرد و ملک موکل خود را ببیند آماده ی انکار و شک خواهد بود. و برای رفع این خطر زهد و صلاح کاری از پیش نبرند— چه رسد که کسی به دریای شهوات غوطه ور و با نقش و نگارهای دنیوی سرگرم باشد.

تنها چیزی که ازین مهلکه نجات تواند داد اعتقاد حق و پابرجا و قول ثابتی است که خداوند بندگان را بدان ثبات بخشد.

ساده لوحان ازین خطر بدورند و همچنین کسانی که به خدا و روز قیامت ایمانی ساده و اعتقادی مجمل ولی پابرجا دارند— همچون بادیه نشینان و عوام مردم که درین مباحث وارد نگشته و ادعای عرفان هم ندارند، و خود را از عرفا و

کاملان در علم و ایمان نمی شمارند—.

خطیر خطر داشتن استبداد رأی در حق خدا و صفات و آیات اوسهمگین و پیامدهای آن مشکل است و عقول عموم مردم از درک جلال خداوندی قاصر و قلبهاشان در اثر فرا گرفتگی شهوات از نور معرفت او محجوب است.

و آنچه متفکرین و استدلالیان با اعتماد به سرمایه عقلهای کم بهای خود گفته اند ناموزون و استدلالا تشان متعارض است.

طبع انسان برآنچه که در اوان جوانی فرامی گیرد انس گیر است، و تعصبات موجود میان هر طائفه ای چون میخهائی است که عقائد موروثی و آنچه را که در بدو آموزش و در اثر حسن ظن از آموزگاران فرا گرفته محکم می سازند. شهوات دنیا نیز خودنمائی می کنند و لذت ریاست ها و برتری جوئی ها در دسترس است، و آنچه موجب ترویج باطل است و حق را محومی کند— چون برتری حال نادانان و افراد پست— دائماً جریان دارد و زبان هرنادانی بر ادعای کمال و احاطه به کُنه مقامات و احوال گویاست.

چقدر اسفناک است در دست نبودن بزرگان دین، و چه مصیبت بار است بسته بودن راههای معرفت و یقین.

فصل [۸]

سبب بد عاقبتی چیست

عاقبت به شر شدن گاهی در اثر اعتقاد است و گاهی بسبب اعمال. و آن که هر شیء را همانطور که هست درک کند، و به نادانی و کوری مبتلا نبوده و تمامی عمر خود را در طاعت خداوند گذرانده و معصیت ننماید، از بد عاقبتی و خسران در امان خواهد بود، و این بالا ترین درجه عارفان باشد.

چون هر مؤمن آخرت جوئی را که مقارنت حق می جوید، مشکل و یا نشدنی است که چنین باشد بناچار او در خوف و خشیت بسر می برد، گریه ی او دائمی و حسرت و حزن و نوحه گریش بدرازاست، همچنان که در شرح احوال اصفیا مذکور است.

و اما آن که نفسش را حُب ریاست و تعصبات نفسانی پوشانیده و جحد و استکبار او را فرا گرفته و در طلب ریاست و بدست آوردن نفوذ در بلاد و تسلط بر مردمان باشد، چنین کسی هنگام ظهور ملک الموت در معرض بدعاقبتی است، چرا که انسان به دو سبب عاقبت به شرمی شود:

نخستین — که سهمگینتر نیز هست — فراگیری اعتقاداتی تعصبی است قلب را. اعتقاداتی که نه از راه کشف و یا برهان یقینی بلکه از روی تقلید پیدا شده اند. چرا که هر کس به عقاید مجادله گرانی که به عقلهای کم بهای خود متکی اند بگردد — ند به خداجویانی که از راه کشف به مطالب می رسند — او را دینی فاسد خواهد بود، خالی از طریق کشف و یقین. و بناچار هنگام ظهور ملک الموت و سكرات مرگ، یا به شک گرفتار شود، و یا جحد و انکارش پیش آید. افرادی هم که در بحثهای نظری محض فرو می روند، و از حدود بحثهای عقلی خارج نشده و بسوی انوار مکاشفه — که بر عالم ولایت و نبوت پرتو افکند — نرفته اند نیز چنین حالتی دارند.

و دومین سبب فراگیری دنیا دوستی است و مقام جوئی و مرتبت داشتن نزد دیگران.

و البته کمتر کسی در دنیا ازین دو خالی تواند بود، ولیکن تسلط این دو مرضی سهمگین است که ضعف ایمان را بدنبال آرد. و چون ایمان و اعتقاد به خدا و صفات و افعال و کتب و رسل او و روز آخرت ضعف گیرد حُب خدا نیز در انسان کاستی پذیرد.

چون محبت یا همان معرفت است و یا چیزی همراز آن، به همین جهت قدرت محبت از قوت معرفت و یقین جدائی ندارد و ضعف آن با ضعف این همراه باشد. و چون دنیا دوستی قدرت گیرد بجائی رسد که قلب را فرا گیرد و دیگر در آن جایی برای حُب خدا نگذارد. و از آن جز نام و یا خاطره ای — که اثری در روشنگری قلب و کشف حجب ندارد — نماند.

و این بدنبال خود غوطه وری در پیروی شهوات را آرد، و بیباکی در

نزدیک شدن به سیئات، تا قلب ظلمت و سیاهی و قساوت پذیرد و تاریکی گناهان انباشته گردد، و آن نور ضعیف ایمان هم که وجود داشت روبه خاموشی رود، تاجائی که کدورت شهوت پرستی ها جاگیر شود و چون مهری بر قلب گردد. اینجاست که چون سكرات مرگ در رسد محبت به خدا سستی بیشتری پذیرد، چرا که چنین کس فراق دنیا را لمس می کند و آن را از طرف خداوند مقدر می بیند، در نهانگاه او ناخوشنودی ازین معنی جولان می کند، می ترسد تا در باطن او بغض خدا بجای حبش ظهور پیدا کند؛ چون می نگرد آنچه میان او و دلخواسته هایش جدائی می افکند مرگ است که از جانب خدا می رسد، ساختار قلب انسانها نیز چنین است که با آنچه آنان را از خواسته هاشان باز دارد، کینه توزند.

پس سرمنشأ همه خطاها دنیادوستی است، و باعث آن کمی معرفت به خدا و ملکوت اوست، چرا که او را جز آنان که بشناسندش دوست ندارند و جز آنان که بدنیا بی رغبت باشند و از خوشی ها و دوست داشتنی های آن دوری گزینند، او را نشانند.

پس نشانه ی خدادوستی دوری گزیدن قلبی و باطنی از دنیا و مافیهاست، گویانکه چنین کس به حسب وظیفه ی دینی دارای اهل و عیال و فرزند و مال در حد لزوم باشد، لیکن خاطر او به اینها وابسته نیست.

حال، شگفتی از کسانی است که با غوطه وری در دنیا و شهوات آن و غرقه بودن در لذتهایش مدعی خدا دوستی اند؛ و شگفت آورتر نادانان و احمقانی چند از عوامند که چنین ادعاها را از اینان پذیرا می گردند، در صورتی که خداوند آن مقدار عقل که اینان را از حیوانات امتیاز بخشد به ایشان عطا فرموده، و این مقدار فهم که میان دوستان و دشمنان خدا فرق گزارد بایشان ارزانی داشته است. حال یا با هوش و فراست خود به این مرتبه از درک رسیده باشند و یا از شنیدن نشانه های دوستان خدا و دشمنانش درک این معنی کنند، و به کمک عقل و نقل امتیاز میان آنانی که بدروغ و تزویر ادعای دوستی خدا می کنند و میان آنان که بر راستی این صفت را دارند، توانند گذاشت. چون ادعا را هر کسی

دارد ولیکن ادعا چقدر آسان و واقعیت چه کمیاب است. پس انسان هنگام ادعای محبت نباید به فریب های شیطان گوش دهد و فریبکاری نفس را پذیرا گردد، تا آن را نیازموده و دلیل و گواه ازو مطالبه ننموده باشد. چرا که چون محبت در قلب جا گیرد، آثار آن بر ظواهر و اعضا آشکارا شود، همچون دود که نشانه ی آتش باشد و میوه ها که ما را بر وجود درخت رهنما گردند.

این نشانه ها بسیارند، ولی ما چندی از آنان را بر شماریم تا افراد بتوانند بوسیله ی آنها درستی ادعای محبت را از فریبکاری ها و حيله گری ها تشخیص دهند.

فصل (۹)

نشانه های دوستان خداوند

از جمله نشانه ها دوست داشتن مرگ است، چرا که راه وصول به لقای حبیب می باشد، و وقتی محب بداند که مشاهده و لقاء جز با رفتن به منزلگاه دائمی امکان ندارد و آن هم تنها از راه مرگ میسر است، بناچار شوق به مرگ درو پیدا می شود و سفر ازین منزلگاه به سرای محبوب یرو سنگین نباشد. و مرگ کلید رستگاری و دری است که از آن به منزل محبوب جانها وارد توان گشت و خداوند دوست داشتن و آرزو نمودنش را نشانه ی محبت و ولایت خود قرار داده و شرط درستی ادعای محبت خوانده است. و می فرماید^۹: «ای آنان که به یهودیت گرویدید، اگر برین باورید که شما دوستان خدائید نه دیگر مردمان، مرگ را آرزو کنید - اگر راستگوئید».

و همچنین تحمل درد کشته شدن در راهش را شرط درستی ادعای آمادگی شهادت دانسته و در برابر مدعیانی که می گفتند «ما خدا را دوست داریم»

۹- یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمتوا الموت ان کنتم صادقین. [سوره جمعه ۶۲/۶].

می فرماید^{۱۰}: «خداوند دوست می دارد آنان را که پیکار می کنند به صف در راه خدا»، و می فرماید^{۱۱}: «می رزمند در راه خدا، پس می کشند و کشته می شوند». و نشانه‌ی مرگ دوستی در انسان دوری گزیدن از وسائل دنیوی و روگردانی از انس گرفتن با مردمان و نفرت از شهوتها و بی اعتنائی به رسمهائی چون انس با اهل زمانه و رفتن به پیش حکام و سلاطین است و همچنین همعنان نشدن با کم سالان و جوانان و در پی همنشینی آنان و دیگر افراد خوشگذران و بی‌کاره نبودن، و دوری از کسانی که دلهایشان کشتگاه دنیا دوستی و لذت جوئی در دنیا است. چرا که همعنائی چنین کسان ماندگار شدن در دنیا را پیش انسان شیرین نماید و نسبت به مرگ ایجاد کینه کند.

و دیگر از نشانه‌ها تنهائی جوئی است و انس گیری با مناجات خدا و کتاب او و توجه به تهجد و غنیمت شمردن شب و صفائی که در آن با بریده شدن انسان از مشاغل دست می دهد. و کمترین مرتبه‌ی محبت لذت بردن از تنهائی با حبیب و عشق به مناجات با اوست، و اما آن که خواب و یا همصحبتی با اغیار را از مناجات حبیب لذیذتر می بیند چگونه ادعای محبتش را باور توان داشت.

و در داستان «برخ» — همان برده‌ی سیاهی که موسی (ع) بوسیله‌ی او باران طلبید — آمده است که خداوند تعالی به موسی (ع) فرمود: «برخ مرا بنده‌ی خوبی است، جز این که عیبی دارد». موسی (ع) عرض کرد: «پروردگار من! عیب او چیست؟». فرمود: «نسیم درختان او را جالب می نماید، و بدان آرامش می گیرد و کسی که مرا دوست می دارد به چیزی آرامش نگیرد».

پس نشانه‌ی محبت این است که تمامی عقل و فهم در لذت مناجات حبیب مستغرق گردد و با او انس گیرد، بطوری که با تنهائی و مناجات و اندیشه در بزرگی و جلال او همه‌ی غمها به فراموشی سپرده شود، و بلکه انس و دوستی

۱۰ — إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا. [سوره صف ۴/۶۱]

۱۱ — يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ. [سوره توبه ۱۱۱/۹]

قلب را آنچنان فرا گیرد که متوجه امور دنیا نگردد، تا مگر چند بار بگوش او فرو خوانند؛ همچون عاشق بیخودی که بزبان با مردم سخن گوید ولی در نهانگاه جان خویش با معشوق محشور است.

از برون در میان بازارم وزدرون خلوتیست بایارم

و دیگر از نشانه‌ها دائماً در راه دوست بودن و بوسیله‌ی نوافل تقرب به او جستن است، و پی جوئی آنچه که درجه‌ی او را نزد محبوب بالا برد، و همچنین مقدم داشتن خواستهای او بر خواهشهای خود.

چنین کس دانش و پاکی را جوید و از پیروی هوی دوری کند و لشکریان شیطان را که شهوت پرستان و دنیاجویانند دور کند، که دنیا کشور شیطان است.

پس آن که خدای را دوست دارد معصیت او نکند همچنان که ابن مبارک گوید:

خدا را عصیانگری و اظهار دوستی او می‌کنی. بجانم قسم که این کاری شگفت است.

اگر دوستیت راست بودی فرمانش می‌بردی، که دوست فرمانبر دوست خود باشد.

درینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا گناه به اصل محبت ضرری می‌رساند؟ در جواب باید گفت: که به اصل آن ضرری نمی‌رساند ولی با کامل شدن آن منافات دارد، چه بسیار دیده می‌شود بیمارانی که سلامتی خود را دوست می‌دارند ولی چیزهائی که به حالشان مضر است، می‌خورند؛ پس بمحض ارتکاب گناهی محبت خدائی از بین نمی‌رود، البته گناه، او را از کمال گرفتن محبت و می‌دارد. گویانکه گناه فراوان اصل محبت را از بین می‌برد، همچون نادانی فراوان که با اصل علم منافات دارد؛ و غرقه گشتن در شهوات، بطوری که بصورت مهر و زنگاری بر قلب گردد، مانع آن خواهد شد که صورت حق در آن مشاهده شود، که بعضی از اهل دل گفته‌اند: ایمان اگر در رویه‌ی قلب باشد

محبت شخص به خداوند متوسط خواهد بود، ولی اگر در ژرفنای قلب جای گیرد محبتی فراوان پیدا شود و معاصی ترک گردد.

دیگر از نشانه‌ها دوست داشتن علم و علماست، چه اگر کسی را دوست داریم، دوستدار آنان که توان احوال دوست از آنان پرسید و صفات و کارهای او را استفسار کرد نیز خواهیم بود.

و از نشانه‌ها، دوست داشتن علوم سماوی است، و دریافتن اینکه سیر نزولی سلسله‌ی اسباب به چه سان است، و عظام امور الهیه مانند عقول و نفوس کلیه چگونه اند.

و همچنین علم نفس آدمی، که گفته‌اند آن که نفس را شناسد حق را بشناسد، و همچنین کیفیت تشریح اعضای بدن و قوای نفس انسانی، و این که چگونه انسان از اسفل سافلین به اعلیٰ علین تواند رسید.

و تا زمانی که این دانشها که نردبانهای ترقی بسوی حَقِّد انسان را حاصل نشود چگونه به معرفت تواند رسید و بدون داشتن معرفت کی محبت حاصل آید. از این رو با وجود جهل به این معارف، ادعای محبت کامل داشتن نزد افراد دارای بینش دلیل واضحی بر دروغپردازی است.

دیگر از نشانه‌ها مهربان بودن با خلق خدا و بندگان اوست، و دشمنی با دشمنان خدا که کفار و ظالمان و گناهکاران و بدکارانند. با چنین کسان بسختی گرایید، همچنان که خداوند در وصف مؤمنین فرماید^{۱۲}: «سختگیران بر کفار و مهربانان میان خودند».

چرا که چون انسان کسی را دوست داشت خانه و خدمتکاران و کارهای او را نیز دوست خواهد داشت. و کسی که دشمنندی را دوست دارد تألیفات او

۱۲- اَشِدُّاْ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ رَحْمَةً لِّبَيْنِهِمْ. [سوره فتح ۴۸/۲۹]

را هم دوست خواهد داشت، و همه‌ی عالم تصنیف خدایند، و اجزای عالم و صور کائنات از حیوان و نبات نوشته‌های الهی اند که بر صفحات و اوراق قابلیت بقلم الهی نوشته شده و دیدگان از دیدن حرکت و سر قلم ناتوانند.

پس اگر کسی خدای را دوست بدارد، می باید همه چیز او را دوست داشته باشد، چرا که همه چیز ساخته‌ی اوست و عشق به علت از عشق به لوازم و آثار او جدا نتواند بود، بلکه دوست داشتن آثار با توجه به اینکه اینها آثار او یند همان دوست داشتن مؤثر است.

از همینجاست که محبت شخص به آثار و خلائق کم و یا بیش می شود، چرا که مقدار دوستیشان به نزدیک بودن و دور بودنشان از خدا مربوط خواهد بود. و کسی که اهل ایمان را دوست می دارد در حقیقت ایمان آنان را دوست می دارد، و برین ملاک محبت به مؤمنین باندازه‌ی درجات ایمان آنان خواهد بود. آن را که ایمان و شناختش به خدا بیشتر و محکمتر است بیشتر دوست می باید داشت، و اگر جزاین دیده شد دلالت خواهد کرد که سبب این محبت نه ایمان که چیز دیگری است.

گفتیم که محبت داشتن به اثر چیزی با توجه به اینکه این اثر آن مؤثر است همان محبت ورزی به مؤثر است. براین معنی درین آیه اشاره رفته است که می فرماید^{۱۳}: «اگر خدا را دوست می دارید مرا متابعت کنید که خدا دوستان بدارد»، و همچنین پیامبر اکرم (ص) فرماید: آن که مرا اطاعت کند خدای را اطاعت کرده است، و کسی که مرا دشمن بدارد خدای را دشمن داشته است».

راهنمایی

آن که محبتش نسبت به خدا کامل و دوستیش خالص گردد، دیگر حرکات و عبادات او با اغراض نفسانی آمیختگی نخواهد داشت؛ و این معنی جز با بدست

۱۳- إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. [سوره آل عمران ۳/۳۱]

آوردن معارف ربانی و حقائق الهی صورت نپذیرد، و این جمله نیز جز با از بین بردن موانع بچنگ نیاید.

غرض همان روگردانی از جلب توجه خلق و دوری گزیدن تام از رسوم زمانه است. چنین توفیقی تاحدی متوقف بر چشیدن عرفان است، چون آن که طعم شیرین معارف الهی را نچشیده، نمی‌تواند نیت خود را خالص کند و شهوت دوستی از قلب او بیرون نرود. حتی عبادتگر با تقوائی که در کمال عمل کوشاست و به ریاضات بدنی مشغول، اگر دارای معارف یقینی نبوده و کوشش او همراه با علوم الهی که به چگونگی عمل مربوط نمی‌شود، نباشد هنگام پرداختن به وظائف شرعی او را خلوص نیت میسر نگیرد، در صورتی که مقصود اصلی و غرض طبیعی از خلقت انسان خلوص نیت است. و این سینا در یکی از رسائلش گوید: «کاش می‌دانستم چگونه اینان شوق به خانه‌ی آخرت و خالق نخستین را دارند در صورتی که او را جز به وهم نشناخته‌اند».

پس لازم است کسی که می‌خواهد نوشابه‌ی محبتش از تیرگی‌ها پاک باشد و نیتش خالص گردد، از پی جوئی معارف یقینی روی نگرداند و گرنه از در آمیختگی اطاعت نفس و خدمت هوی و شرک خفی خالی نتواند بود؛ و کسی که حُب غیر خدا را با حب خدا در آمیزد، تنعم او در آخرت باندازه‌ی حُبش به خدا خواهد بود؛ چرا که نوشابه‌ی او را با مقداری از نوشابه‌ی مقربین بیامیزند، آنسان که خداوند در حق نیکان (ابرار) فرماید^{۱۴}: «ابرار در میان نعمتهایند»، پس از آن فرماید: «سیراب گردند از نوشابه‌ی ناب سربه مهر* مهر آن مشک است، و درین (و برای بدست آوردن این نعمت شایسته است تا) کوشندگان نهایت کوشش را بجای آرند* و آمیزه‌ی آن از تسنیم است، چشمه‌ای که مقربین بدان نوشند».

پس خوشبو ساز نوشابه‌ی ابرار آمیزه‌ای از نوشابه‌ی خالصی است که

۱۴- إِنْ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْمُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * غَنِيًّا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ. [سوره مطففین ۸۳/۲۲ و ۲۵-۲۸].

مقربین نوشند، و نوشابه کنایه از نعمتهای بهشت است.

پس هر مقدار محبت بنده به خدا خالص تر باشد و بندگی و احتیاج او بیشتر و فنای وجه هستیش در وجه هستی حق قوی تر، نوشابه‌ی نعمتش در آخرت صافتر خواهد بود؛ و آن که خداوند را بخاطر امید به نعمتهای بهشتی و حوریان و کاخها دوست می‌دارد، در بهشتش جای دهند تا هرگونه که خواهد از حورو غلمان تمتع گیرد؛ و آن که مقصدش رب العالمین است در نشستگاه صدق نزد ملوک مقتدر فرود آورده شود.

پس نیکان در بساتین به نزهت پردازند و در باغها با حورو غلمان متنعم باشند.

و مقربین که خانه — و نه صاحب خانه — را می‌جویند ملازم حضرت ربوبی گردند؛ دیدگان خود را سوی او دوخته و نعمتهای بهشتی را در برابر خالق بهشت و رضوان کوچک شمارند.

و ماده‌گرایان که وابستگان بدنهای خویشند، خواه فرمانبر باشند و یا عصیانگر، از شهود جمال و جلال حق دور خواهند بود و در دنیا و آخرت در اثر نادانی و کودنی که دارند به شهوات شکم و فرج پردازند.

و علمای بالله که از ناپاکیهای بشریت پاک شده‌اند در عشق جلال ازلی غوطه‌ورند، و در شمار ملائکه‌ی عقلیین و مهیمنین رقم خورده‌اند؛ از ینروست که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بیشترین اهل بهشت بُلّه هستند و (مرتبه‌ی) علیون صاحبان عقل راست»

و دیگر از نشانه‌های محبت خداست که محب را هیبت الهی فرا گیرد، و این پندار که دوستی با ترس نمی‌سازد خطاست زیرا میان ترس از خشم و عقاب، و ترس از شدت عظمت و جلال فرق بسیار است؛ خوفی که عقلها را به زیر سلطه‌ی خود گیرد و بینشهای قلبها و چشمها را بدهشت افکند، آنچنان که چشم خفاشان از دیدن نور آفتاب خیره شود.

وانگهی مجبین را ترسهای ویژه است که دیگران را نباشد و این ترسها را نیز اگر نسبت بهم بسنجیم بعضی از برخی دیگر ترسناکترند. وحشت‌زاتریشان ترس از دوری است، پس از آن ترس از حجاب، و از آن پس ترس از روگردانی است، آنگاه ترس از عتاب.

ترس از دوری، کسی را تواند بود که قلب او با قرب الفت گرفته و آن را چشیده و بدان متنعم گشته است، و ازین رو گفته اند آیه‌ای که در سوره‌ی هود سبب پیر شدن پیامبر اکرم (ص) گشت این آیه است ^{۱۵}: «آگاه باشید دور باد ثمود»، «آگاه باشید دور باد مدین همچنان که دور شد ثمود». سخن از دوری درین جا گواينکه در باره‌ی دور شده گان و مطرودان آمده است، لیکن ترس شنیدن آن مقربین را پیر می کند؛ ولی آن که بر سر سفره قرب نشستن نتوانسته، هرگز از ترس دوری نگرید.

پس از همه‌ی این ترسها، ترس از ایستائی و حرمان از بیش گیری است، آنچنان که اهل ظاهر را دامنگیر گشته است. و چون درجات قرب پایان ناپذیرند، سالک کوشا را نمی سزد که درجائی بایستد و قرب بیشتر نجوید، مثلاً چنین اندیشد: «که من از علوم کشفی آن مقدار که قلم را روشن کند دریافته‌ام، و از اخلاق نیکو بدان حد که عقل مرا پاک سازد کسب کرده‌ام، حال نفس مرا نیز حقی است». چنانچه کسی چنین فریبی خورد هرگز رستگاری نیابد، و به همین جهت است که حضرت پیامبر (ص) فرمود: «آن که دوزخش همسان باشد زیانکار است. و آن که امروزش بدتر از دیروزش باشد ملعون است».

و عقوبتی که نتیجه‌ی این ایستائی است در مورد عموم اهل ایمان و متوسطین از علماء سلب لذت مناجات از قلبهای ایشان در اثر شهوات دنیوی است؛ و در حدیث قدسی نیز وارد شده است: «در مورد عالمی که شهوات دنیا را

جر طاعت من مقدم دارد کمتر کاری که انجام دهم سلب لذت مناجات من است».

و این عقوبت در مورد خاصان و اهل مکاشفه بگونه ای دیگر است، وقتی که این ادعا از آنان شیوع یابد و در آنان آثار اعتماد بر مبادی لطف پیدا شود، دیگر بر حالا تشان چیزی افزون نگردد، و این مکرری پنهانی است که تنها آنان که قدمهائی استوار دارند از آن در امان باشند.

و پس از آن ترس از بی او آرامش گرفتن است. چون محبی که مدام پی یافتن است، می باید تا از زیادت خواهی دست برندارد و جز به لطف جدید تسلی نپذیرد، چون تسلی پذیرفتن سبب ایستائی و یا عقب گرد او خواهد بود. و آرامش بگونه ای در انسان نفوذ کند که خود متوجه نشود، همچنان که گاهی ناآرامی در او راه یابد و این ناآرامی را عللی پنهان و آسمانی است که بشر قدرت اطلاع بر آنها را ندارد، مگر آنان که خداشان مؤید داشته است. و چون خداوند کسی را غافل خواهد، آرامشی را که بر او وارد شده است از او پنهان دارد، در نتیجه او امیدوار بوده و ایستا بماند و بدین حسن ظن و یا فراگیری غفلت و هوی و فراموشی فریب خورد. اینها همه لشگریان شیطانند که گاهی بر سپاه ملائکه که عبارت از علم و عقل و ذکر و بیان باشند، پیروز گردند.

یکی از فضلا گوید: همچنان که خداوند را صفتی است که ظهورش هیجان آفرین است و این صفت از اوصاف لطف و رحمت و حکمت او بشمار می رود، همچنین او را صفتی است که چون تجلی کند آرامش ایجاد کند، مانند صفات قهر و عزت و استغنا، و چه بسا که این از مقدمات مکر و شقاوت و حرمان گردد.

و دیگر از نشانه ها پنهان داشتن محبت و اجتناب از ادعا و تبری از اظهار وجود محبت است، بخاطر بزرگ شماری محبوب و بزرگداری او و هیبت از او و غیرت بر سزاو. چرا که محبت سری از اسرار خداست در قلوب بندگانش؛

بندگان که در پرده‌های کتمان از دیدگان دورماندگان از خدا پنهانند، همچنان که در حدیثی در حق اینان آمده است: «اولیای من در زیر قبه‌ی منند، جز من آنان را نشناسد».

ویکی از عارفان گفته است: «دورترین مردم از او کسی است که از او بیشتر می‌گوید، گوئی که در هر چیزی به او کنایه می‌زند، و او را نزد همه کس بطور مصنوعی ذکر می‌کند؛ چنین کس مورد نفرت دوستداران و عالمان به خداوند تعالی است، در صورتی که بیشتر کسانی که درین روزگار به تصوف و عرفان تظاهر می‌نمایند و بزحمت خود را عارف می‌نمایانند، چنین اند».

پنداری، و رفع آن

اگر این شبهه پیش آید که محبت فزاینده سخن است، و آشکارسازی آن خوبی را آشکار کردن است، چرا آن را زشت شماریم؟

جواب چنین است که محبت خود ستوده است و آشکار شدن آن نیز ستوده خواهد بود، و آنچه زشت می‌نماید تظاهر به آن است؛ زیرا درین تظاهر است که ادعا و برتری جوئی جا می‌گیرد و محبت را می‌سزد که احوال و اسرار او دوستی پنهان او را جاسوس وار بنمایانند، نه سخنان و کارهای او. و محبت در پی آنست که فقط محبوب او دوستی او را بداند و این که بخواهد دیگران را نیز با خبر سازد، شرک در محبت خواهد بود و در آن خلل وارد سازد.

پس گفتار و کردار برای آشکار ساختن هر چه که باشد ناپسند است، مگر آنجا که هستی محبت چیره شود و زبان بسخن آید و اعضاء لرزش گیرند که چنین کس را درین حال ملامتی نیست.

یکی از محبین مکاشفه گر گوید:

«خدای را سی سال با اعمال قلبی و بدنی عبادت کردم، و از آنچه که در توان داشتم دریغ نکردم، تا چنین باورم شد که نزد خدا مقامی دارم».

آنگاه مطالبی از مکاشفات آیات سماوی در داستانی دراز گفته و در

پایان آن می گوید:

«به صفی از ملائکه رسیدم که شمار آنها به تعداد همگی آفریده های خداوند بود. از آنان پرسیدم: شما کیانید؟ گفتند: ما دوستان خدائیم که خدای را درینجا سیصد هزار سال است عبادت می کنیم، و هرگز چیزی جز او برقلب ما نگذشته است و کسی جز او را یاد نکرده ایم».

گوید:

«از کارهای خود خجل گشتم و آن عبادات را به کسی که وعده ی عذاب الهی حال او را فرا گرفته است بخشودم، تا مگر موجب سبک شدن عذاب او در جهنم گردد».

پس هرکه خویشان خود را که بنده و ذلیل است بشناسد و به پروردگار خود بدانسان که اوست، معرفت یابد، از او آنچنان که سزااست حیا کند و زبانش از ادعا لال باشد.

آری، حرکات و سکنات و قدمها و زفت و آمدهای او بر محبتش گواه باشند، آنچنان که غزالی صاحب احیاء علوم الدین از جنید نقل کند که گفته است:

استاد ما «سری» — رحمه الله — مریض شد، نه دوائی بردرد او شناختیم و نه علت آن را یافتیم. طبیب حاذقی را بما معرفی کردند و ما بول او را در شیشه ای به آن طبیب نشان دادیم. چون آن را دید با تأمل در آن می نگریست، آنگاه مرا گفت: «چنین می فهمم که بول عاشقی است».

جنید گوید: گوئی مرا برقی زد، بیهوش شدم و شیشه از دستم بیافتاد، پس از آن نزد سری بازگشتم و داستان را باو گفتم. تبسمی کرده گفت: «خدایش بکشد، چه بینشی دارد!».

گفتم: «ای استاد! آیا محبت از بول آشکار شود؟» گفت: «بله».

و یکبارنیز سری گفت: «اگر خواهم گویم چیزی جز دوستی او پوست روی استخوانم نخشکانده و بدن مرا آب نکرده است» آنگاه بیهوش گشت. و این بیهوشی نشانگر آنست که اظهار این سخن هنگام غلبه‌ی وجد بوده است.

دیگر از نشانه‌های پراج آنان، شناخت فرق میان «خواطر» و «وسوسه‌های شیطان» است، چرا که این شناخت بس پیچیده و باریک است و بطور کامل جز اهل ولایت و حکمت را میسر نباشد، که خداوند متعال فرماید^{۱۶}: «تقوا پیشه‌گان را چون طیفی از شیطان مس کند متذکر گردند و در لحظه بینش یابند (و شیاطین) برادرانشان را بگمراهی می‌کشند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند». چرا که محب دشمن را بشناسد و نقشه‌های او را بداند، و شیطان حيله‌ها و کیدهای پنهانی دارد که شناخت آن مخصوص علمائی است که حقائق اشیاء و مراتب وجود و درجات دوری و نزدیکی از حق معبود را بشناسند، و چگونگی فرارفتن بسوی عالم ملکوت و رهائی از منزل ناسوتی را بدانند. و شیطان در گمراه‌سازی کارهائی شگرف دارد، و هرکس را آنچنان که مناسب حال اوست بسوی گمراهی می‌کشانند. ولی برای هر کدام از علما و زهاد راهی ویژه دارد:

در مورد عالم، هرگاه که خواهد به علم خویش عمل کند و به ریاضت نفس کوشد، آمده و گوید: آیا همه‌ی دانشها را فرا گرفته‌ای که به عمل می‌پردازی، چرا باین سخن پیامبر گوش نمی‌داری که فرموده است «هرآینه یک فقیه بر شیطان سنگین‌تر از هزار عابد است» و در گوش او این آیه را فرو می‌خواند^{۱۷}: «آنان را که علم داده شده در جاتی است» و آیه‌ی دیگر را^{۱۸}: «و بگو پروردگارا علم مرا افزونتر گردان». نفس نیز با او هماهنگی کند، و صاحب

۱۶- إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ* وَ إِيَّاهُمْ يُمَدُّ وَنَهُم فِي الْعَمَلِ ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ. [سوره اعراف ۷/۲۰۱-۲۰۲]

۱۷- وَالَّذِينَ آوَوْا إِلَيْكُم مِّنَ الْعِلْمِ ذَرْجَاتٍ. [سوره مجادله ۵۸/۱۱]

خود را باندیشه «که در آینده چنین کنم» اندازد گوید: «روزها و سالها در پیش است، و تودر پایان عمر به عمل پردازی» تا ناگهان مرگش فرارسد. بزرگی گوید:

من در راه خدا مجاهدت کردم، شیطان فرامن آمد تا تنهائی و مجاهدتم را برهم زند، و گفت: «تو مردی عالم و پیرو آثار رسول اللهی (ص) و اگر در طلب آثار از مشایخ و حافظان احادیث پیامبر باشی برای توبهتر ازین است، و اگر برین مجاهدت مداومت کنی سندهای عالی حدیث بدست نیاری».

نزدیک بود فریب وسوسه ی او را بخورم که هاتقی مرا ندا داد: «آن را که خبرها را بی واسطه می شنود، حرام است با واسطه شنود»، و سخن شیخ محمد بن حسین سلمی بخاطرم آمد که در آخر عمر خود گفت: «از خداوند تعالی بخاطر دانشهای خود و از زخارف دنیا بخشش خواهم».

دانستم که آنچه بخاطرم رسیده بود وسوسه بوده است، آن را دور کردم، و آگاهی یافتم؛ پس به وسوسه ای دیگر گرائید: «که چه نیکو حیلست ها و وسوسه ها را می شناسی، اگر اینها را در نوشتاری فراهم آری و نامش «آنچه مرید را فرا می گیرد» نهی، از ذخائر آخرت تو خواهد بود، تا خداجویان بدان چنگ یازند و بوسیله ی آن از کیدهای شیطان رها گردند».

مدتی برین همت گماشتم، و بجمع اینها پرداختم، استادم مرا آگاه ساخت که اینها از کیدهای شیطان است تا وقت و ذکر و گرمی قلب را از توباز گیرد، پس بیدار گشتم و رها کردم.

حاصل اینکه شخص جهادگر را خواطر چون سیلی بنیان کن فراز آیند و در ابتدای کار او را لازم است که پرهیز کند، و در آخر کار خواطر را از هم باز

شناسد، که این خواطر پنج گروهند:

اول خاطر (از طرف) حق سبحانه، که خاطر اولین است، و آن خاطری است که پیش از خود علتی نداشته است و بدون سابقه در قلب خطور کند، و «خاطر حقش» گوئیم، که خود بر دو نوع است: نوعی خواطر که در بیداری به دل وارد می‌شوند ولی آن را مضطرب نمی‌کنند و به لرزه نمی‌افکنند و از جا نمی‌جنبانند، و از میان نمی‌برند، بلکه همیشه در قلب ثابت می‌مانند؛ و نوع دومی که آن را الهام می‌نامند، که خود برحق است و خاطری از (طرف) حق، خداوند فرماید^{۱۹}: «قسم به نفس، و آنچه که آن را تعادل بخشید، پس فجور و تقوایش را بوی الهام کرد» و حقیقت الهام علمی است که خداوند در قلب افاضه فرماید.

گروه دوم از خواطر، خاطر قلب است. آنگاه خطور کند که قلب از زیر سلطه‌ی شیاطین و هوای نفس رها شود، و به مشاهده‌ی ملکوت و حقائق معارف تهذیب گردد، و از خصال ناپسند و پست و گناهانی که بر قلبهای کافران و گنهکاران زنگار ایجاد می‌کند، خالص شود.

خداوند تعالی فرماید^{۲۰}: «هرگز، بلکه زنگار گشته بردلهاشان آنچه کسب می‌کردند». و در توصیف قلبهای مؤمنان فرماید^{۲۱}: «آنان که آنچه را انجام دهند در حالی عمل می‌کنند که قلبهاشان ترسان است که آنان بسوی پروردگار خود باز می‌گردند»؛ و فرماید^{۲۲}: «روزی که مال و فرزندان فایده نبخشد، مگر آن که قلبی پاک پیش خدا آورده است».

و همین خاطر است که رسول اکرم (ص) در حدیثی که روایت کرده‌اند بدان اشارت فرموده است: «از قلب خود نظرخواه و گرچه فتوا دهند گانت فتوا

۱۹- وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. [سوره شمس ۷/۹۱-۸]

۲۰- كَذَٰلِكَ رَأَىٰ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ. [سوره مطففین ۱۴/۸۳]

۲۱- وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ. [سوره مؤمنون]

[۶۰/۲۳]

۲۲- يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ آتَىٰ اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. [سوره شعراء ۸۸/۲۶-۸۹]

دهند»، و فرموده‌اند: «واگذار آنچه تو را به شک افکند در برابر آنچه در آن تردیدی نداری».

پس تشانه‌ی خاطر قلبی آنست که ضد آن بر قلب و یا بر اعضا ظاهر نشود و هیچ چیزی در مقابل آن نتواند ایستاد، و به همین جهت از بستگی های شک و شبهه رها بود.

سومین خاطر، خاطر ملکی است که همراه آن آرامش در قلبهای مؤمنان نازل گردد تا ایمانی بیشتر برایمانی که دارند، افزون کنند و این خاطر و خاطر قلب خیلی بهم نزدیکند، جز این که میانشان فرق باشد، و بهمین فرق اشارت رفته است در روایت که: «پیامبر (ص) بخشنده بود، و بیشترین بخشندگی را در ماه رمضان داشت، و آنگاه که جبرئیل، برو نازل می گشت تا قرآن را بر ایشان عرض نماید بخشش و گشاددستی او در نیکی ها از باد هوا رها تر می نمود».

چهارمین خاطر، خاطر شیطانی است که بسوی گمراهی می خواند و چون بسوی گناهی کشد از آن بسوی گناهی دیگر خواند، و او را درین راه هنرهای ظریفی است که به بعضی اشارت رفت.

پنجمین خاطر خاطر نفس است که دیوانه‌ای بی عقل را ماند و بلکه چون کودکی است که عقل و بینش ندارد و هر چه را هوس کند می طلبد و جز با بدست آوردن آن آرام نگیرد. همچون کودکی که پی گرد و بازی با دیگر کودکان است، و اگر عارف آنچه را مورد خواهش اوست بدهد جز به همان گرد و بازی رضا نشود.

و این خاطر مریدان را از همه سخت تر است، چرا که نفس چون سلطانی در داخل مملکت انسانی است که لشکریان قوای طبیعی و حیوانیش در لشکرگاه روح بخاری او جمعند، که جایگاه طبیعت و شهوت و غضب است؛ و او بخودی خود نابینائی است که پرتگاه را نمی بیند، و درست را از نادرست نمی شناسد، مگر اینکه پروردگارش به نور بینش روشنی بخشد و به لطف و حکمت و رحمت گسترده‌ی خود بینایش سازد، تا دشمنان را تواند دید.

آنگاه می بیند که ساختمان آدمی پر است از خوکهای حرص و دشمنی

سگ و پلنگ غضب و شهوت خران و گرسنگی گاو و وحیلهای شیطان و حقد و تلخی بخل. درینجاست که «نفس لَوَامِه» می‌گردد و خویش را بخاطر پایداری برین آرامش و در آمن پنداشتن خود ازین دشمنان ملامت می‌کند. پس در بیرون راندن از اندرون خویش طرحها می‌افکند، و چون ازین تخلیه فارغ شود و خانه را از ناپاکی‌ها پاک سازد، به شعبه‌های ایمان — که شمارشان بنا بر آنچه در روایت آمده است شصت و اندی است — زینت نماید.

چنین نفسی «نفس مطمئنه» می‌گردد و مصداق فرموده‌ی خداوند می‌شود^{۲۳}: «ای نفس مطمئنه راضی و مورد رضایت بسوی پروردگار خود باز گرد، پس در میان بندگان من درآی، و وارد بهشت من شو».

و این نفس همان روح عقلی و قلب معنوی است، جزاینکه حالات گوناگونی برای آن متصور است:

در حالت اول «نفس أماره‌ی بالسوء» (نفسی که بسوی زشتی می‌خواند) می‌باشد. و در حالت دوم همچنان که بیان شد «نفس لَوَامِه است». و در حالت سوم «نفس مُطمئنه» اش نامیم. درین حالت استقامت یافته و استوار می‌گردد، وقتی که آفتاب یقین برمی‌آید. و درین مرتبه «قلب» نامیده می‌شود که بعد از آن مرتبه‌ی «روح» است، همان مرتبه‌ی دیدن حقائق عقلی و مشاهده‌ی معارف الهی، و درین حال او را «نفس مُلهمه» گویند.

اینها شماری از نشانه‌های محییین خدای تعالی است که بطور خلاصه از کتابهای عرفا نقل کردیم، تا چون میزانی باشد آنان را که خواهند عارفان و ابداال و مقربین را از کسانی که خود را به آنان مانند می‌کنند، باز شناسند. کسانی که رهرو راه شهوت‌هایند و بسته‌ی زنجیرهای وابستگی‌ها و اسیر دست لشگریان شیطان؛ و از جوار انوار خداوندی و ملکوتیان مقدس او دور گشته و به فرمانبری ظلمات قوائی که به اسفل سافلین فروآندردند، گرویده‌اند.

۲۳ — بَيَّنَّا آيَاتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * إِذْ جَعَلِيَ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً * فَأَدْخَلَنِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخَلَنِي جَنَّاتِي. [سوره فجر ۸۹/۲۷-۳۰]

چقدر فرق است میان آن که در تاریکی ها سرگردان گشته و ابرهای قوای حسی و تحریکی میان او و آفتاب لاهوت حائل شده اند، و میان آن و الهی که انوار عزتش بدھشت افکنده اند. آنجا که ردای کبریا و جبروت گسترده است، دوستی را جز آنکس که به میداننش اندراست نشناسد و عشق را جز آن که لمسش می کند، در نیابد.

و حقیقت جویان را معلوم باد که این جهان عالم مغالطه و اشتباه است، همچنان که عالم انعکاس و سربه پائینی است. و درین عالم صدیق و زندیق به هم مشته شوند، و عالم نابغه و نادان شریر بهم مانند باشند؛ و برین سان میان دوستان خداوند که در انوار عظمت و جبروت او غرقه اند و میان دشمنانش که در جستجوی شهوات ناسوت جان می بازند، اشتباه افتد، و آن کس را امکان شناخت این اضداد و فرق نهادن میان آنان حاصل گردد که در بدست آوردن علوم حقیقی و معارف یقینی قدمی استوار داشته باشد، و نفس خود را — پس از تصفیه ی آن با ریاضات شرعی — بدینها کامل کرده و با مجاهدات عقلیش جلا بخشیده باشد، که انکشاف حقائق از هرطرف روسوی او آرد و حالِ هرحاضر و غائبی برو آشکار گردد.

و سپرھیز از این که ملاک خود را در تصدیق خیر و شر و فایده و ضرر و زیبائی و زشتی و سعادت و شقاوت مشاعر ظاهر قراردهی. که درین صورت خری دو پاخواهی بود که تنها دُمی کم دارد و فرق میان تو و او پیشانی پهن و ناخنهای عریض تو خواهد بود، چرا که حیوانات نیز این حسهای پنجگانه را دارند، و آنچه میان تو و آنها فرق ایجاد می کند سری خدائی و امانتی است که در ایام زندگی در تو بودیعت نهاده اند، همان امانتی که باآسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت ولی آنان بار آن نتوانستند کشید و از پذیرفتن آن هراسیدند.

پس درک آنچه که از عالم حس بیرون است درین عالم امکان نپذیرد، بلکه در عالمی دیگر باشد که جای این سراسر است، و تو باداشتن آن از خران و دیگر حیوانات فرق پیدا کرده ای.

کسی که ازین معنی غافل ماند و او را بیکاره گذارد و به مرتبه‌ی حیوانات قناعت ورزد و از مرز محسوسات نگذرد، اوست که در اثر عاطل گذاشتن نفس خود را بهلاکت افکنده است و در اثر اعراض از آن فراموش کرده است. پس همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند، در نتیجه اوهم آنان را (از یاد) نفسشان بفراموشی افکنده است.

و آن که جز محسوسات حسی را نشناسد خدا را فراموش کرده است، چرا که واجب تعالی را به حس درنتوان یافت، برین ملاک آن که خدا را فراموش کند، خدا نیز لاجرم نفس او را فراموش او ساخته است. و آن که به درجه‌ی حیوانات فرود آید، فرا رفتن براق ملأ اعلی را واگذارد و در امانتی که خداوند در او بودیعت نهاده و برو انعام داشته است، خیانت ورزیده و خود را در معرض خشم وی قرار داده است؛ و حال او بدتر از حیوانات خواهد بود، چرا که حیوانات به مرگ خلاصی یابند و اما نزد این شخص امانتی است که بناچار باید به سپارنده‌ی آن بازگردانده شود، چرا که بازگشت گاه امانت سوی اوست.

این امانت چون خورشید درخشانی است که بدین قالب فانی فرو افتاده و از او غروب کرده است، و بناچار آنگاه که این قالب خراب گردد از غروبگاه خود برآید و بسوی آفریننده‌اش باز گردد— بصورتی تاریک و گرفته، و یا بگونه‌ای درخشان و پرتوافکن—.

آن که درخشان و پرتوافکن بود از حضرت ربوبی محبوب نباشد و آن که تاریک گشته نیز بسوی حضرتش باز گردد، چرا که بازگشت همه سوی اوست، جزین که چنین کس سرش از طرف اعلی علین بطرف اسفل سافلین برگشته است؛ همچنان که درین آیه فرماید^{۲۴}: «و اگر می دیدی آنگاه که مجرمین نزد پروردگار خود سربه پائین اند» روشن می گردد که آنان نزد پروردگار خویش اند لیکن سربه پائین و نحوست گرفته، روی‌ها به پشت برگشته و سرها از فراز ارواح

بطرف فرود اشباح پائین رفته است. و این است فرقان خداوند در باره آن کس که
 از توفیقش محروم سازد و به راه خویشش زهنمون نشود.
 بخدا پناه می بریم از گمراهی و گمسازی و فرو افتادن در مزبله های
 نادانی.

گفتار سوم

صفات نیکان و اهل عمل که
کم مرتبه تر از مقرینند .

فصل [۱]

چگونه به این منازل توان رسید

گواینکه تصفیه را راههای مختلفی است ولی همگی منحصر در بر پا داشتن وظائف عبادت، و دوام بر رسوم عدالت، و نابود کردن وسوسه هابند.

پایه ی اولین، بر تهذیب اخلاق و استحکام ملکه هاست، و بنای دومین بر رسوم بندگی و ادای شکر نعمتهای ربوبی و عطایای خداوندی، و بنای سومین بر ترک چیزهایی است که با آن انس گرفته ایم و دور افکندن لذتخواهی ها.

و هیچیک ازین سه راه بتنهائی به آخر نرسد، و ره پیمائی در هر کدام جز با سلوک در دوراه دیگر امکان نپذیرد، همچنان که هیچیک جز با اشتیاق به معبود حقیقی و خیر محض استقامت نگیرد، و شوق به اونیز پیش از شناختش ممکن نگردد.

بعلاوه اینکه هدف از سلوک و حرکت نیز جز شناخت اونیست، پس معرفت و شناخت نقطه ی آغاز و پایان و محرک و نتیجه است؛ معرفت است که از نظر علم و ایمان در آغاز قرار گرفته، و از نظر شهود و عیان در پایان.

و هراندازه معرفت از نظر جلا و آشکاری شدت گیرد، شوق نیز تندی و

قوت پذیرد و حرکت و کوشش بیش شود، و هر مقدار شوق قوت گیرد و حرکت افزون شود معرفت کشف و آشکاری بیشتری پذیرد، تا آنجا که پایان حرکت برین دایره به نقطه‌ی آغازین آن رسد، و در میان چیزی از عارف و معرفت باقی نماند، و تنها همان معروف ماند. و مشتاق و شوقی نباشد و فقط مشتاق الیه بماند، و سالک و سلوکی در میان نباشد و مقصود ماند و بس.

اول عین آخر شود، و نهان عین آشکار، و وجود در موجود و معبود انحصار گیرد، و شهود بر واقعیت هستی مطابق گردد، تا وسوسه‌های وهم گمراه ساز و خیال خود گمراه نابود شود، و وسوسه‌هایی که موجب اثبات کثرت و دوئیت در واجب حق متعال می‌گردند.

فصل [۲]

عشق و شوق چگونه اند

گویند که گرفتاران غرقاب عالم اجسام، و چراکنان در چراگاه چهار پایان صفت والای عشق بازی را منکرند همچون گروهی که خود را به علم کلام منتسب دانند، لیکن انبیاء و اولیاء — که درود خداوند بر آنان باد — و همچنین دانشمندانی که از مزبله‌های نادانان فرا رفته‌اند آن را کعبه‌ی آرزوها و قبله‌ی خواستها و غرض از جمیع کرده‌های خود قرار داده‌اند.

ازینروست که در آیات و احادیث فراوانی ذکر محبت و عشق رفته است، و کلمات دانشمندان و فضیای مورد اعتماد، و افراد صاحب بینش پراز توصیف عشاق الهی است، کسانی که از خود بیخود گشته و مشتاق جمال رب العالمینند.

و حکمای متأله — قدس الله انوارهم — گفته‌اند که محبت خدا در همه‌ی وجودات — حتی جمادات و نباتات — ساری است، و همچنین نظر داده‌اند که

طلب و حرکت وی را بسوی مقصود تأمین کند تا دنیای هستی انتظام گیرد و کوشش و طلب حق معبود دوام پذیرد.

و هر چیزی - خواه کامل و یا ناقص - با اراده و یا بی اراده دارای عشقی جبلی و شوقی غریزی و حرکتی ذاتی به طلب حق است، و آسمانها و زمین برین عشق در حرکت و سکونند. و غایت و مقصد ازین سیر و ثبات جز آفریننده‌ی آسمان و زمین و بسوی او نزدیک گشتن نیست، که بآنان فرموده^۲: «بیائید بفرمان و یا باکراه. گفتند: بفرمان آمدیم».

پس روشن شد که هر چیزی را بگونه‌ای عبادتی ذاتی و بندگی مخصوص است. و در راه تبدیل صفت نقص خود به کمال می باشد. لیکن ازین میان انسان را داستانی دیگر است و خصوصیتی که از میان همه تنها او آن را داراست، زیرا او را داعیه‌های خیال و وهم همراه، و با عقل و ذات او درگیرند. مزاحمانی از قوای شهوت و غضب نیز سر راه سلوک جبلی او را گرفته اند تا او را از عهد ازلی خود بازش گردانند، ازینروست که نیاز به رهبری دیگری دارد و کمک‌هایی که از بیرون ذات او باید رسد؛ و برای رفع این نیازست که خداوند برو تفضلی بزرگ فرموده و پیامبر منذری بسوی او فرستاده است و کتابی بیانگر برو نازل فرموده است، تا چون دیگر حیوانات اسیر دست شهوتها نباشد و در آنزمان که قوا و آلات باهم درگیر می شوند عاجز و مضطر نماند، و بوسیله‌ی این هدایت و تعلیم آن عهد قدیم را که بفراموشی سپرده یاد آرد و به عشق معبود حکیم علیم گراید.

فصل [۱۳]

مبدء اعمال صالحه عشق به

باری تعالی و شوق لقای اوست

محبت باری سبحانه و شوق لقای او گواينکه در همه‌ی موجودات ساری است، حتی جمادات و نباتات نیز از آن خالی نیستند، لیکن این طلب لقاء در هر

۲- اٰتٰیٰ طٰوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اٰتٰیٰنَا طٰاْعِیْنَ. [سوره فصلت ۴۱/۱۱]

موجودی ایجاب می کند که خود را به موجود برتر نزدیک سازد. این نظم و ترتیب میان عالی و سافل و شریف و خسیس وجود دارد و بعضی ازین موجودات خود هدف برای دیگری هستند تا به آخرین هدف و برترین مقصود منتهی شود.

مثلاً جماد گواینکه طالب حقتعالی است، لکن درین راه بسوی روئیدن حرکت می کند و روئیدنیها بسوی حیوان گشتن و حیوان بسوی انسان و انسان ناقص بدنبال انسان کامل شدن و این کاملتر بسوی کاملتر از خود و شریف پی شریفترا تا به هدف اعلی برسند.

این درجه بندی و تجدد در طلب مبدء متعال در تمامی کائنات دیده می شود، چرا که می بینیم بخشی خوراک بخشی دیگرند و آماده تا وسیله ای در طلب کمال قرار گیرند و در مراتب عمل و عکس العمل ها بکار گرفته شوند. پس هر کدام از کائنات مسخر عشق چیزی است که بسوی آنست و وابسته ی شوق مقصودی خاص باشد، مگر آخرین مرتبه ی انسانی که خواسته ی او چیزی کم مرتبه نیست و مورد رغبت او محبوبی پست نمی باشد.

پس اوست نتیجه ی عالم هستی میان زنجیره ی موجودات که رو بسوی معادند؛ او نتیجه ی ایجادست و بناچار طلب حق و نزدیک شدن به حق از آن او خواهد بود و نه دیگری. پس حرکات و عبادات او منحصر در کیفیت توجه بسوی حق و نزدیک شدن به او می باشد.

و عمل صالح آنست که مقصود بدان و در آن حق سبحانه باشد — و نه چیز دیگری چون درجه ای از درجات دنیا و یا آخرت — و این معنی جز از طرف کسی که خدا را براستی دوست می دارد، متصور نیست. ازین روح تعالی جزای عمل و هدف کوشش او خواهد بود. این چنین کس را چاره ای نیست که شهوت خود را از غیر حق — هر که باشد — ببرد، و رغبت خود را از ماسوای خدا — هر ماسوائی باشد — باطل گرداند، حتی اگر خویشتن خودش باشد. ما نا که این سالک نفس خود را در راه خدا اعدام نموده است، و آنچنان که سزااست در راه خدا جهاد کرده است، پس غرض او از خویشتن خود و خونبهای قتلی که انجام داده است حق

تعالی خواهد بود. و بهمین معنی نیز در حدیث قدسی اشارت رفته است.^۳
 پس دانسته شد هر حرکت و هر عبادتی که عشق باری تعالی و شوق به او
 برانگیزاننده‌ی آن نباشد، ناقص است و به هدف نهائی نمی رسد، بلکه هدف از
 آن یا چیزی است وهمی و یا خیالی و یا ظنی که هیچیک انسان را به هیچ مقدار
 از حق بی نیاز نتوانند ساخت، همچنان که فرموده‌ی خداوند برین معنی گواه است
 که^۴: «بیشترین آنان جز پندار را پیرو نیستند، و پندار چیزی را از حق بی نیاز
 نگرداند».

فصل [۴]

تنها عارف است که خداوند را عبادت
 می کند

غیر عارف بندگان این و آن و جویندگان هوی و دلخواه‌های خودند،
 ازین رو عبادت و زهد آنان چیزی جز دادوستد نیست که متاعی کم بها را با
 چیزی کم ارزش عوض می کنند، و اندکی را در برابر ناچیزی می دهند، و یا
 فانی را در برابر فانی دیگر.

چرا که هر مطلوبی در عالم ممکنات — بحکم ممکن بودنش — از حیث
 امکان ذاتی خود باطل است، و نه از حیث وجه الله بودنش،^۵ و عارف با حرکات
 و سکونات خود جز وجه الله را نمی جوید، و غیر از رضای او نمی خواهد. هرکاری

۳- ... وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَأَنَا ذُبُّهُ.

۴- وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا. [سوره یونس ۳۶/۱۰]

۵- حکما مفاهیم را هنگام سنجش با وجود به سه بخش تقسیم می کنند: ۱- قسمی که
 اقتضای ذات وی هستی است و واجب نامیده می شود. ۲- قسمی که اقتضای ذات او نیستی است
 که ممتنع نامیدند ۳۰- قسمی که ذات آن نسبت به وجود و عدم اقتضائی ندارد و چنانچه از طرف
 علتی ایجاب گردد، وجود می یابد؛ این قسم را ممکن می نامند و همچنانکه از تعریف آن پیداست
 چون ذات او اقتضای وجود ندارد پس با توجه به ذات خودش فانی است و چون نسبت به علت
 موجب اش سنجیده شود وجود می یابد. این وجود وجهی از وجوه علت اوست و جلوه‌ای از نورش و
 همین است که باقی است: وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ

که انجام می دهد و یا از انجامش خودداری می کند و در همه ی عبادتها و حرکتهای و سکونها و خلوتها و جلوتها و تنهایی ها و با مردم بودن و مشغول بودن و مشغول نبودنهایش در جستجوی نزدیک گشتن به اوست، و عاشق و شوق مند اوست و ماسوايش نزد عارف حکیم هیچ و باطل است، و توجه و قصد او جز برای کسی که او را به پروردگار حق نزدیک گرداند، معطوف نگردد.

عارف اگر پیامبران - درود خداوند بر همه ی آنان باد - را دوست می دارد تنها ازین جهت است که آنان پیام آوران اویند و فرستادگان محبوب حقیقی. و اگر کسی پیام آوری را بخاطر آن که پیام آور کسی است دوست بدارد، در واقع محبوب راستین او کسی جز پیام دهنده نیست، و محبت به شخص پیام آور طفیلی همین محبت است؛ و بدین معنی اشارتست کلام معجز نظام نبوی (ص): «کسی که مرا فرمان برد خدای را فرمان برده است».

دوست داشتن اولیاء و علماء و مؤمنان نیز همین حکم را داراست، چرا که تمامی اینها از آن جهت محبوب عارفند که ارتباط و انتسابی به معرفت حق دارند، و نه از حیث ذوات خودشان که بطور مستقل از ذات احدی منظور شوند. بنابراین محبت عارف به هر چیزی و هر کسی برگشت به محبت او به خدا می نماید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

لیکن چنین تصویری در حق غیر عارف معنی ندارد، چرا که چون او را نشناسد شوق و قصد تقریبی هم بسوی او نخواهد داشت، و چون محبت به خداوند در حق او تصور ندارد، محبت داشتن به شخص دیگری بخاطر خدا نیز در باره ی او تصور نخواهد داشت.

اگر او ادعای محبت به همکیشان خود را دارد نه بخاطر محبتش به خداست، بلکه امر دیگری مانند انس جوئی و الفت گرفتن به چیزهایی است که از کودکی از اطرافیان و آموزگاران فرا گرفته است. و محبت خالص و بدون شرک جز در باره ی خداوند تعالی متصور نیست، و به چنین کسان اشارت شده

است در آیه ی کریمه^۶: «بزودی خداوند گروهی را بیاورد که آنان را دوست باشد، و آنان او را دوست بدارند»:

فتادگان سرکوی دوست بسیارند ولیکن از سرکوی چومن فتاده نخواست
 پس دیگران — چه آنان که پی شهوات دنیوی هستند و چه آنان که
 لذت‌های آخرت را جویانند — چون با عارف سنجیده شوند مانند حشرات و
 حیواناتی هستند که آنان را با بشر بسنجیم، چرا که همت آنان مصروف در شکم و
 غرائز جنسیشان می باشد و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «آن که از شر فرج و
 شکم و زبان خود در امان ماند از تمامی شر در امان است».

ازین کلام حکمت نظام روشن گشت که کسی جز عارف را ذات مجرد
 نشده است، و کاملاً از شرور شهوتها و آفات مادی خلاصی نیافته است.

فصل ۱۵

عبادات جاذب سودهای روحانی و چاره گرامراض نفسانیند

همچنان که اشاره شد پروردگار علیم قدیر ساختار انسان را از دو بخش
 قرار داده است: جسم و روح، تاریکی و روشنی، گرفتگی و صفا، ظاهر و
 باطن. و افراد تیزبین و هشیار که دارای عقل و درایتی باشند می توانند از ظاهر
 انسان به باطن او پی برند و با دیدن صورت او از ضمیرش آگاه گردند و بسیاری از
 صفات و خویهای وی را دریابند.

می بینیم بدن انسان دارای حالتی ترکیبی است که چون از اعتدال خارج
 نگردد و از راستی به کژی نگراید، تندرستیش برجای ماند و قوا و اعضای وی به
 امر پروردگار به کارهای خود مشغول باشند، و چون از اعتدال بیرون شود به مرض
 و فساد و استیصال کشیده شود.

روح انسانی نیز دارای چنین وضعی است، یعنی اگر در صفات باطنی و

۶- فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. [سوره مائده ۵/۵۴]

اخلاق نفسانی از میانه روی در اخلاق و صفات شهوی و فکری خارج شود و به افراط یا تفریط گراید در معرض امراض باطنی و زشتی‌ها و گناهان قرار گیرد، که چون باطن انسانی را فرا گیرند قوام روح او را فاسد گردانند و موجب هلاک اخروی و عذاب همیشگی گردند. به خداوند بزرگ از چنین وضعی پناه می‌بریم. بطوری که می‌دانیم خوردنیها و نوشیدنیها و دواهایی که انسان برای ادامه‌ی زندگی بدنی خود آنها را مصرف می‌کند پنج بخشند: یعنی یا مفیدند و مصلح؛ و یا زیان‌آور و فسادگر. و هر کدام ازین دو بخش خود دونوعند: آن که مفید است یا خوردن آن کاملاً ضروری است، و نخوردن آن موجب زیانها و مفسد و امراضی است که علاج نپذیرند؛ و یا چیزهایی هستند که صرف آنها موجب تقویت و نفع بدن و ملائم مزاج انسانی است، ولی عدم استفاده از آنها ضرری را ایجاد نمی‌کند.

همچنین بخش مضر نیز دونوع است: یادوری از آن لازم است و مصرف آن موجب هلاکت و مرگ و امراض لاعلاج است؛ و یا آن که ترک آن واجب نیست — گویانکه صرف آن بی ضرر نخواهد بود.

تا اینجا چهار قسم ذکر شد، قسم پنجمی نیز وجود دارد که در صرف آنها نه فایده و نه زیان هیچکدام وجود ندارد، و استفاده از آنها نسبت به نفع و ضرر یکسان است.

کارهای انسان نیز در سنجش تأثیر آنها نسبت به فطرت اصلی وی — که در زبان شریعت فطرت اصلی روح انسانی نامیده می‌شود — چنین نسبت‌هایی را دارند.

یعنی روح انسان در اصل خود حالتی دارد که آن سخنگوی که گفتار وی نشان «لاینطق عن الهوی» داشت از آن حالت چنین تعبیر فرموده است: «هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود»؛ پس تا زمانی که این لطیفه‌ی قدسی بر صفای نخستین و حالت اصلی خود پای دارد، منزلگاه تابشهای انوار هدایت روحانی و در معرض وزش نسیم سعادهای قدسی است و همواره گرایش و توجه وی با کمک

الهامات ربانی و خواطر اخروی بسوی بهشت برین و عوالم ملکوتی است و همت خود را تنها بر تکمیل ذات خویش و بدست آوردن ملکات گمارد تا ازین راه به سعادت برترین و همسایگی صومعه نشینان قدسی رسد.

و اگر - العیاذ بالله - از فطرت اصلی و سلامت اولی خود انحراف گیرد و به جهت نادرستی عقیده و یا فراگیری امراض نفسانی و یا ارتکاب اعمال زشت فساد پذیرد، و بشهوتها و لذتهای باطل و دنیای پست و بسوی زمین گراید، تا منزلت پست و ریاست این جهان بدست آرد، و بر همگان خود درین زندان سرای برتری یابد، بی توجه به اینکه این خانه زندان نیکان است و زندانی را باید تا در پی خلاصی از زندان باشد نه پی فرماندهی زندانیان و سربر سر گذاشتن با آنان، درینجاست که چنین کسی غرفه‌ی دریا‌های نادانی می شود؛ امواج خواهشهای نفسانی او را فرو کوبند و لشکریان و سوسه‌های شیطانی بروتک آورند. دریا‌بانهای حیرت و گمراهی این سو و آن سو شود و در صحرای نفهمی و فریب مضطرب ماند.

به خدا پناه بریم از خذلانی که غفرانی آن را تدارک ننماید.

فصل ۱۶

توضیح بیشتر در کیفیت تناسب ظاهر و باطن و غذاهای جسمانی و روحانی

شاید از آنچه تا کنون گفته شد روشن شده باشد همچنان که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها نسبت به سلامتی و طبیعت مزاج انسانی پنج طبقه اند و پنج حالت دارند، کارهای نفس انسان و افکار او که در پنهان یا آشکار ازو بظهور می رسند در سنجش با فطرت اصلی وی، بحکم اوضاع شرایع و قوانین الهی یا بحسب ذات و صفات عقلی او - آنچنان که بعضی گفته اند - دارای پنج وجه می باشند.

تحقیق این سخن و شناخت خواص هرکاری و اطلاع کامل بر آن از دقت در گفتار و کردار پاکان از انبیاء و اولیاء روشن گردد، چه اینان دانش خود را از عالم وحی و الهام فرا می گیرند و به امت می رسانند تا آنان را آگاهی بخشند،

چرا که عقل و فکر آنان از شناخت خاصیت هرفکر و کار و سخن و نیت عاجز است.

پس علت اینکه در شریعت «قوانین» مقرر گشته اند واقعیت نفس الامری آنهاست، نه اینکه — چنانچه عده ای پندارند — تنها جنبه ی قراردادی داشته باشند. و این اسرار را تنها افراد کامل درک توانند کرد و کسی را جز آنان چنین توانی نیست؛ و آن احکامی که در هیچ زمان و حالی نسخ در آنان راه نیافته است خصوصیت بیشتری درین جنبه دارند.

پس بخشی از کردار و گفتار بگونه ای است که بجا آوردن آن در کسب سعادت آخرت مفید و نتیجه بخش در نجات جاودانی است. آن کس که خلقت باطنی او را انحرافی نیست و به حد سلوک معنوی و سیر اخروی رسیده است و او را عاقل بالغ می نامند و مکلف گویند، او را سزد که چنین کارهائی را آنچنان که باید بجای آرد و هرگز بدون داشتن عذری شرعی اقدام به ترک آنها نکند چنین اعمالی «واجب» نامیده می شوند.

و بخشی دیگر از کارها چنانند که پرداختن به آنها در پی خود تقرب بسوی خداوند متعال را آرند و جایگاه بنده را پیش خداوند متعال بالا برند و او را ستوده گردانند؛ ولیکن با این همه ترک آنها ملامت را نسزد و ضرری بدنبال نیارد، چنین کردارهایی را «مستحب» نامند.

و بخشی ازین اعمال گوهر نفس را کدر کنند و مستلزم کدورت باطن شوند و مکلف را هرگز نمی شاید که به گرد آنها گردد و در پرداختن به آنها جرئت ورزد، چنین کارهائی را «حرام» گویند.

پاره ای دیگر از کردارها اگر انجام داده شوند مکلف را مذمت و عتابی لازم نیاید، ولی رو گردانی از آنها موجب ستودگی و شکرگزاری گردد، چنین کارها را «مکروه» گوئیم.

گروهی دیگر می مانند که انجام و یا ترک آنها زیان و یا سودی نرساند، و هیچکدام ازین دو طرف را عقل و یا شرع نستوده اند، و عامل را ستایش و یا

نکوهشی لازم نیاید، چنین اعمالی را «مباح» گویند.

این احکام که به حسب تقسیم عقلی و شرعی به پنج قسم منحصر شد هم در کردار ظاهر صدق کنند و هم در اعمال باطنی. آنچه را که به کردار ظاهری مربوط می گردد فقهاء — شکرالله سعيهم — جمع آورده و علمی را بنام «فقه» تدوین نموده اند. و بخش مربوط به اعمال باطنی و تحصیل معارف یقینی و بدست آوردن علوم کشفی الهی را علمای باطن متصدی شده و بر درجات آن صعود نموده اند و مقداری از آنها را آشکارا ساخته و مقداری را پنهان داشته اند.

و توان گفت که این احکام پنجگانه در هر امری، حتی در تجارت و یا بدست آوردن چیزی و یا رها گشتن از چیزی — دینی و یا دنیائی، ظاهری و یا باطنی، کوچک و یا بزرگ — جریان دارند.

پس مقصود شریعت ظاهری پاکسازی ظاهر از ناپاکی های جسمانی و واداشتن انسان به کارها و عباداتی است که اعضایش را به خضوع و اداری و او را به ترک لذتها ملزم گرداند و وادار به دادن صدقات به فقرا و مساکین کند، و شمار اهل ایمان را در اثر زناشوئی هابیش، و شمار کافران و منافقان و مفسدان را با تشریع جهاد کم کند، و حدود را جاری سازد، و ظالمان و گناهکاران را بوسیله ی دیه ها و تعزیرها اصلاح کند — تا نظام حفظ شود و مردمان چون چهار پایان رها و یله نباشند —.

و مقصود شریعت عملی باطنی، پاکسازی باطن است از زشتی ها و تاریکی های باطنی و تصفیه نمودن آن از صفات حیوانی شهوی و غضبی همچون تحصیل خواستهای شهوانی و برتری جوئیها بر دیگران، و همچنین پاکسازی از وسوسه های شیطانی، چون مکر و حقه بازی و طرح ریزی برای بدست آوردن چیزهای فانی.

و غرض شریعت علمی باطنی پاکسازی جهت والای نفس و قوه ی عقلی

از باورداشتهای فاسد و نادانی است و خالی نمودن آن از احکام دروغین وهمی و جلا دادن آن بوسیله‌ی عقیده‌های حق و یقینی دائمی و ضروری. و یا بوسیله‌ی نصیحت گوئی‌های خطابی برای کسانی که کمال علمی را دارا نیستند. و حتی گاهی چنین مطالب بوسیله‌ی مقدماتی مشهور و مورد قبول عامه بدست آیند.

اولین را «شریعت» نامند و دومین را «طریقت» و سومین را «حقیقت». و غرض اصلی از همه سوق خلق است به جوار خدای متعال و قرار دادن آنان در شمار مقربان او. و اشاره شد که هر پنج قسم از احکام در تمامی این سه بخش روا باشند؛ کیفیت جریان درد و قسم اول (شریعت و طریقت) آشکار است، و در قسم سوم برهان در مقابل واجب آید و سفسطه در برابر حرام و خطابه همچون مستحب است و شعر برابر مکروه و جدل در مقابل مباح خواهد بود.

تکمیل سخن

مقصود اصلی از وضع قوانین الهی بطوری که گفتیم سوق دادن آفریدگان به جوار الله تعالی است و رساندن آنان به معرفت ذات او، و رها سازی ایشان از صفات نکوهیده و خوی‌های ناپسند که موجب وابستگی ذات آنان به امور پست و ایستایشان در مراتب دوری و حرمان و خذلان می‌گردد.

بنابراین لازم است اختلافی در اصول شرایع حقّه و ادیان الهیه، وجود نداشته باشد و کلیات احکام و معظّمات اوامر و نواهی را نسخ و تغییری روی ندهد، همچنان که در این آیه فرماید^۷: «(خداوند) آئینی را برای شما مقرر فرمود آنچه که نوح را بدان سفارش نمود، و آنچه که برتو وحی کردیم و آنچه که سفارش کردیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی را که دین خدا را بر پا دارید و هرگز در آن پراکنده نگردید». و همچنین در نقل سخنان مؤمنین در باره ملائکه و کتابها و پیامبرانش فرماید^۸: «میان هیچکدام از فرستادگانش جدائی نمی‌افکنیم».

۷- سَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ. (سوره شوری ۱۳/۴۲)

۸- لَا تَفَرِّقُوا بَيْنَ آخِذٍ مِنْ رُسُلِهِ. [سوره بقره ۲/۲۹۰]

پس اختلافاتی که در علم کلام و فقه در کلیات امور و احکام وجود داشته باشد - نه در فروع جزئی که امکان تغییر و نسخ در آنها موجود است - در اثر کوتاهی کوشش پژوهشگران در جستجوی حقائق و عدم ورودشان در هرکاری از راه و جهت مخصوص آن است. چرا که راه بدست آوردن یقین در کشف حقائق دینی و رموز نبوی بحثهای کلامی و مجادله نیست، بلکه راه تحصیل علوم باطنی و کشفی است، و همچنین ترک آنچه که انس بدان مردمان را دلخواه است و رها کردن ملائمت دنیوی و دل کردن از جلب توجه خلق و شهرت یابی نزد فرمانروایان است.

و خلاصه‌ی سخن متحقق گشتن به زهد حقیقی از دنیا و دنیا داران و مال و مقام آن. و فتنه‌ی مقام بزرگتر از مال است، و فسادى که در اثر دوست داشتن جای گیری در قلبها با بکارگیری علم و صلاح حاصل می شود بیش از حب فرمانروائی بر ابدان با واسطه قرار دادن زور و قدرت است؛ چرا که بیشتر مجادلات و مباحثات کلامی ازین مسیر برخیزند و سرچشمه‌ی معارضات و منازعات فقهی همین است، چون منشأ آنها شهرت جوئی و نفوذیابی در بلاد است و آقائی و تسلط داشتن بر بندگان، و آرزوهای دورودراز و در آرزوی ماندگار گشتن و بدین زندگی راضی شدن و از رضوان خداوند متعال در روز معاد درگذشتن است.

توضیح بیشتر

روش مذکور را بیشتر متکلمین پیش گرفته اند، چه که مردم پسند است و موجب توجه عوام بطرف آنان گردد. عوام الناسی که بیشتر و بلکه جملگی شان فاقد قدرت فراروی به عالم بالاینده و به زندگی دنیائی رضا گشته و چون چهار پایان با آن آرامش پذیرفته اند:

ددودام راه به معراج نیست سرخوک شایسته‌ی تاج نیست

سلوک چنین روشی هرگز کسی را به هدف اخروی نرساند، گویانکه عمرها در آن بگذارند. و می بینیم که این چنین رهروان روزها و شبهای خود را

بدون نتیجه گیری در آن صرف کرده اند، نه باطلی را منهدم و نه حقی را پایه گذاشتند و نه سیئه ای را به حسنه ای تبدیل نموده و نه ظاهری را بخاطر تهذیب باطنی رها کرده اند، بلکه هر چه بیشتر درین روش فرو رفته و مهارت افزونتری در تحصیل آن بدست آورده اند وحشتی بروحشتها و نفاقی برنفاقشان افزون گشته و نوشته های آنان را جدلها و گفتگوها فرا گرفته و میدانهای برای فخر فروشی و کوشش بخاطر اسکات دیگران گشته اند، بطوری که خواننده را از جنگ ها و درگیری های لفظی و زدوخوردها و ناسزاگوئی های آنان جز دنیا طلبی و حرص بر شهوت های آن و آزاداندیشی در مناهای و جرأت بر شبهات و محظورات نیافزاید، و پس از ژرف روی در آنها قلب او معدن و سوسه ها گشته و از فطرت اصلی که او را به سلوک به راه رشاد می خواند، منحرف گردد.

این نشانه ها بعیان در اذهان دانش جویان این زمانه مشهود است و علت آن خارهای فراوان بیابانهای شک است که بپای افکار آنان فرو رفته اند، و نیش مارهای خلاف ها و ریاها و جدلها که دستهای انظار آنان را گزیده اند و غولهای گمراه و گمراه کننده که عقول آنان را از راه بدر برده اند؛ ازین رو پژوهنده ای را که در پی سلوک طریق حق است امکان خلاصی ازین گرداب ناممکن می گردد.

بنظر او چنین آمده و یا از معلم و بزرگتر خود شنیده که دانش عبارت از تسلط داشتن به فتواهائی است که برای قضاوت و حکومت در فیصله ی دعاوی بدانها نیاز است، و یا فراگیری فن جدل است که امکان غلبه و مباحثات را برای کسی فراهم آورد، و مصداق آنچه فرموده اند «علماء ورثه ی پیامبرانند» این افرادی هستند که خود را به مذهب منتسب دارند و اینانند که طریقه ی سید المرسلین — علیه وآله اجزل صلوات المصلین — را شناسند.

درینجاست که عقل او حیران و ذهنش مشوش گردد و دهشت و اضطراب او را فرا گیرد، مگر آن که اواز کسانی باشد که خداوندش، به ازل در شمار سعداء رقم زده، پس به توفیقی خاص رهش نماید و راه رستگارش الهام کند.

ولی اگر از اشیائی بود که خداوند از منزلهای مقربینش دور ساخته به حسب همان پستی گوهر خود در درجات ذوری و گمراهی غرقه شود و به برتری و غلبه بر امثال و اقران خود و قیل و قال فراوان دلخوش دارد و از علم آخرت محروم ماند. علمی که علمای آخرت و مردان مقرب و ابدال و الهیون به تحصیل آن همت گمارند، و خداوند متعال در کتاب کریمش آن را فقه و حکمت و علم و روشنائی و نور نامیده است.

فصل [۱۷]

هدف از اعمال انسانی و عبادات

شرعی

انواع موجودات مختلف گویانکه در بسیاری احوال و طاعات و صفات باهم اشتراک دارند، لیکن هر کدام دارای خاصیتی است که او را از دیگران جدا می کند، افزون بر این که آن خاصیت مقتضی کمال و تمامیت ذات اوست. زیرا تنها وجود یافتن امری عام و مشترک میان چند نوع نمی تواند وجود نوعی خاص را ایجاد کند مگر فصلی که او را از دیگران ممتاز می گرداند به او منضم شود و مقوم ذات و وجود او گردد، و این امر عام و مورد اشتراک را در بخشی از افراد خود تحصیل بخشد. و بدون شک مبدء چنین فصلی وجود او خواهد بود که مظهر آثار مخصوص است و هر موجودی آنگاه به کمال رسد که تمامی آثار مخصوص به او ظاهر گردد.^۹

انسان نیز از میان تمامی اقسام کائنات دارای خصوصیت و مبدء فصلی

۹- انواع مختلف را وقتی کنار هم گذاریم و بسنجیم، می بینیم که در قسمتی از مقومات ذاتی خود با هم اشتراک دارند. مثلاً انسان و اسب و گاو و ماهی که چهارنوع مختلفند در حیوانیت که جنس همه است باهم مشترکند. اما تنها وجود یافتن حیوانیت سبب وجود انسان یا ماهی نمی شود و می بایست امتیاز ذاتی خاصی که انسان و یا ماهی را از دیگران جدا می کند و در اصطلاح منطق «فصل» نامیده می شود بدین حیوانیت «جنس» منضم شود تا نوع خاص بوجود آید. مترجم.

است که او را از دیگر حیوانات و نباتات و جمادات امتیاز می بخشد، و آن قوه‌ی نطق است. و آثاری که به او اختصاص دارد و برآن مرتب می باشد همان ادراک معقولات است و تصرف بمقتضای فکر و درایت در صنایع و شناختن خیر از شر و پسندیده از ناپسند است.

کارهای او نیز از نظر تأثیری که در عاقبت او دارند به نیک و زشت تقسیم می شوند که بدان مستحق ثواب و عقاب می گردد و لوح حقیقت او یا نقش سعادت دائم و یا شقاوت جاودان می گیرد.

و آن کس که این قوه در او تمامتر باشد ظهور کمالات از او ظاهرتر و آشکارتر خواهد بود، و هرآن کس در بکارگیری مقدمات فکری، به حسب عقل نظری خود، در راه شناخت خلق قوی تر باشد و همچنین در بکار گرفتن آلات بدنی به حسب عقل عملی در راه رهایی از وابستگی های دنیائی زورمندتر بوده و در بدست آوردن فضائل عملی و علمی میل و رغبتی بیشتر داشته باشد، بالا رفتن او از نردبانهای کمال و دارا گشتن او فضائل و احوالی را که موجب کارهای نیکویند بیشتر خواهد بود و خاصیت انسانیت در او فراوانتر. گوهر ذات او کاملتر و او در واقع از دیگر افراد بنی نوع خود با هوش تر و عاقلتر است. و تفاوت میان افراد انسانها نیز از تفاوت آنان در دارا بودن این خاصیت و کمال و نقص آن در آنان آشکارا می گردد.

شروع آشکاری این خاصیت انسانی در افرادی تحقق یابد که علوم و فضائل را از راه آموزش فرا گیرند و صنعتهای سودآور را در اثر لطیف بودن اوهام و قدرت طبایع خود دریابند.

برتر از اینان گروهی هستند که در جستجوی فضائل عقلی می کوشند و در معارف یقینی غوطه می خورند و دارای عقلی کاملتر و تفکر و تأملی نیرومندترند.

و برتر از همه مردمی الهی هستند و مردانی ربّانی که دانستهای کشفی خود را از راه وحی و الهام از عقل فعال می گیرند، یعنی آن ملکی که حقائق را القاء می کند و اخبار و احکام را بدون واسطه گشتن این اجسام وحی می نماید.

پس عاقل راستین و شخص هشیار نزد صاحبان بینش کسی است که هدف او از کارهائی که خداوند وسائل انجام آنها را در اختیار او نهاده است، بچنگ آوردن وسائلی باشد که او از میان همه ی کائنات بدان مخصوص است، و بی تحقق بخشیدن کمال و یژه ای بود که بدان از حیوانات جدائی یافته است، و از سعادت آخرت و همسایگی ملائکه و مجاورت رحمان بسبب نیرنگ های شهوت و سحر طبیعت و وساوس شیطانی محروم نگردد.

و ارباب بصیرت عاقل آن را نشمارند که در امور دنیائی هشیار بوده و تمامی توان خود را در راه بدست آوردن آن ارزانی دارد و در تنظیم امور مربوط به بدن کمال بیداری و احتیاط را دارا باشد. سختی های فراوان و سفرهای دراز را تحمل کند و انواع ناخوشایندی ها را بخود روا دارد و به هر امر ترسرداری چون گذشتن از بیابانهای هولناک و دریا های ژرفناک و سوار شدن کشتی های در معرض غرق تن در دهد؛ با همه ی جنگها که با حسودانش پیش آید و دشمنی ها که با اصدادش پیدا شود و تشویش خاطر که در اثر درگیری با اهل عنادش دست دهد و از اهل و اولاد و زمانه دور ماند، این همه بخاطر جستجوی چیزی پست و مادی که سرابی را ماند که تشنه اش در بیابان از دور آب پندارد.

افزون براین که با وجود تحمل این همه سختی ها و مصائب بسی پیش آید که در بدست آوردن همان چیزها که احمقانش سود می نامند نیز ناموفق باشد و زیانکار گردد، و اگر هم چیزی بدست آرد که آن را خواسته ی خود می پندارد فساد و پایانش بزودی فرا رسد و امکان جاودانگی برآن وجود نتواند داشت که دنیا منزلگاه جدائی و نابودی است.

چنین کسی و افراد همانند او گرچه پیش کم عقلان و نادانان و سفلگان و دیگر عوام کالانعام در شمار عقلاء و هوشمندان رقم خورند، لیکن نزد آنان که بینشی باطنی و عقلی مستقیم دارند در عداد سفها، و حمقاء و سفلگان بشمارند. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند: «هشیار آنست که مخالفت نفس خود نماید، و برای بعد از مرگش کار کند؛ و احمق کسی است

که پیرویِ نفسِ خود کند و از خدا امید برآمدن آرزوها را داشته باشد». و در اصطلاح پیشینیان و صحابه و کسانی که به عهد آنان نزدیک بوده و پیش از پیدا شدن این بدعتها و هواها بوده‌اند «عالم» به کسی گفته می‌شد که همت خویش در بدست آوردن معارف الهی بکارگیرد و به دقت در چگونگی خلقت و ایجاد فرحناک باشد و با اطلاع به معرفت مبدء و معاد ذوق زده شود و برترین خوشی‌ها و نهایت سعادت‌های او شناخت حق بود و ملاحظه‌ی دقائق ربوبی و مطالعه‌ی حضرت الهی.

چه سعادت هرکس در درک نمودن چیزهائی است که با ذات او همگونی دارند و همسان طبع او یند، و همگون و ملائم هرچیزی همان چیزی است که مقتضای خاص اوست و کمال او در آنست؛ ازین روست که لذت بینائی در درک صورتهای زیباست و کمال او بدان حاصل آید و لذت شنوائی در شنیدن صداهاست و لذت [قوت] شهوت در جستجوی لذائد حسی است و لذت قوت غضبیه در دور ساختن محسوسات ناخوشایند است بوسیله حس انتقام و لذت قوت عقل نظری در درک حقائق موجودات و رسیدن به دقائق معقولات است و متصل شدن به عالم مفارقات، چرا که ازین راه مقتضای خاصیت او بدست آید و کمال و تمامیت او تحقق پذیرد.

و تردیدی نیست که برترین معقولات و شریفترین ذات همان ذات حق است، پس همولذیذترین اشیاء نزد عقل خواهد بود؛ چرا که هرچه ذات مطلوب کاملتر و تحقق آن آشکارتر باشد، درکش لذیذتر بود.

ازین رو نزد عارفان و حکمای الهی، ادراک حق و دیدار جلال و جمال او برترین کمالات و لذیذترین سعادتهاست، و سبب این معنی صفای نفوس آنان و پاک بودن ذات ایشان از ناپاکی‌های جسمانی و خالص شدن ذائقه‌ی عقلی آنان از زنگارهای طبیعی است. ولیکن همین لذیذترین چیز، چندان آوثرترین خواهد بود، پیش آنان که از نظر علم و عمل ناقصند و در پرتگاه اجسام فرو افتاده و در جستجوی لذتهای حسی غرقه گشته و در فروگاههای شهوات حیوانی فرود

آمده‌اند؛ چرا که ذائقه‌های آنان تخدیر شده و قلبه‌اشان مریض است و ذاتشان از سوی درک صحیح حقائق منحرف شده است؛ چون مستی عالم طبیعت و سحر عالم اجسام و وسوسه‌های شیطان برآنان چیره شده و قوای وهم و خیال برآنان سوار گشته‌اند و اشیاء را برخلاف آنچه که تحقق دارند به آنان می‌نمایانند.

اینان تاریکی را روشنائی و وحشت را انس، و باطل را حق، و ناهمگون را همگون، و شر را خیر، و ناخوشایند را لذیذ، انگارند؛ و در تمامی امور باطل دنیوی برین سان باشند، همچنان که در امور اخروی عکس این معانی برآنان صادق باشد؛ تا آنجا که حق تعالی — که پیش اهل سلامت و نیکان از انبیاء و اولیاء و عرفاء و حکماء زیباترین چیزها و برترین آنهاست — نزد این ناقصان و فاجرانِ منافق، ناهماهنگ‌ترین بشمار آید. و این کسان را زبان حال در قیامت چنین باشد:

ای نوش لبان چو زهرنابی برمن وی راحت دیگران عذابی برمن

نتیجه:

پس انسان هشیار از آنچه گفته شد بیقین داند دانشی که بدان حقیقت انسانی به کمال رسد و خاصیت مخصوص او — که با داشتن آن بردیگر همگنان برتری یافته است — تحقق پذیرد، دانشی است که مربوط به امور الهی و معارف ربانی و توحید و مبدء و معاد است، و چگونگی خلقت و علم به نبوات، و فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی و ملاقات با ملک حامل وحی و چگونگی وحی و الهام و علم به حوادث جزئی و غیبها و آشنائی به راه آخرت و احوال قیامت و حشر جسمانی که نعمتهای سعداء و عذاب اشقیاء در این دو است.

علومى که نفس انسانی بدانها کمال یابد اینها هستند، البته این کمال بحسب بخش نظری نفس است که همراه او جاودانه می‌ماند نه بحسب بخش عملی که بهنگام رحیل از دنیا زائل شود؛ و دیگر دانش‌هایی که به چگونگی نفس ارتباط دارند این درجه را دارا نیستند، بلکه نیاز به آنها صرفاً از نظر اصلاح امر زندگی دنیاست، بطوری که مزاحم هدفهای اخروی نباشد.

و دانش‌های هستند که انگیزه‌ی دارا بودن آنها رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هدف‌های دنیوی است و وسیله قرار دادن آنها برای به چنگ آوردن منافع حسی و لذت‌های بدنی و قدرت‌یابی و فخر فروشی بر دیگران، و رسیدن به منزلت و ریاست بر همگنان و فرمانروائی؛ و آشکار است که امروزه بیشتر سفلگان پی این دانش‌هایند. دانش‌هایی که ضررشان بیش از سود و در دست نبودنشان بهتر از بدست آوردن آنهاست.

آنچه نوشته آمد شرح مختصری از مطالبی است که در نوشته‌های قوم یافته‌ایم و از عقاید و آراء آنها دیده‌ایم.

فصل [۸]

چرا کردار زشت موجب شقاوت اخروی است

دانسته باید که تکرار کارهای شهوانی و غضبی و اقدام زیاد به اعمال قبیح جسمانی، که موجب وابستگی نفس به امور پست مادی می‌گردد، و همچنین انس نفس به تاریکی‌هایی که او را فرا می‌گیرند، جلوی بینش عقل را از ادراک حقائق علمی و دقائق عملی می‌گیرد؛ در صورتی که سعادت آخرت بدان بستگی دارد و وارستگی از شقاوت جاویدان بدان حاصل آید.

از این رو خداوند تعالی در اشاره به کسانی که در تحصیل لذت‌های مادی غرق و از ادراک حقائق علمی عاجز گشته‌اند می‌فرماید^{۱۰}: «خداوند بر دلها و شنوائی آنان مُهر زده و بر بینائی آنان پرده‌ایست، و آنان را عذابی عظیم است». زیرا که پرداختن و همت گماری نفس و بکارگیری قوای خویش درین کارهای مختلف دنیوی و مصروف داشتن آنها درین لذائد ناقص، موجب صرف نظر کردنش از عالم قدس و محل رحمت و کرامت و منبع افاضه‌ی خیرات

۱۰- خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

[سوره بقره ۷/۲]

می گردد، و سبب چسبندگی او به عالم پائین و چشمه سار وحشت و جدائی و آفتها می شود.

و در جای خود ثابت کرده و برهانی قوی اقامه نموده ایم که نفس انسانی با وحدت و تجردی که دارد خود سر منشأ تمامی افعال و تحریکات بدنی و حیوانی و طبیعی است، و حتی جذب و دفعهای طبیعی از و صادر می گردند، همچنان که تمامی کارهای عقلی از و صادر می شوند و قوا و آلات در تأثیرات نفس اثری جز زمینه سازی ندارند. و این نفس است که پائین آمده و در مرتبه ی قوه منشأ اثری می گردد و نوعی اتحاد با آلات خود پیدا می کند؛ پس او بحسب هر گفتار و کرداری به مرتبه ی آلت و وسیله ی آن گفتار و کردار در می آید. به هنگام دیدن قوه ی بینائی می شود و هنگام شنیدن قوه ی شنوائی و هنگام تحریک قوه ای محرکه و زمان شهوت حیوان و هنگام غضب درنده می گردد و زمان ادراک معقولات ملکی عقلانی و هنگام تحریک قوه ی عملی در کارهای نیک ملکی عملی می گردد.

وقتی در یکی از کارها تمرین فراوان نماید خاصیت این عمل در و رسوخ پیدا می کند، بطوری که دیگر مشکل تواند از آن حالت بدر آمده و حالتی دیگر گیرد، در صورتی که پیشتر این سختی و جود نداشت، و حکم اخروی او نیز همان حالتی خواهد بود که زندگی او بدان پایان گرفته است.

ازاینجا روشن شد که توجه فراوان نفس به لذتهای حیوانی و زندگی جسمانی باعث بوجود آمدن کششی در و به جانب بدن و پائین آمدن او به مرتبه دنیا و درجه ای پست می گردد، و هر اندازه عشق و شوق او به امری فناپذیر فراوانتر شود، ناراحتی و حسرتش در جدائی از آن بیشتر خواهد بود و قطع تعلق برو گرانتر آید و ناراحتی او در آخرت جاویدانتر باشد؛ چرا که اگر کسی چیزی را مورد توجه و نظر خود قرار داد و حواس خود را دائماً بدانسو گرفت، آن چیز در لوح خاطر او جان می گیرد و در آینه ی ادراکش به زیباترین صورت تجلی می نماید، و گرچه در هستی خود در نهایت زشتی و پستی باشد. و به همین قیاس آنچه ضد و مخالف

این شیء است به زشت‌ترین صورت و لباس به تصور او در می‌آید، و گرچه در واقع و نزد کسی دیگر در نهایت شرف و کمال باشد.

اکنون که این مطالب واضح گشت، دانسته باش این مرضی که بدان اشارت رفت، که گوهر ذات انسان را از سلامت فطری بر می‌گرداند بطوری که اشیاء را برخلاف آنچه که هستند، می‌بیند، درین دوران شیوع یافته و همه گیر گشته است و گروهی را گونه‌ای به هلاکت افکنده که قابل درمان نیستند و گروه دیگری را مشرف به هلاکت ساخته است؛ و آنان که درمان پذیر باشند بسیار کمند. ازین رو پهنای زمین بیمارستانی گشته که جز مریض و یا هلاک شده در آن دیده نمی‌شود.

بیماری دل از بیماری بدن بیشتر است، و سبب آن چنان که یکی از علماء گوید سه چیز است:

اول اینکه بیمار نمی‌داند بیمار است.

دوم اینکه پایان کار او درین عالم دیده نمی‌شود، بخلاف بیماری‌های بدنی که عاقبت آنها — یعنی مرگ — آشکار است و مردمان از آن گریزانند، ولی وقایع پس از مرگ به چشم نمی‌آید، ازین رو نفرت از خواسته‌های نفسانی کمتر پیدا می‌شود گویا اینکه شخص عامل آنها را نیز بشناسد.

ازین روست که درین مورد به فضل خدا تکیه می‌کنند، لیکن در مورد امراض بدنی به معالجه می‌پردازند و هرگز به فضل خدا بسنده نمی‌نمایند.

سومین که درد بیدرمانتری است نبودن طبیب است. چون طبیبان این بیماری علماء هستند که درین زمانه خود بیمار شده و از معالجه‌ی بیماری خود درمانده‌اند. همه گیر بودن بیماری نیز، به آنان آرامش بخشیده است، تا آنجا که کمبودشان آشکار نمی‌شود، پس به فریب دادن خلق می‌پردازند و آنان را به کارهایی وا می‌دارند که بیماریشان را شدیدتر می‌کند؛ چرا که درد کشنده همان دنیا دوستی است که خود طبیبان را فرا گرفته و دیگر توان و ادار ساختن مردم به

دوری از آن را ندارند، چون خودشان مورد پرسش خواهند بود «که چرا بدیگران چنین دستور می دهید و خود را فراموش می کنید؟!». ازین رو درد همه گیر شده و بیماری بالا گرفته، و دوا پی بریده است، و نه تنها نبود طبیب موجب هلاکت شده که طبیبان خود به فریکاری پرداخته اند.

فصل ۱۹

چرا نیکان از بدان و خردمندان از

نادانان شناخته نمی شوند

بیشتر مردمان چون به مرتبه ی کمال نرسیده اند و احوال مردان نشناسند بس باشد که رذائل نزد آنان فضائل نماید و سفسطه را حکمت پندارند و بی باکی را شجاعت و بی لیاقتی را تواضع انگارند. چرا که سفسطه گران و فریکاران سخنان حکیمانه را بر زبان رانند و گاهی حتی گفته های آنان را طوطی وار از بر سازند، بدون این که از معانی شان خبری داشته باشند و یا از نتایج و آثار شان بهره مند توانند شد، بلکه هدف آنان تنها خواسته های نفسانی است، همچون شهوت و ریا و برتری جوئی و بدست آوردن مقامی بی ارزش و مرتبه ای نزد عوام و ناقصان.

اینهادرنشسته ها ازین بافته ها بر زبان رانند و آنچه را چون پوسته هائی از ته مانده های گذشتگان است بصورت سکه های رایج به کوران و گمراهان نمایانند؛ به کسانی که خبری از متاع حکماء و فضلاء ندارند و نشانهای مردانگی را از زیورآلات زنان باز نشناسند؛ ازین رو دروغ پردازی های خیالی و اوهام شیطانی را برترین مقصد عرفانی پندارند و نقطه ی اوج مطالب کشفی انگارند.

در صورتی که در هیچ بخشی از مقاصد دینی آنان را علمی یقینی بدست نیامده و جانهاشان آرامشی علمی نیافته است، و مرتبه ای از عرفان در حقائق ایمان از علم به خدا و احوال مبدء و معاد را نچشیده اند و خبری از علم نفس که نردبان شناخت حق و دیگر دانشهای یقینی و معارف حقه است، ندارند؛ و بلکه آنان را به هیچیک از اشیاء کلی و عظام امور الهی اطمینانی نیست و به یقینات جاودانه

که علم بآنها جز از راه برهان نباشد هیچ اعتمادی ندارند. و چون دیدگاه اینان از عالم خیال فراتر نرفته و به عالم عقول نرسیده است، قدرت پرواز ازین فرودگاه تاریک به فراگاه انوار عقلی را ندارند؛ بدین سبب از آنچه بر قلبهای رهروان وارد شود، آگاه نیستند.

سفسطه‌گری و تقلید حرکات بزرگان و کاملان که درین افراد دیده می‌شود نمایای کردار حیوانی چون میمون و طوطی است که تقلید انسان کنند، و چون کودکان و نابخردان که شکلک بزرگان در آورند.

و اما میزان درست و محک راستین درین موارد ناروشن همان حکیم عارف است که احوال هر فرقه از ناس و نسناس را باز شناسد و میان فرمانروا و کناس فرق گزارد.

و همانگونه که در کمالات نظری چنین مغالطه‌ها و اشتباهات که موجب عدم شناخت فلسفه از سفسطه است پیش آید، و اسلام و زندقه بر افراد مشتبه گردد، در کمالات علمی و راههای تصفیه و فنون فضائل نفسانی نیز اشتباهها و همسان نمائی‌ها پیش آید. مکاران و حیل‌گران خود را اهل الله و صاحبان صفا نمایند، و چه بسا هست که درین دوران خود آرایش کرده‌گانی با وجود دید کوتاه و باطن‌ناپویا که دارند خود را در شمار صوفیان و اهل باطن و مکاشفه‌گران رقم زنند:

فغان زابلهی این خرابی دم‌وگوش که جمله‌شیخ تراش آمدندوشیخ فروش
شوند هر دوسه روزی مریدنادانی تهی ز دین خود و خالی از بصیرت و هوش
و عاقل هشیار و هر آن کس که بر اوضاع زمانه و اهل آن بدیده اعتبار نگیرد
بی‌یقین دریابد که اهل الله و ارباب تصوف و حال و کمال هرگز آشکارا نباشند و
پنهان مانند، نه به این معنی که کسی آنان را نبیند، بلکه حالات آنان از خلق پوشیده باشد و مرتبه‌ی آنان را باز نشناسند. و خلاصه صوفی‌گری صوفی از عقول مستور باشد، گرچه رفت و آمد و ظاهر اندام او را همه توانند دید.

پس هر آن کس که خود را به مقام تصوف و ارشاد منصوب داشته و به اهل کمال و حال مانده می‌کند و با این همه با مردمان در جوشش است و در لذتها و

شهوآت آنان شرکت می جوید و آنان را در غفلتها و نادانی هاشان کمک می نماید، خود منافقی ملعون است و دشمنی مرخدا و رسول و امامان —علیهم السلام— را و ضد هر سالک و خداشناس؛ چرا که روش او خلاف روش آنان است و ازین جهت پیش آنان زشت نماید؛ و هرگز التفاتی برون دارند و فکر خویش را از توجه به چنین شخصی پاک می سازند و دیدگان و گوشهای خود را از دیدن روی و شنیدن احوال او باز می دارند.

و بیشتر کسانی که در صومعه نشینند تا انگشت نما شوند و در خانقاهها مانند تا نامشان به زهد و کرامات منتشر گردد، احمق و ناقص و ملعونند و به زنجیر شهوتها بسته و محبوس.

خوشا آن متقی جهادگر را که از انگشت نمائی رهیده است، و خاکش بر سر که در صومعه ها نشسته تا ازین راه برای نیازهای خود وسائلی فراچنگ آرد. خزانه های پیامبران پنهان و گنجهاشان مهر خورده است و خداوند اهل عرفان و بندگان خاص خود و دوستانش را از شناخت اهل دنیا و بردگان شهوت برتر داشته است و رتبه ی آنان فراتر از آنست که فکر نادانان و طبایع سفلیگانش بتوانند دریافت.

اینان به حجاب عزت اندرند و در کاخ کبریائی از شناخت اهل فساد پنهانند، تنها به عبادت پروردگارشان و تقرب بسوی او می پردازند و دیگر مردمان چون بقیه ی حیوانات و جمله ی کائنات به خدمت اینان ایستاده اند؛ چرا که اینان هدف هستی و ثمره ی ایجادند و دیگران زمینه ساز وجودشان و خادمان و کمک کارانی که تا این افراد به معرفت خدا و مقام شهود نائل آیند.

همچنان که در ضمن آثار نبوی و اخبار الهی آمده است که آن صاحب فضیلت ربانی که کلام خداوندش نشان «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مَّا فَضَّلَا» زده، و تاج خلافتش در پهنه ی «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» بسر نهاده و ردای حکمت و فصل الخطابش در مملکت «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخُطَابِ» بتن کرده، چون خاشعانه از حضرت رب العالمین از سبب خلقت می پرسد از پشت

سراذقات عزتش خطاب می رسد که: «من گنجی نهفته بودم و دوست داشتم شناخته شوم، خلق را آفریدم تا شناخته گردم».

ازین سخن در می یابیم که عرفا چون شناسایند محبوب خدا هستند و دیگران بخاطر آنان خلق شده و رزق داده می شوند، همچنان که در مثنوی معنوی آمده:

قطب شیرو صید کردن کار او باقی این خلق روزی خوار او

گفتار چهارم

مواظی حکیمانه که صاحب‌دلان را
سود دهد و آنان را که چون حشرات
و حیوانات می‌درند بی‌ثمر باشد.

هرآینه موعظه و نصیحت مرد را زنده نتواند کرد، لیکن چرت زده را هشیار و خواب رفته را بیدار سازد؛ چنان که خداوند خطاب به پیامبرش فرماید:^۱ «مردگان را نتوانی شنواید، و خواندن (دعوت) را به ناشنویان نتوانی شنواید». و هم فرماید:^۲ «این یادآوری است، آن را که دلی باشد و یا گوش فرا دارد و شاهد بود».

پس ما چندی از نصایح و آداب که از کلام خداوند و یا احادیث نبوی و از طریق ائمه طاهرین رسیده است درین گفتار بیاوریم، و هم سخنانی از خداجویان و خطابه‌هائی از حکمای ربانی که با کلام خدا و فرمایشات رسول و آل او مطابقند به آنها منضم کنیم، و این رساله را بدین چند فصل پایان آریم.

خداوند متعال در مقام نصیحت پیامبر و حبیب خود در حالی که او را به طریق علاج ره می‌نماید تا امت خود را به هدایت رهنمون شود و باطن آنان را به نور سلوک و ورع و تقوا روشن گرداند، او را مخاطب نموده و می‌فرماید:^۳ «هرگز

۱- إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ [سوره نمل ۸۰/۲۷]

۲- إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ. [سوره ق ۳۷/۵۰]

۳- وَلَا تُمَدِّدْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِيَكْفِيَهِمْ فِيهِ وَرِزْقُ

رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى. [سوره طه ۱۳۱/۲۰]

چشمانت را به متاع ناچیزی که به گروههایی از آنان در جلوه حیات فانی ارزانی داشته ایم تا آنان را بدانها بیازمائیم، مگستران و رزق پروردگار بهتر و پایدارتر است».

فصل ۱۱

پس خداوند پیامبر خود را از خیره شدن به متاع دنیا و زیبایی های زندگي فانی آن نهی می فرماید، تا پاکی ذات مجرد و چشم مقدس او به ناپاکی های لذتها و خواسته های آن آلوده نشود؛ با این که قوت یقین او — صلی الله علیه و آله — در بالاترین حد ممکن بود و چیزی او را از یاد خدا باز نتوانست داشت.

تأیید این سخن آیه ای است که در تعریف افرادی که پیامبر سمت سروری بر آنان دارد می فرماید^۴: «مردانی که تجارت و فروش آنان را از یاد خدا باز ندارد».

این خطیاب یا به امت است — چون دستوراتی که به قومی داده شود خطاب به رهبر آنان صادر گردد — و یا به پیامبر، ازین رو که ممکن بوده است اندک تغییری در قلب او پدید شود و فرودی از آن والامقام که لایق شأن او — صلی الله علیه و آله — است، پیش آید.

حال، خردمند را شایسته است بیاندیشد تا نظر افکندن به پاکی های دنیا — که ناپاکی های عالم بالایند — وقتی در حالت پیامبر مؤثر افتد و در قلب مقدسش — که در اشتغال به عالم ملکوت و مجاورت حق است — دگرگونی پیش آرد، پس مباشرت و فرورفتن افراد عادی در آن چه اثری در برگردانیدنشان از راه آخرت و طریق استقامت خواهد داشت:

۴ — رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. [سوره نور ۲۴/۳۷]

گفت حق بارها به پیغمبر که بدنیا و اهل آن منگر وانگهی آیات و نصوصی که بر نکوهش دنیا و پست شماری اهل آن و ستایش آخرت و نیک شماری اهل آن دلالت دارند بیش از شمارند، و عجب این که تحریر و ترغیبی که از خداوند متعال در مورد دیگر احکام و مسائل حلال و حرام وارد گشته هرگز به شدت امر به ترک دنیا و ننگریستن به ساکنان و صاحبان آن نیست.

از آن جمله فرماید^۵: «و روی گردان از آن که از یاد ما روی گردانده است و جز زندگی دنیا را نمی جوید، اندازه‌ی دانش آنان این مقدار است»، و همچنین فرماید^۶: «دنبال آن مباش که دلش را از یادمان غافل ساختیم و هوای خود را پیرو گشت و به تبه کاری گرائید»، و دیگر نصوص قاطعی که درین زمینه اند.

و با این همه بوضوح مشهورانی را می بینی که در باره‌ی آیات خدا کندوکاو نمی کنند و به چشم اندیشه در آنها نمی نگرند و به ملاحظه شان اهمتامی نمی ورزند و توجهی به عمل به آنان ندارند، ولی تألیفات مفصلی را در دیگر ابواب احکام و مسائل حلال و حرام پرداخته و در آیات احکام کندوکاو می کنند و به استنباط فروع و دقائق فنون آن می پردازند؛ چرا که بدین وسایل مورد مراجعه خلایق در فتوی و قضا توان شد و ازین وسایل تقرب به حکام و رسیدن به دنیا میسر گردد.

توصیه‌ای از خداوند

خداوند تعالی بر داود — علیه السلام — وحی فرمود: «ای داود! بنی اسرائیل را از

۵- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. [سوره نجم ۵۳/۳۰]

۶- وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلًا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا. وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَفْرُهُ فُرُطًا. [سوره كهف ۱۸/۲۸].

خوردن چیزهای مورد شهوت زنهار ده، که دل‌های وابسته به شهوات از من در حجابند».

و در یکی از مجلدات فتوحات مکیه دیده‌ام خداوند می‌فرماید: «ای برادر پیامبران! و ای برادر هشداردهندگان! غرض سرور ما محمد — صلی الله علیه و آله — است، وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوید مگر با قلب‌های سلیم و زبان‌های راستگو و دست‌های پاکیزه و فروج پاک».

فصل ۱۲۱

سفارشات نبوی درباره‌ی زهد از دنیا و
اهل آن

امیرالمؤمنین — علیه السلام — در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید:^۷
«آن که دنیا در چشمش عظیم نماید و جایگاهش در دل او بزرگ گردد، آن را بر خدا ترجیح دهد و بسوی او از همه چیز ببرد، و برده‌ی او شود.

و هرآینه رسول خدا — صلی الله علیه و آله — الگوی کامل پیش‌توست و راهنمای تو بر نکوهش دنیا و عیب آن و پستی‌ها و زشتی‌هایش؛ چه که پهنای آن از حضرتش گرفته شده و بر دیگران گسترده گشته بود. و اگر خواهی دومین الگورا موسی کلیم الله گیر که می‌گوید:^۸
«پروردگارا من به خیری که سوی من نازل گردانی نیازمندم»، به خدا قسم که از خدا چیزی نخواستم مگر نانی تا بخورد، چرا که خوراک او سبزی‌های زمین بود تا که رنگ سبز سبزی، از زیر پوست شکم بخاطر لاغری و آب شدن گوشتش نمایان شده بود.

و داود — علیه السلام — را سومین گیر که بالش او سنگ بود، و لباس خشن می‌پوشید و غذاهای سخت می‌خورد. عصرانه اش گرسنگی بود

۷ — نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۵۸.

۸ — رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. [سوره قصص ۲۸/۲۴].

و چراغ شبهایش مهتاب و پناهگاه زمستانیش مشرق و مغرب زمین و میوه و سبزیش همان که از زمین برای حیوانات می‌روید. او را نه زنی بود تا به فتنه‌اش افکند و نه فرزندی تا غمش او را فرا گیرد و نه مالی تا توجهش را جلب کند و نه طمعی تا به ذلتش افکند. مرکبش دو پای او بود و خدمتکارش دستهای او.

پس پیامبر خود را که نیکوترین و پاکیزه‌ترین است سرمشق قرارده که او نمونه‌ای است برای آنان که خواهند سرمشق گیرند و شایسته انتساب برای آنان که خواهند بجائی منتسب شوند.

و دوست‌ترین مردمان نزد خداوند پیرو و پیجوی پیامبر اوست. اندک نیازی از دنیا برگرفت^۹ و گوشه‌ی چشمی بدان نکرد. پهلوانش لاغرتر و شکمش خالی‌تر از همه بود؛ (دنیا) را پیش او داشتند آن را نپذیرفت و دانست که خداوند چیزی را ناخوش می‌دارد او آن را ناخوش داشت و چیزی را کوچک می‌شمارد او آن را کوچک شمرد.

و اگر جزین ما را هیچ نبود که دوست می‌داریم آنچه را خدا و پیامبرش ناخوش دارند و بزرگ می‌انگاریم آنچه را خدا و رسولش کوچک می‌شمارند، همین مقدار برای مخالفت و سرکشی از فرمان خدا بس می‌بود.

و او— درود خدا بر او باد— بروی زمین چون بندگان می‌نشست و کفش و جامه‌ی خود را بدست خود وصله می‌زد و بر خربی پالان سوار می‌شد و پشت سر خود دیگری را سوار می‌کرد. پرده‌ای نقش دار بر در خانه‌اش بود یکی از همسرانش را فرمود آن را از من پنهان کن که چون می‌بینمش دنیا و آرایشهای آن را بیاد من می‌افکند. به دل خود از دنیا رو گرداند و یاد آن را در خویش‌تتش میراند و

۹— جمله در اصل چنین است: قضم الدنيا قضمًا. که در اینجا نقل به مفهوم شده است.

دوست داشت زینت‌هایش را از چشم او پنهان دارند، از آن پوششی برای خویش نگیرد و آن را جای ماندن نپندارد و در آرزوی ماندن در آن نباشد. پس آن را از جانش بیرون کرد و از دلش بیرون راند و از چشمش پنهان داشت. و برین گونه است که اگر کسی چیزی را ناخوش دارد او را ناخوش آید که بسوی آن بنگرد و نزد او یادش کنند.

و تو را در (روش) رسول خدا راهنمایی‌ها بر زشتیها و عیبهای دنیااست، که او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و آرایشهای آن از آنان با همه مقام و منزلتی که داشتند دور شد.

بیننده راست که عاقلانه بنگرد تا خداوند محمد — صلوات الله علیه و آله — را بدین وجه گرامیش داشته یا خوارش نموده است. اگر گوید خوارش کرده به خدای بزرگ دروغ گفته و بهتان زده است و اگر گوید گرامیش داشته یقین کند که دیگران را خوار نموده است که برایشان گسترده و از نزدیکترین خود دور ساخته.

پس پیرو را می باید از پیامبر خود پیروی کند و دنباله رو او باشد و به راه او رود و گرنه از هلاکت در امان نخواهد بود. که هرآینه خداوند محمد — صلی الله علیه و آله — رانشانه ی قیامت و مرده دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قراردادده است. با شکم خالی از دنیا بیرون شد و به سلامت وارد آخرت گشت. تا هنگام رفتنش سنگی به روی سنگ نگذاشت. چه نعمت بزرگی بر ما که خداوند چنین پیشوائی ارزانی داشته تا پیرو او باشیم و رهروی تا پابرجای پای او نهیم.

به خدا قسم این جبهی خود را چندان وصله زدم که از وصله دوزش شرمنده شدم. و کسی مرا گفت: آیا آن را از خود دور نمی کنی؟ گفتم: از من پنهان شو. که شبروان صبحگاه ستایش شوند». سخن آن حضرت بپایان آمد که سلام خدا برو باد.

و احادیث در نکوهش دنیا و شهرت جوئی فراوان است و در کتابهای حدیث و دیگر نوشته ها یاد شده اند، جزاینکه ارباب حدیث و آنان که خود را علمای مذهب و شریعت می نامند توجهی به این روایات ندارند، و به عللی که برشمردیم از آنها سخنی باجمال یا تفصیل نمی گویند.

سرگذشت قارون را خداوند چنین نقل می فرماید^{۱۰}: «او با پیرایه های خود میان قوم خویش بیرون شد، آنان که زندگانی دنیا را می خواستند، گفتند: ای کاش ما را نیز آنچه به قارون داده شده است می بود که او را بهره ای بزرگ است، و کسانی که به آنان دانش داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب خداوند بهتر است...».

از فراز آخرین سخن توان نتیجه گرفت که علمای حقیقی همان زهادند، زیرا درین کلام روگردانی از دنیا جوئی به علماء نسبت داده شده است و آنان که این صفت را دارند عالم خوانده شده اند.

همچنین در جای دیگر کفار چنین توصیف شده اند^{۱۱}: «آنان زندگی دنیا را برزندگی آخرت برتری دادند». و چون مؤمن نقطه ی مقابل کافراست از مفهوم این سخن توان دریافت که مؤمن نقطه ی مقابل این صفت را خواهد داشت، یعنی آخرت را بر دنیا برتری دهد.

و از جمله ی روایاتی که از طریق ائمه طاهرین — صلوات الله علیهم اجمعین — وارد شده اند روایتی در کتاب شریف کافی است از حضرت صادق — علیه السلام —: که رسول خدا — صلی الله علیه و آله — فرمودند: «مرد شیرینی ایمان را به دل نخواهد چشید تا آنگاه که برای او مهم نباشد دنیا را چه کسی خورد». آنگاه حضرت صادق — علیه السلام — فرمود: «حرام است بر دلهای شما

۱۰- فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ... [سوره قصص

[۸۰-۷۹/۲۸]

۱۱- أَفَلَمْ يَشْتَبِهُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. [سوره نحل ۱۶/۱۰۷]

شناخت شیرینی ایمان تا آنگاه که از دنیا دوری کند».

و از آن حضرت — علیه السلام — روایت شده: «آن که از دنیا دوری کند، حکمت در قلبش پای گیرد و زبانش بدان گویا گردد و او را به عیبهای دنیا بینا سازد — درد و دوايش را (به او به نماید) — و او را از دنیا به سلامت بسوی منزلگاه سلامتی بیرون برد».

و از آن حضرت است — علیه السلام —: «تمامت خیر در خانه ای نهاده شده و کلید آن را دوری از دنیا قرار داده اند».

و فرمود — علیه السلام —: «پیامبر — صلی الله علیه و آله — غمناک بیرون شد، ملکی نزد او آمد که کلیدهای خزائن زمین همراه او بود، و گفت: ای محمد (ص) این کلیدهای خزائن زمین است، پروردگارت تو را می گوید بازکن و از آنها آنچه خواهی بگیر، بدون این که از آنچه ترا نزد من است چیزی کم گردد. پیامبر خدا (ص) فرمود: دنیا خانه ای کسی است که بی خانه باشد و آن کس بخاطر دنیا جمع می کند که عقل ندارد. پس ملک گفت: قسم به آنکه تو را به حق به نبوت مبعوث فرموده است این سخن را از ملکی در آسمان چهارم هنگامی که کلیدها را می گرفتم، شنیدم».

و فرمود — علیه السلام —: رسول الله — صلی الله علیه و آله — فرمودند: «هرآینه دنیا جوئی ضررهائی برای آخرت دارد و در آخرت خواهی ضررهائی برای دنیاست، پس خسارت را به دنیا زنید که برای خسارت خوردن سزاوارتر است».

و شیخ جلیل امین الاسلام محمد بن یعقوب کلینی — رحمه الله — با سندی که در همان کتاب مذکور است از جابر — رضی الله عنه — حدیثی طولانی از حضرت باقر — علیه السلام — در نکوهش دنیا و دوری از آن روایت کرده و در آن می فرماید: «ای جابر! آخرت منزلگاه ماندن است و دنیا خانه ای فنا و نابودی، ولی مردمان دنیا اهل غفلتند و مؤمنانند فقهاء (ثرف اندیشان) و صاحبان فکر و عبرت. آنچه را گوشه اشان می شنود آنان را از یاد خدا — جل اسمه — کر نموده و نقش و نگارهائی که به چشم می بینند از یاد خدا کورشان نکرده است؛ ازین رو

به ثواب آخرت فائز گشتند، همچنان که بدین دانش فائز شدند». و درین روایت اشارتی است به این که آنچه در زبان امامان «فقه» خوانده می شود، نه آن فنی است که بدان نکات باریک و مورد اختلاف در ابواب و فروعات طلاق و رهان و نظائر آن از احکام معاملات دانسته می شود بلکه غرض علمی است که موجب غرقه گشتن در امور آخرت و احوال باطن و روگردانی کامل از دنیا گردد.

تأیید این معنی روایتی است که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی با سند مذکور در کافی از حضرت صادق — علیه السلام — نقل می کند که فرمود: «امیر المؤمنین — علیه الصلوة والسلام — فرمودند: معرفی نکنم به شما فقیه را — فقیه حقیقی — آن که خلق را از رحمت خدا مأیوس ننماید و از عذاب او ایمنشان نسازد و در نافرمانی های او اجازتشان ندهد، و به خاطر توجه به غیر قرآن، قرآن را وا نگذارد.

بهوش باشید! در علمی که در آن فهمیدن نباشد خیری نیست. بهوش باشید! در خواندنی که در آن تدبر نباشد خیری نیست. آگاه باشید! در عبادتی که در آن تفکر نباشد خیری نیست».

اکنون بدیده ی انصاف درین روایت بنگر و بیندیش تا کدام علم چنین اوصافی را داراست؟!

و همچنین در همان کتاب از هشام، از حضرت موسی بن جعفر — علیه السلام — حدیث طویلی را نقل می کند که در آخر آن آمده است: «ای هشام! بر پائی (دین) حق برای طاعت خداست و نجاتی نیست مگر به فرمانبری خداوند و فرمانبری به علم و عمل است. و علم با یادگیری، و یادگیری با عقل استحکام می یابد، و دانشی نباشد مگر از عالم ربانی.

ای هشام! کرداری اندک از عالم پذیرفته است و چند برابر می شود، و عمل بسیار از هواپرستان و نادانان مردود است.

ای هشام! عاقل به دنیائی در سطح پائین که حکمت همراه آن باشد رضا

گشته و به حکمتی در سطح پائین که با دنیا همراه باشد رضا نشود، ازین رو معامله اش سودآور گشته است».

و در آن کتاب گوید: «ای جابر! هرآینه تقوا پیشه گان میان اهل دنیا کم زحمت ترینند، و یاری رسان ترین آنان برای تو... گویا به امر خدایند. و بپای ایستادگان بر امر او. به دوستی پروردگارشان دوستی خود را بریده اند. و از دنیا برای اطاعت مالکشان گریزانند و بسوی خداوند — عزوجل — و محبتش، به دلهاشان نگرانند».

پس از آن می فرمایند: «دنیا را چون فرودگاهی گیر که در آن فرود آمده و از آن باربستی و یا چون مالی که در خوابش پیدا کرده و بیدارشدی و دیدی چیزی همراه تو نیست. جزین نیست که من برای تو مثلی زدم، چرا که دنیا نزد صاحبان عقل و خداشناسان سایه رماند».

و در روایت دیگری از طریق اهل بیت — علیهم السلام — آمده است: «زهد و ورع هرشب میان دلها گشتی زند اگر به دلی رسند که در آن ایمان و حیا بینند، ماندگار شوند و گرنه از آن بگذرند».

و در روایت دیگری از رسول الله — صلی الله علیه و آله — فرماید: «از نشانه های عقل تهی شدن از خانه ی غرور است و بازگشت به خانه ی جاودانگی و شادی، و توشه گیری برای ساکن شدن در قبر و آمادگی برای روز قیامت».

و از ابوذر، از رسول خدا — صلی الله علیه و آله — روایت شده، که فرمود: «آن که از دنیا دور شود خداوند حکمت را در قلب او وارد سازد و زبانش را بدان گویا گرداند و درد و دوایش را به او بشناساند و از دنیایش بسلامت سوی خانه ی سلامتی برد».

فصل [۳]

سفارشات بعضی از پیامبران و اولیاء

عیسی — علیه السلام — به گروهی از یارانش فرمود: «از دنیا روزه گیر و افطارت را مرگ قرار ده».

و روزی حواریونش به او گفتند: «ای روح الله! ما نیز چون تو نماز می خوانیم و مانند تو روزه می گیریم و چون تو ذکر خدا می کنیم، ولی نمی توانیم مثل تو روی آب راه رویم، فرمود: مرا بگوئید دنیا دوستیتان چگونه است؟ گفتند: دوستش داریم. فرمود: هرآینه دوستیش دین را فاسد کند ولی دنیا پیش من مانند سنگ و کلوخ است».

و لقمان فرزندش را موعظه می نمود که: «با دانشمندان همنشین شو و همزانوی آنان باش، که خداوند دلهای مرده را به نور دانش زنده کند، همچنان که زمین را به باران آسمان».

عارفی به هنگام سیاحت بر راهی گذشت ازو پرسید: «راه بسوی خدا چگونه است؟ راهب گفت: در مخالفت هوای نفس. پرسید: بهترین زادراه چیست؟ گفت: تقوی».

یکی از بزرگان گفته است: «عالم دنیا دوستی که در جستجوی شهوات آنست، طبیبی مریض را ماند که می خواهد تا دیگران را مداوا کند، برو امید بهبودی نباشد چگونه دیگری را بهبودی بخشد؟!».

یکی از اولیاء الله را پرسیدند: «سبب گناه چیست؟ گفت: سبب آن نگاه است، و از نگاه همان گذر دید. اگر چاره ی آن را به بازگشت بسوی خدا کردی، گذشته ای و گرنه با وسوسه ها مخلوط گردد و از آن شهوت خیزد».

و بزرگی گوید: «آن که به مردم خشوعی بیش از آنچه بدل دارد بنمایاند، نفاقی روی نفاق نموده است».

و یکی از بزرگان دیگری را چنین سفارش می نمود: «تورا به پنج چیز دستور می دهم، و از پنج چیز باز می دارم: دستور می دهم که اذیت مردمان را تحمل کنی، و از اذیت کردن به آنان دور باشی، و سبب راحتی برادرانت را فراهم آری، و گوش باشی نه زبان، و در معاشرت با مردم طرف آنان را بگیری، و دوری کن از معاشرت زنان، و دوستی دنیا، و حب ریاست، و ادعا داشتن، و بدگوئی در باره مردان خدا».

ویکی از آنان گوید: «سبک شماری احکامی که خداوند بر قلبها و گوشها و چشمها و زبانها و دستها و پاها و شکمها و فرجها واجب نموده است، سبب بریده شدن بندگان از پروردگارشان و محروم شدنشان از چشیدن شیرینی ایمان و رسیدن به حقائق صدق و عرفان گشته است و دلهاشان را از نظر به آخرت مانع شده است. و اگر مردمان برین واجبات واقف شوند و آنها را استحکام بخشند، خداوند آنان را از یاری و کرامت خود آن مقدار روزی فرماید که بدنها و قلبهاشان از کشش آن درمانند».

یکی از اهل الله را از مؤثرترین چیز در تسکین شهوت پرسیدند، او گفت: «روزه داری در روز، و عبادت بشب، و ترس از شهوتها و از آنها تغافل نمودن و نفس را از یادشان بازداشتن است».

خاتمه

برادران و رهروان راه نجات دانسته باشند که مخاطب ما درین نوشتار یک یا دونفر معین نیستند، همچنان که غرض اشاره به یک یا دوفرد مشخص از کسانی که خود را به ارباب کمال مانند کنند و به لباس اهل وجد و حال در آیند و از کسانی که با همه غوطه وری در شهوات، و کودک فکری و کوتاه نظری شکلک بزرگ مردان را می نمایانند، نیستند. بلکه هدف آگاهاندن افراد پاکدل و صاحبان ذوق سلیم است بر فساد زمانه و انحراف بیشتری مردمان از راه علم و عرفان، و شیوع بیماری نادانی و گمراهی است میان اهل دوران؛ ابرهای تاریکی آنچنان بردلها سایه افکنده است که بیکارگی و بی توجهی به امور دین و آخرت را نهایت تقرب و سلوک بسوی پروردگار عالمیان می انگارند، و القاءات شیطانی و غلبه ی وسواس و اوهام و خیالات باطله را که ناشی از صرف عمر در لاطائلات است الهاماتی از حق و اشاراتی از عالم ملکوت می پندارند.

ازین رو بخشی از مقامات رهروان راه آخرت و خصوصیات و خوی های آنان و همچنین خصوصیات و خوی های دنیاجویان و بیکارگان را در اینجا ذکر کردم تا مرید راستین در پیروی افرادی که راه حق و صدق می پیمایند بینا باشد و عارف کامل کاملساز را از نادان گمراه و گمراه کن تشخیص تواند داد؛ و منافق نابینا از نکته بین بینا نزد او جدا شود، تا در راه گم نشود و کارش به خسران نکشد

و به سبب پیروی شیاطین و اطاعت گمراه کنان گمراه نگردد. افرادی که پیروان خود را گاهی از کار و کسب — که در آن کمکی به خلق است — باز می دارند، و گاهی آنان را از عمل به واجبات دینی و بدست آوردن علم یقینی — که بدین وسایل به درجات آخرت فائز توان گشت — دور می سازند.

و هم غرض ما از گفتارهایی که در نکوهش نادانی و دنیا دوستی و ستایش معرفت و آخرت جوئی آوردیم، تشویق جویندگان و رهروان است بر بدست آوردن معارف الهی و علوم یقینی که قلبهاشان را برای کشف حق نورانی کند و تحریر صی آنان بر دوری از لذت‌های دنیوی و شهوت‌های جسمانی که نفس‌هاشان را تیره سازد و قلب‌هاشان را تاریک کند و ارواحشان را تا جایگاه حیوانات و حشرات پائین آورد و به اسفل سافلین و جایگاه شیاطین فرو افکند.

و آن که در بخش‌های مختلف این رساله نیکو نگرد و در مقاصد آن ژرف اندیشد — اگر دارای فطرتی صاف و خالی از امراض و فساد و ذهنی مستقیم و خالی از لجبازی باشد — در او کشتی قوی برای ژرف بینی در معارف حقه‌ی الهیه پدید آید. معارفی که چون وسیله‌ی تکمیل قوه‌ی عملیه اند بوسیله‌ی آنها انسان به مقام ملائکه‌ی مقربین رسد و درجه‌ی اهل ولایت و کرامت را دریابد؛ و هم در او ولعی شدید بر پاکسازی دل از دنیا و توجه به آرایش‌های آن و شستشوی درون از صفات نکوهیده و خوی‌های ناپسند پدید آید، که این کار چون خود وسیله‌ی تکمیل قوای عملیه است راهی برای نجات از منزلگاه شیاطین و رهائی از مرتبه‌ی فرو افتادگان در سقوط گاه افراد پست شود. و جان چنین کس که به دو بال علم و عمل توانا گشته است تواند سوی جوار رب العالمین پر کشد.

آنچه را مربوط به طریقه‌ی علمی و کیفیت سلوک در آنست در کتابی که نام آن حکمة متعالیه است و به اسفار آریعه شهرت یافته و همچنین بطور پراکنده در دیگر نوشته‌های خود آورده ایم.

و اما تفصیل طریقه‌ی عمل با تفکر عقلی و اندیشه‌ی علمی از کتاب خدا

و احادیث پیامبر و آل طاهرین او — سلام الله علیهم — بدست آید، همچنان که تفصیل علوم نیز با درک رموز موجود در کتاب خدا و احادیث تحصیل تواند شد که چنین درکی نیاز به ذوق الهی دارد که خود مقامی بالاتر از فکر و اندیشه را داراست و به مجاهدت و پیمایش راه ریاضات بدان توان رسید.

حال که پای گفتار بدینجا رسید پایان بخش این نوشتار را سخنی در بیان شرائط ارادت و واجبات مرید و مقدمات سعی و کوشش او قرار دهیم:

روشن است که اگر کسی پستی و فنای دنیا و بزرگی و بقای آخرت را — خواه از راه تقلید ایمانی و یا از طریق کشف عرفانی — تشخیص دهد بناچار خواهان سلوک راه آخرت خواهد بود، چه اگر کسی را خرمهره ای بدست باشد و در آن حال چشم او به گوهری بیفتد، بدون شک آماده ی تعویض آن خرمهره با گوهر خواهد بود، و اگر کسانی را می بینیم که طالب بدست آوردن محصول آخرت نیستند و لقای رب نمی جویند بخاطر ایمان نداشتنشان به خدا و روز واپسین است — البته غرض ایمان قلبی است نه چرخش زبان به شهادتین —.

پس بازدارنده از رسیدن عدم سلوک است، و مانع از سلوک عدم اراده و مانع از اراده عدم ایمان است، و آنچه عدم ایمان را بیار می آورد نداشتن قوه ی اندیشه به حقایق امور است، بخاطر فراگیری هوی و شهوتها و تراکم حجب و تاریکی ها، و نبودن رهنمایی که احوال مبدء و معاد را بیاد افکنند و عالمان به الله و روز واپسین و رهنمایان به راه یقین و کسانی که پستی و انقراض دنیا و عظمت امر آخرت را گوشزد نمایند.

پس مردمان چون به غفلت اندرند در شهوتهاشان غوطه ور شده به خواب خرگوشی فرو رفته اند و میان علمای دین نیز کسی که آنان را بیدار کند دیده نمی شود. و اگر نیز شخصی راهی بسوی آنان جوید، آنان را هوی طلب و منحرف از راه آخرت و روز قیامت خواهد یافت، ازین روضه ی اراده و ناآشنائی به راه و سخنگوئی علماء از روی هوی اسبابی برای بریدن راه سالکین الی الله شده اند.

و چون مطلوب ناپیدا و رهنما ناموجود و هوای نفس غالب و طالب غافل باشد، وصول غیرممکن گردد و راهها بسته شود. و اگر کسی بیدار شود و یا در اثر تنبه کسی توجه پیدا کند و درخویشتن شوقی برای بدست آوردن محصول آخرت یابد، باید بداند که این راه را شرائطی است که نخست آنها را مقدم می باید داشت و وسائل نجاتی که بدانها چنگ می باید زد و حصار اطمینانی که در آن جای می باید گرفت تا از دزدان و رهنزان امان یابد و همچنین وظائفی که در سلوک بدانها ملتزم می باید بود.

اما شرائط عبارت است از رفع حجاب و سدّی که میان او و حق است، چه مردمان از حق در اثر تراکم حجابها و سدهائی که به راهشان است، محرومند. و خداوند سبحان فرماید^۱: «پیش روی آنان سدی قرار دادیم و پشتشان سدی و آنان را فرو گرفتیم پس نمی بینند».

و حجابها چهارند: مال و مقام و تقلید (بی تحقیق) و معصیت.

پس حجاب اولین را می بایست به بخشش از خود دفع کند، مگر آن مقدار که بدان نیازست؛ تا دلش بدان مشغول نگردد، که حتی درهمی نیز به اندازهی خود دل را مشغول می کند.

و چارهی حجاب دوم دوری جستن از موقعیت های آن است و تواضع نمودن و از آنچه شهرت ایجاب می کند دور بودن.

و چارهی سومین حجاب به پیروی نکردن از روشی خاص و ترک دیگر روشهاست، و اینکه حقیقت امر را در اعتقادات خویش بامجاهدت — و نه با مجادله — بدست آرد.

و چهارمین را به توبه تدارک می باید کرد و رفع مظالم خود، تصمیم بر

۱- وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. [سوره

عدم بازگشت و پشیمانی برگزیده و رد مظالم و راضی نمودن کسانی که بر آنان تعدی کرده است؛ چرا که تا حجابهای معاصی بدین طریق رفع نشود محال است که باب مکاشفه بر سالک باز گردد.

چون این شرائط را بجای آورد، مانند کسی شود که خود را پاک کرده و وضو ساخته و آماده‌ی نماز گشته است که معراج مؤمن می باشد.

درینجاست که نیاز به رهبری پیشوا دارد و استادی که تا دنبال او رود تا او را به راه راست هدایت کند، و این کس که چون ریسمانی بروچنگ باید زد، آنگاه لازم آید که مرید شرائط مذکور را بجای آورده باشد و چون چنین کسی را بیابد می بایست چون نابینائی که بر ساحل دریا خود را به راهنمائی می سپارد دنبال او رود، و در ورود و خروج مخالفتی با او نکند، و حتی گفته اند: «مرید در پیش شیخ خود چون مرده در دست غسال می باید که او را به هر طرف خواهد می چرخاند و او چون و چرائی نمی کند»، چرا که نفع اشتباه استادی از فایده صواب خود اوست.

اگر استادی چنین شایسته بیابد او راست که به قلعه‌ی محکمی که از رهنانش در امان دارد بنشیند و این قلعه پنج امریست که شاعری آنها را درین بیت جمع آورده است:

صمت وجوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکنند کار تمام
گرسنگی بخاطر پاکسازی خون قلب و سفید کردن آن است که در نتیجه نورانی می شود و بخاطر آب کردن چربی های سینه تا لطیف شود که این کلید مکاشفه است.

و اما شب بیداری قلب را جلا دهد، و خود بیداری شب نیز نتیجه گرسنگی است چه با سیری ممکن نباشد. و خواب بیش از حد لازم قلب را می میراند و نابود می کند. و در وصف ابدال گفته اند: «خوراکشان بقدر احتیاج است و خوابشان رقتی که بر آنان چیره گردد و گفتارشان آنچه ضرورت ایجاب کند».

و اما لب از سخن بستن بدین خاطر است که گفتار قلب را مشغول می دارد و دلها ولع عجیبی به سخن گفتن دارند و بدین خوش باشند، لیکن سکوت عقل را بارور کند و ورع را جلب نماید و تقوی را بیاموزد.

و اما عزلت و تنهایی فایده‌ی ایندو دفع مشغولیتهاست و نگهداری گوش و چشم که دو دالان قلبند؛ و چاره‌ای نیست که راه حواس را جز به مقدار لازم ببندیم، و این معنی جز با نشستن در مکانی تاریک بدست نیاید، که سرخود به گریبان پیچد و یا عبا و یا چیز دیگری بر آن گیرد؛ درین حالت است که ندای حق را بشنود و جلالت حضرت ربوبی را ببیند. نمی بینی که رسول الله —صلی الله علیه و آله— را در چنین حالتی ندا داده اند و به او گفته شد^۲: «ای جامه بخود پیچیده» و «ای خود را به لباس در پیچیده».^۳

این چهار عمل همچون سپر مُرید است و چون حصار محکمی که او را از رهنزان و دیگر عوارضی که راه را برو می بندند، در امان می دارد. پس ازین است که سالک به رهروی می پردازد و نام سالک برو نهاده می شود.

و سلوک عبارت از گذشتن از کُتلهائی است که میان بنده و خدای اویند، که چیزی جز خوی های قلب نمی باشند و مهمترینشان وابستگی به دنیا است که سرهمه‌ی خطایاست. و برخی ازین کتلها از بعضی بزرگترند و برای رهروی می بایست به آسانتر پرداخت و از آن پس به سختتر از آن.

این صفات نکوهیده رسوب های همان وابستگی هائی هستند که در اول رهاشان کرده است و آثار جامانده از آنهایند، پس چاره‌ای جزین نیست که نهانگاه سالک ازین آثار پاکسازی گردد، همچنان که ظاهر خود را از اسباب ظاهری آنها پاک نمود. درین معرکه است که کوشش به درازا می کشد و کیفیت آن نسبت به احوال هرکس به نوعی دیگرست.

و راه مجاهدت در پاکسازی هر صفت نکوهیده‌ای مخالفت هوای نفس و

۲- يَا أَيُّهَا الْمَرْقُلُ. [سوره مزمل ۱/۷۳]

۳- يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. [سوره مدثر ۱/۷۴]

شهوت است، بدین وسیله که نقطه‌ی مقابل آن را بر می‌گزینیم، تا آن خوی سستی گیرد و قلب از وابستگی بدان بکلی یله ورها شود.

و چون مجاهدت را انجام دهد استاد او را به ذکر مشغول دارد که دائماً قلبش بدان متذکر گردد و او را از زیاده‌روی در وردهای ظاهری باز دارد، بلکه به همان واجباتش اکتفاء کند. و ورود او تنها یک ورد خواهد بود که گزیده‌ی وردها و نتیجه‌ی آنهاست، یعنی بر دوام داشتن دل به ذکر خدا، پس از آن که از یاد دیگرانش خالی کرده است، تا بصورت عاشق پاکبخته‌ای درآید که او را جز یک خواسته نیست، و به گوشه‌ای تنها می‌نشیند و از مال حلال مقدار اندکی می‌خورد.

درین زمان استاد او را ذکر از ذکرهایی که مناسب حال اویند تلقین می‌کند، تا جائی که زبانش از حرکت بیفتد، و طوری شود که بدون این که زبانش را حرکت دهد گویا ذکر بر آن جاری است.

و از آن پس بی‌توقف ملازمت می‌کند تا اثر آن از زبان نیز می‌رود و تنها صورت لفظ بر قلب می‌ماند، و برین حال مداوم است تا حروف لفظ و شکل آن نیز از قلب محومی شود و تنها حقیقت و معنای آن ملازم قلب باقی می‌ماند، که همیشه در آن حاضر و بر آن چیره است.

درینجا خواطری بر قلب رومی کنند و دری بر آن گشوده گردد، و چه بسا خواطری شیطانی که کفر و بدعتند بر آن وارد شوند، و تا زمانی که او آنها را ناخوش داشته و آماده از بین بردنشان باشند ضرری برو نخواهند داشت.

اینها دو بخشند: بخشی که یقین می‌داند خداوند از آنها منزّه است، پس به آنها اعتنائی نمی‌کند و به ذکر روی می‌آورد و به خداوند پناهنده می‌شود تا از و دفع کند؛ همچنان که فرماید^۴: «اگر از شیطان تو را وسوسه و فساد رسد پس به خدای پناه بر».

و بخشی دیگر که در آنها تردید می‌کند. پس این بخش و دیگر احوالی را

۴- وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ. [سوره فصلت ۴۱/۳۶]

که در قلب خود می یابد بر استادش عرضه و از دیگران پوشیده می دارد.
و پس از آن استادش در حال او می نگرد، اگر او راهشیار و صاحب کیاست بیند دستورش می دهد که به فکر پردازد تا بر حقیقت قلب خود آگاه شود و نوری در قلب او افکند تا برو واضح گردد. و اگر ببیند که توان آن را ندارد او را با ذکر نصیحت و دلیلی که مناسب فهمش باشد به اعتقاد صحیحش سوق دهد.

و استاد راست که نیکو بنگرد و به نرمی گراید که اینجاها گردنه های راه و جاهای خطرناک آنست، و چه بسیار مریدی که چون به ریاضت پردازد خیالهای فاسد برو چیره گردند که او از کشف آنها خستوان بود و در نتیجه راه برو بسته شود و به بیکارگی گراید، و راه اباحت پیش گیرد که هلاکتی عظیم است و کودنی محض به خلاصی نزدیکتر از چنین تجرد برای فکر باشد.

چون آن کس که به فکر می پردازد و شواغل و علائق را ازدل خود می راند کشتی خطرناکی را نشسته است که اگر بسلامت رسد از بزرگان دین خواهد بود، و اگر خطا رود غرقه گردد. و ازین روست که پیامبر اکرم — صلی الله علیه و آله و سلم — فرمودند: بر شما باد به دین عجزگان.

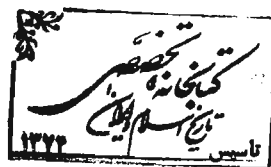
وانگهی مریدی را که به ذکر و فکر همت گماشته است گاهی رهنزان عجب و ریا و خوشحالی از احوال مکشوفه برو ره زنند، و اگر او بدین امور توجه کند و بدانها پردازد، رهرویش سستی گیرد و ایستا شود، بدین سبب او راست که سراسر عمر خویشتن را چون تشنه ای که اگر دریاها را نیز بروریزند سیراب نشود، برین مجاهدت ملازم بود و برآن مداومت نماید.

سرمایه اش خلوت و از مردمان بریدن است، و چون برین معنی مداومت کند و دلش را با خدا دارد جلال حضرت ربوبی برو کشف شود و حق برو تجلی کند و از لطائف رحمت خداوندی چیزهائی آشکار گردد که توصیف آنها نباید، و بلکه بتوصیف درنیاید.

این راه ریاضت مرید است و پیشروی برای لقای خدا که از کتب بعضی

از عرفا به تلخیص آوردیم.

و سخن را همینجا به پایان آریم — شکر خداوند عزیزمنان را، و درود بر
فرستاده‌ی او که برای رهنمائی عقلای انس و جن برانگیخته گشت، و آل او که
رهنمایان راه بهشتند و پاک از هر ناپاکی وزشتی.



فهرست نامهای کسان

- | | |
|--|--|
| <p>او میروس: ۶۶</p> <p>ایروانی ملامحمد: ۲۰</p> <p>بقراط: ۶۶</p> <p>بلعم باغورا: ۲۷-۲۶</p> <p>بهاء الدین عاملی: ۱۸</p> <p>تنکابنی شیخ حسن: ۲۰</p> <p>جابر: ۱۵۴</p> <p>جالینوس: ۶۶</p> <p>جعفر بن محمد الصادق (ع): ۵۲-۱۵۳-</p> <p>۱۵۵-۱۵۴</p> <p>جنید: ۱۰۶</p> <p>حلاج: ۵۷-۳۱</p> <p>حلی علامه: ۷-۶</p> <p>خواجوی محمد: ۷-۹-۱۱</p> <p>دانش پژوه: ۵-۷-۸-۱۰</p> <p>داماد (مب): ۱۱-۱۸</p> <p>داود (ع): ۶۴-۱۴۲-۱۴۹-۱۵۰</p> | <p>آشتیانی جلال الدین: ۸-۱۰</p> <p>آهنی غلامحسین: ۷-۱۱</p> <p>ابن سینا: ۷-۱۸-۱۰۱</p> <p>ابوذر (ره): ۵۶-۱۵۶</p> <p>ابوالولی شیرازی (شاه): ۲۰</p> <p>ابویزد بسطامی: ۵۷-۵۸</p> <p>اثیرالدین ابهری: ۱۹</p> <p>احمد بن سهل بلخی: ۶۷</p> <p>ارسطو: ۶۶</p> <p>ارشمیدس: ۶۶</p> <p>اسکندر: ۶۶</p> <p>افلاطون: ۶۵-۶۶-۶۹</p> <p>اقلیدس: ۶۷</p> <p>الله وردی خان: ۲۰</p> <p>امیرالمؤمنین (ع): ۱۵۰-۱۵۵</p> <p>انباذ قلس: ۶۴</p> <p>انصاری شیخ: ۱۸</p> |
|--|--|



- دموكریتوس: ۶۶-۹۱
 رفيعی سيد ابوالحسن (ره): ۵-۱۷
 زين الدين عاملی شهيد: ۶۳
 سيزواری حاج ملاهادی: ۸-۹
 سرى شعطی: ۱۰۶-۱۰۷
 سقراط: ۶۵
 سليمان (ع): ۶۵
 سهوردي شيخ اشراق: ۶۷-۶۸
 شفيعيا احمد: ۱۱
 شمس (ملا): ۵-۱۱-۲۰
 شمس الدين عبد الحميد خسروشاهی: ۶
 صاحب حدائق: ۱۸
 صاحب ذريعه: ۵-۷-۸
 طباطبائی علامه محمد حسين: ۸
 عماد الدولة: ۱۱
 عيسى: ۱۵۶
 غزالی: ۱۰۶
 فيثاغورس: ۱۵-۶۵-۸۴
 فيض كاشانی: ۲۰-۸
 قارون: ۱۵۳
 قوام الدين احمد: ۱۷-۲۰
 كليني (ره): ۵۲-۱۵۴-۱۵۵
 لاهيجی عبدالرزاق: ۲۰
 لقمان: ۶۴-۱۵۷
 محمد (ص): ۵۲-۵۴-۵۵-۵۶
 ۶۱-۶۲-۶۳-۷۴-۱۰۰-۱۰۲
- ۱۰۳-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۲۳
 ۱۳۴-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۳
 ۱۵۴-۱۶۳-۱۶۶-۱۶۸
 محمد بن ابراهيم صدرالدين (مؤلف):
 ۴-۵-۶-۷-۸-۱۱-۱۳-۱۵
 ۱۷-۱۸-۱۹
 محمد بن حسين سلمی: ۱۰۸
 محمد بن الحسن الحجة المنتظر (ع): ۴
 محمد بن علی الباقر (ع): ۱۵۴
 مشکوة الدينی: ۹
 موسى (ع): ۶۱-۱۵۰
 موسى بن جعفر (ع): ۱۵۵
 نصير الدين طوسی: ۶
 نوح (ع): ۸۳
 هشام: ۱۵۵
 يوزاسف: ۶۶
 يوسف: ۲۷-۳۱
 فهرست کتابها
 احياء علوم الدين: ۱۰۶
 اسفار اربعه: ۸۸-۱۶۲
 اقليدس: ۶۷
 حكمة الاشراق: ۶۸
 سياست: ۶۹
 فتوحات مكيه: ۱۵۰
 كافي: ۵۲-۱۵۳-۱۵۵
 مطارحات: ۶۷